تکملة التواریخ والاخبار

۲۴۱۳

[illegible]

تحفة المجالس ۱ — زینة المجالس ۲ — مجالس المؤمنین ۳ — حق الیقین ۴ — حیاة القلوب ۵ — ابواب الجنان ۶ — مختارنامه ۷ — معراج السعاده ۸ جلد

حلیة المتقین ۹ — شرح ... ۱۰ — طب الکبری ۱۱ — تحفة المؤمنین ۱۲ — کتاب ... ۱۳ — حمل ارا و ... ۱۴ — نادرنامه ۱۵ جلد

یوسف زلیخا ... — شرح قانونچه — ... — عدة الداعی — عقاید ... — ... — سبع الکواکب جلد

... — قانونچه ... — ترکیب ... — ... — بحر الجواهر — دره نادره جلد

... — تحفه ... — ... — منتخب اللغه — برهان ... جلد

کتاب ... — تقویم الابدان — شرح ... — گوهر مراد — قرآن ... — قرآن ... جلد

انوار سهیلی — ... — ... — خلاصة الحساب ... — سرنامه — حدیث ... — مفتاح النجاة — فصوص الحکم جلد

تاریخ یمینی — تاریخ جهانگشا — تاریخ معجم جلد

صورت امیر تومان



صورت اجودانباشی





صورت محمد خان



صورت معمارباشی



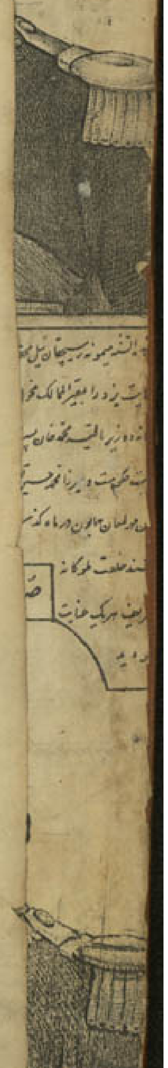
تقویم وقایع دار الخلافه ...

۱

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بر دانایان رموز آگاهی و دقیقه‌شناسان حکمتهای الهی واضح و مبرهن است که در هر عهد و اوان که اوضاع جهان
منقلب و پریشان و چرخ ستمگر بکام ستمکیشان گردد خداوند یگانه که مدبر این کارخانه و مقلب اوضاع زمانه است
از فیض فضل بی‌منتهای خود سعادتمندی را مؤید و در عرصهٔ گیتی مبسوط الید کند که بمرهم مرحمت و رأفت بالتیام
جراحت قلوب ستمدیدگان پردازد و دمار تمنای متغلبان از هر حادثه بشعبدهٔ عداوت اشرار برآرد بمصداق
انتقال احوال اهالی آن فلک اعلیحضرت قدر قدرت قضا توان سکندر حشمت دارا دربان دشمن‌کش عرصهٔ جنگ
زحمت‌کش طریق نام و ننگ مظهر قدرت الهی رواج دهندهٔ سکهٔ شاهی فرازندهٔ رایت کشورگشائی برازندهٔ
تخت فیروزبخت جهانداری آرایندهٔ دربار خصم‌افکن و دلیری جوهر شمشیر گیتی‌ستانی و مملکت‌گیری سروری که از سهم
صدمه‌کش سطح زمین از موج برین سپر بر سر کشیده و فتح و ظفر بتیغ تیزش چنین عرض نمود مقبل ولا سیف
خونریزش صورت از هیولا منفصل و در قلبگاه بزورش قلوب قالب پر روح و در دار و درگاه قهرش ذابح
شاة المذبوح چاوشان بارگاه جلالش بصلای ده روزه خدمت نوید امیدواری علاء الدولهٔ بگوش
جهانیان میرسانند و خوانسالاران بزم نوالش از خوان احسان گونه‌گونه لذت کام‌بخشی بکام دور و نزدیک
می‌چشانند سرافرازندهٔ دیهیم صاحبقرانی کلاهی و شعشعه طراز لوای شاهنشاهی فرمان او رنگ آرای قهرمان سلسلهٔ جلیله
ترکمانیه ضرغام الدهر غضنفر العصر خاقان الاعظم والقاآن الاکرم شهنشاه مربی تاج‌بخش ملوک هند و توران
فرد خدیو جهان خسرو نامدار ❊ نظرکردهٔ لطف پروردگار ❊ ابوالسیف سلطان نادرشاه افشار است که بیضا نمایش
در رزم فتح نی و طبع همت ایش در رفعت پرویز خورشید اشتهار که مس قدر زمرهٔ اهالی از تأثیر کیمیا برتریت

و کیمیا



۲ و کیمیاگری آفتاب مکرمتش طلا دست اقتدارت عنایت ازلی در مشیت لم یزلی گوهر ذات اقدسش را باقتضای مصلحت سنجی
در خزانهٔ ابداع دست پرورد صنع جمیل و قابل استفاضهٔ فیض جزیل خلقت و بمقتضای حکمت بالغه بمقتضا و ما تمهّد فاتحتش
بیرون خواست تا هنگامی که فلک ایران آمیخته بخون ستمکشان و در عرصهٔ دوران امن کشور بکرمان افزاز و صاحب لوای علم گشت
فرد زجور و ظلم کار اهل ایران ❊ بسکه در هم شد ❊ بر این انتقام افغان نظرها مجتمع شد ❊ و تخت سروری ایران پایمال دشمن
و آتش جور و بیداد مخالفان از هر طرف بخرمن هستی خشک و تر شعله افکن گردیده رسم ملوک طوایفی شیوع و فتنه
و آشوب از عالم و سافل و فوج یافت چنانکه از قندهار الی اصفهان طایفهٔ غلجائی و در هرات ابدالی و در شیروانات
لکزیه و در فارس صفی میرزا نام مجهول النسب و در کرمان سید احمد نواده میرزا داود و در بلوچستان و سایر بنادر شخصی
نام مشهور بمحمد خزنوار و در بو تنکیه عباس نام و در گیلان اسمعیل نام و در خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیهٔ استبداد
گشته کرده روسیه نیز آذربایجان را از گیتیت آرپه چای تا سلطانیه و ابهر و از طرف عراق از زمان شاه قلی خان
بتصرف درآورده روسیه نیز از باب الابواب در بند تا مازندران جمیع دارالمرز متصرف و هم چنین ترکمانیه
صاین خانی استرآباد که اکثر اوقات بعشقه انگیزی و شورش مشغول بودند با لوار بختیاری و فیلی و اکراد اردلان و اعراب حویزه
و بنادر حتی گوشه‌نشینان ولایت سر از اطاعت بر تافته علم سرکشی و خودسری برافراشتند تا بمقتضای کریمه عسی ان یجعل الله
بعد عسر یسرا و بتحویل مصراع تا بر شب سیاه شود کار بسامان رسند ❊ حکمت بالغه حضرت داور داد باقتضای ظهور طلیعه اختر فیروزی
فزکه از لطف و قهر مظهر آثار جلالیه و جمالیه قهار و از عقل سحر آفرین نقش غریب ملکی بدایع نگار صنع حضرت
باری است منظر کوکب بخت سعیدش کوکبه آرای عرصهٔ جهان و پرتو طلعت مهر گسترش روشنی‌بخش دیدهٔ پیر و جوان
ساخت الحق گنج نهانی بود که دهر عاقبت‌اندیش از برای روز بد خویش ذخیره گذاشته و یا صفدر نام آوری که سلطان
قضا برای دفع خصوم حوادث در کمین باز داشته بود و چون سلسلهٔ حوادث عالم کون و فساد بیکدیگر پیوسته
قبل از شروع بذکر صادرات احوال آن برازندهٔ تخت و تاج با ایراد حکایات چند احتیاج افتاد لهذا نگارندهٔ
این شکرنامهٔ دلپذیر و طرازندهٔ این تاریخ بی‌نظیر محمد مهدی ابن محمد نصیر استرابادی عفی الله عنهما که از چاکران
حضور پرنور و بضبط وقایع مامور است باظهار مجمل امور که در ایام سلطنت خاقان سعید شهید روح الله روحه
تا آغاز ظهور دولت این شهنشاه صاحب تایید بظهور رسیده شروع می‌نماید که تا بر عالمیان منکشف شود که ایران

چگونه ایران دیار که چه قسم ویران بود که آنحضرت بمعماری عزم متین آن ویرانی را درست کردند و گلهای این
گلشن افسرده که از هجوم سبزه بیگانه پنهان و لکلک بگلچین حوادث زمان بصد بچه آب و رنگ از تازگی بعرصه
ظهور درآوردند **فرد** سرگذشت عهد ما از تقریر شنو بید عندلیب شکسته تر میگوید این فسانه را **هذا کتابنا**
ینطق علیکم بالحق از جمله آشوبی که در عهد سلطنت خاقان مغفور بر هنگامه ملک ایران شعله [illegible] میر
ویس غلجی در مقدمه قندهار بود که در ماه صفر ۱۱۲۱ هجری مطابق اودیل بوقوع پیوسته **تبیین اینمقال**
آنکه گرگین خان ملقب بشهنواز خان والی گرجستان در آن اوان بیگلربیگی قندهار بود و از جبه که باتفاق او در
قندهار میبودند او بی اعتدالی بسیار و دست تسلط بر افاغنه دراز کرده میرویس غلجی حاکم [illegible] که از جانب او آمده
و از در تظلم رو بدرگاه فلک شکوه آورده چندی در دربار [illegible] و در [illegible] سلطنت دادرسی نیافت و [illegible]
بر یافته و بکعبه معظمه شتافت و در حین مراجعت تتبع امور [illegible] ملاحظه اوضاع نزدیک [illegible] که وارد قندهار گشت
و در وقتی که گرگین خان بعزم تنبیه طایفه کاکر در منزل ده شیخ خارج قندهار بود [illegible] دستگیر ساخت
و مرادخان نام [illegible] که خنثی بود مامور نمود که با تمام کارش پرداخت و بعد از این واقعه کیخسرو خان برادر زاده او بسپه
سالاری منصور گشته بکینخواهی عم با شوکت بسیار با افواج مختلفه از طایفه گرج و عرب و عجم بتسخیر قندهار مامور
و منهزم شده جماعت ابدالی قندهار را که با افاغنه غلجی معاند بودند جمع و [illegible] قلعه محصور گذاشت بالاخره
در ۲۳ ماه مبارک رمضان المبارک سال ۱۱۲۳ هجری [illegible] از دست [illegible] قلعه گذاشت و بعم خویش پیوست
بعد از آن محمد زمان خان [illegible] طرح صلح [illegible] تا رسید بقندهار [illegible] رسید
بعد از دو دیگر با مور قندهار نیز [illegible] تا مقدمه هرات و شورش ابدالی پدید آمد میرویس [illegible] در قندهار
حکومت کرد و بعد از آن عبدالعزیز برادرش بجای او نشسته یکسال بامر حکومت پرداخت و بعد از او محمود ولد میرویس با چند
نفر از خاصان [illegible] موافقت ریخته او را مقتول ساخت **و دیگر** شورش افاغنه ابدالی و قضیه هرات بود که در سال ۱۱۲۹
هجری بعرصه ظهور آمده **توضیح این اجمال آنکه** [illegible] طایفه در [illegible] از غلجی پیش [illegible] سبقت [illegible] هزار [illegible] بودند
عبدالله خان ولد حیات سلطان بعد از [illegible] قندهار باتفاق اسدالله ولد خود از [illegible] گریخته [illegible]
حاکم ابدالی [illegible] بتقدیر [illegible] که تغییر و تبدیل [illegible] در آن راه [illegible] مقدمه [illegible] عبدالله خان با ولد

خود وارد هرات شدند در آن اوقات ایالت هرات با عباسقلیخان شاملو بود چون از نامه [illegible] حال عبدالله خان آثار
فتنه باطن ظاهر شد عباسقلیخان او را با اولادش محبوس ساخت و در خلال اینحال قزلباشیه هرات بعباسقلیخان شوریده او را
بیدخل کردند بعد از آنکه این خبر بعرض امنای دولت رسید جعفرخان استاجلو از دربار پادشاه بایالت هرات مامور و روانه شد مقارن
این امور اسدالله با پدرش از محبس فرار و بکوه دوشاخ رفته شاخ سرکشی برافراخت و بعد از جمعیت اشرار قلعه [illegible] را
تصرف و بعد از آن با جعفرخان حاکم هرات جنگ کرده او را دستگیر و شهر را محصور ساخته بعد از چندی محصورین از
امداد مایوس گشته در خفیه دریچه شکار از راه سازش و طریق آمیزش با افاغنه گشوده در شب ۱۶ ماه رمضان المبارک سال ۱۱۲۹
هجری چند نفر از مردم قریه [illegible] که در شهر محصور و در جزو [illegible] با افاغنه [illegible] بودند [illegible]
از سمت برج مشهور ببرج [illegible] که در درب عراق واقع است افاغنه را بالا آوردند افاغنه تیغ [illegible] کشیده بقدر
امکان بقتل و غارت شهر پرداختند بعد از تخلیه شهر از وجود قزلباشیه افاغنه اسفزار نیز آمده در شهر هرات
توقف و باندک وقتی کوسویه و غوریان و سرحدات مرغاب و بادغیس را تصرف کردند پس اسدالله بعزم
تسخیر قلعه فراه که در تحت تصرف افاغنه غلجی درآمده بود [illegible] علی الغفله ایلغار و [illegible] برج قلعه
صعود کرده بسیار [illegible] از حصار [illegible] آمده [illegible] ضبط نموده مراجعت کرد و در این اثنا
صفیقلیخان ترکمان از دولت بهیه صفویه بسرداری مامور شده و در توابع کوسویه [illegible] واقع گشته [illegible] افاغنه
مغلوب و شب بجانب غوریان برگشته از آنجا که طالع نامساعد و [illegible] سردار
با فوج [illegible] تهور [illegible] باصد نفر [illegible] در [illegible] صحرا [illegible] طایفه [illegible] خونهم
بی باکانه [illegible] چون [illegible] چشم بصیرتش از غبار غرور تیره دیده توسن [illegible] عنان
و تیغ تیز از میان کشیده [illegible] از لباس هستی عاری ساختند بعد از چندی محمود ولد میرویس
بعزم تسخیر فراه از قندهار حرکت [illegible] فراه [illegible] دلارام [illegible] اسدالله جنگ کرده
اسدالله بقتل رسید محمود چون تصرف قلعه فراه را در حیز امتناع دید [illegible] بقندهار رفت
و در حینی که قزوین [illegible] شهید [illegible] را از جلایل [illegible]
دولت نیز [illegible] اوصاف [illegible] حسین قلیخان خطاب [illegible]

قزوین تاریخ سنه اثنی و ثلثین چنین یافتند **مصراع** بعد ما خراب شد ایران دریغ بعد از آن زمان محمود افغان گشته
هرات و نقرف و عبد الله پسر سنه اثنی و ثلثین مجوس ساخته بنای زندگانی جعفر خان و کفتار ایشان قزلباشیه را در خیابان
بلغ نوبه بهره خونریزیها از پای در آورده و عباس دولت پادشاهی چون طایفه علیخان و ابدالی را مشغول کار دیگر کرده محمود
نبت نمود از موافقان جلادت گستر یافته صفی قلیخان ترکستان اوغلی سرداری تعیین و با جمعیت شایان و تدارکات
فراوان روانه هرات شده در صحرای کافر قلعه فیمابین او و زمانخان تلاقی فریقین واقع شده سردار مذکور منهزم و بعضی
پیشتر جهت قحط و سختی طایفه بسیار دیده افاغنه در آن ولایت اقتدار کلی بهم رسانیدند چنانچه آن نوع بسوء تصرف
داشتند تا آنکه بار قمع تیغ جهانگیر حضرت ظل اللهی ظلمت زدای آن بلاد و بار دیگر هرات نادره قالع بنیاد فتنه و فساد گردید
دیگر شورش ترکمانیه صاین خانی استراباد است که تابع خوانند آمادر نواحی دشت قبچاق و جرجان سکنی دارند اکثر بعضی
اوقات بنابر صرفه کار خود اظهار ایلی و انقیاد به حکام استراباد میکردند اما اکثر اوقات بقتل و تاخت و تاز و شرارت
و نهب بودند در تولیه ایلی سردار صاحب شوکت بتنبیه ایشان تعیین گشته طرفی نبستند و در فتنه
نزاید می نمودند تا آنکه خورشید دولت جهان آرای اقدس از افق سروری طلوع کرده شبپره طبعان سر بزاویه خمول کشیدند
دیگر شورش لکزیه داغستان و انقلاب حدود شروان بود ملخص مقال آنکه جماعت جار و تله لکزیه که اهل شرارت
مصدوقه الجار ثم الجار بودند ایلجی وار با طایفه لکزی که در حدود شکی سکنی دارند اتفاق و در زمینه تمرد
بنیاد کردند حسینعلیخان حاکم شروان با جمعیت خود در صدد تنبیه آن جماعت در آمده بعد از ورود بمحال شکی آن جماعت
شبیخون آورده حاکم شروان را با جمعی مقتول و بقیه لشکرش از تنه جسته احوال ایشان بتصرف طایفه در آمده
و بعد از چندی حاجی داود نام مسکوری با احمد خان اوسمی قیطاق و سرخای لکزی همدستان گشته اولا احمد خان حاکم
قبه را از میان برداشته متوجه تسخیر شروان شدند مقصود ایشان بجز هنگامه معاودت و تهیه اسباب آن حاجی داود
بدون فاقتاده بسر آمده تلوشیر سر شماخی مستقر و حسینخان بیگلربیگی شروان را کشته بقتل آورده و بضبط شروان و نواحی
پرداخته انیزه باسعید دولت عثمانی عرض کرده راه مناسبت از دولت علیه اکتساب کرده بود از دولت عثمانی فرمان
ایالت باسم حاجی داود صادر و سردار مصطفی پاشا بمکس و امداد او مامور گشته راه مدد سرخای میبد و شجوه سرخای در جمعیت
از حاجی داود پیش و بجهت قوت دریش بود و سیل بر گنجینه فرمان ایالت باسم خود حاصل نمود در آن نواحی را

اقتدار برداشت و سردار مصطفی پاشا مامور گنجه گردید **دیگر** تمرد طغیان ملک محمود سیستانی است **توضیح این مقال آنکه** در سنه ١١٣٢
که صفی قلیخان سردار بعد بار کردن محاربات رسید اسمعیل خان نام غلام بر بنه سپهسالاری فارس مامور تسخیر هرات
گردیده وارد ارض اقدس شد چون ملک محمود حاکم تون بنابر استیلای باده غرور و سکنت رحبیان انتظار در امر حکومت
ارض اقدس بمکر و سپهسالار مذکور فتحعلیخان قاجار بیگلربیگی مشهد مقدس عساکر قزلباشیه بر قلعه تون مامور
و ملک محمود محصور گشته یکماه ایام محاصره متمادی یافت تا آنکه بشر پسر محمد نام که فرش بلا زحمت در خانه فتحعلیخان گسترده بود
از فتحعلیخان رنجیده خاطر گشته حصول مقاصد ملک را از ضعف حال قزلباشیه آگاهی داد و روز دیگر ملک
بهیئت مجموعی بیرون آمده و جنگ کرده فتحعلیخان بزخم گلوله از پای در آمده آنجمعی بسبب اقتدار ملک شده بجان
سوال در سرزمین دم از خود رانی میزدند تا آنکه مقدمه اختلال و ضایع سپهسالار روی داد و لهذا ملک در ارض
اقدس فرمان روا شد **توضیح این مقال آنکه** بعد از قضیه فتحعلیخان مذبور سپهسالار ایالت ارض اقدس بعلیه
قلیخان شاملو که در آن اوان بیگلربیگی مرو شاهجهان و در مشهد مقدس بود تفویض نمود آمار وزیر رفت
اختلال کار سپهسالار از دیاد و به انقلاب استعداد می یافت سپهسالار چون اطوار علیقلیخان را موافق
شیوه نیکوخواهی نمی یافت از و دلگران گشته خدمات او را مسلوب الاختیار ساخت و علیقلیخان از مضمون
وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ غافل گشته جمعی از اوباش که با او همدستان بودند بمنزل
اسمعیل خان فرستاده کشتن او را از میان خیابان بمجمع مجوس ساخت و جمعی از دانگجار بالات پرداخت
و در روز یازدهم محرم سنه ١١٣٥ که افاغنه بر صفهان مستولی گشته این قصه نیز در همان روز در مشهد مقدس
بوقوع پیوسته سررشته کار بدست الواط مشهد افتاده علیقلیخان نیز بطرحی که زودچیده بود برچیده تا آنکه
در ماه جمادی الاول طرف الواط انجام علیقلیخان گریخته او را مقتول و اسمعیل خان را از حبس بر آورده
باز بشغل حکومت مشغول ساختند اما از حکومت جز اسمی با او نبود و الواط خود بر تق و فتق مهمات میپرداختند
چون حرکات آن جماعت ناملایم طبع سپهسالار بود و ملک محمود در مقام قلمرو مداراً و تکلیف آمدن ارض اقدس کرده
ملک چنین روز زیرا از صفاخواهان و تعجیل وارد ارض اقدس گشته مسند حکمرانی گسترد اگرچه الواط مکنون
خاطر آن بود که در روز ورود ملک باتمام کارش پردازند لهذا مضمون آنکه **مصراع** همه جا هر که سبب بد کنش است مکافات عمل

ابنده چرخ کینه جو طالب انتقام از ایشان گشته ملک را در تنبیه ایشان دیار بد اندیشی دست پیش داده ۷
وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ در تتمیم داستان محمود غلجائی
و آمدن او بکرمان و اصفهان محمود ولد میرویس در سالی که با اسدالله جنگ کرده او را بقتل رسانید ایلچی
مراتب را بدولت صفویه عرض و استدعا کرد که چون این خدمت محض از راه هواخواهی این دولت از من بظهور
رسیده موکب شاهی از این طرف عازم خراسان شود و من هم از قندهار حرکت میکنم که از دو طرف بدفع ابدالی
کوشیده شود و چون این طایفه منفصل باید مبنای این امر بود که در دبستان تمیز عقول مدرکه ایشان فهم نقطه از خط
و درست از غلط نمیکردند فوال رقم آنند وداد او را بسمع قبول اصغا و ایالت قندهار را باو ملحق کرده خلعت
و شمشیر برای او فرستاده حسینقلی خان خطاب دادند محمود نیز بهانه تنبیه ابدالی هرات و الوار سیستان و بم کرده و در
خلال آن احوال طایفه بلوچ عازم تاخت کرمان گشته اهل کرمان ملتمس مقدم محمود شدند محمود نیز وارد
آن ولایت شده مدت نه ماه بضبط کرمان پرداخت تا آنکه خبر شورش فارسی زبانان قندهار بمحمود رسیده باعث
انصراف او بقندهار گردید توضیح این مقال آنکه محمود در حین آمدن از قندهار یحیی سلطان ملکزیی را که در راه
ساکن بود نایب قندهار کرده عازم کرمان گشت یحیی سلطان مزبور در قلعه سوار از افاغنه خالی کرده با ملک
جعفرخان سیستانی که در قندهار محبوس بود توطیه و تمهید کرده باظهار دولتخواهی صفویه سر از گریبان خمول
برآورده بدستیاری فارسی زبانان صلای شورش در داد جمعی از افاغنه که در قلعه بودند مقتول و جمع افاغنه بیرون
و قلعه گشته از تسخیر قلعه دخل یحیی سلطان و ملک جعفرخان ایستاده با فارسی زبانان بمقابل آوردند
محمود بعد از رسیدن این خبر کرمان را تاراج و اسیر کرده آهنگ قندهار نموده و در سال دیگر باز بشوق تسخیر کرمان
کرمان را عزیمت گشته هشت هزار کس از افاغنه قندهار و بلوچ و هزاره بهمرسانیده جمع کرده و آمده قلعه
کرمان را محصور و قتل و غارت غیر محصور کرد چون از هیچ طرف امدادی نرسید قلعه گیان بیرون ریختند اهالی قلعه
ناچار طالب امان گشته و متقبل پیشکش کلی گشته دست بتعویض قلعه تا انجام کار اصفهان استمهال کردند
محمود نیز قبول ایشان نموده از کرمان عازم اصفهان شد اعیان دولت بتمهید اسباب قتال مشغول و در
جبه خانه را کشوده مردم بدست نی و بازاری سپرده که از فنون حکمت جنگ عاری بودند لیف ریسمان و درع
و خفتان

۸ و خفتان محکم و وبال دکوپال هر یکی را ثانی رستم یل ساختند بجمعیت تمام بمیدان کارزار شتافتند روز
دوشنبه سیم جمادی الاول سنه ۱۱۳۴ مطابق اودئیل در گلون آباد چهار فرسخی اصفهان تلاقی فریقین واقع شده
قزلباشیه مغلوب و رستمخان قوللر آقاسی ثبات قدم ورزیده با احمدخان توپچی باشی و جمعی از اعیان دولت
دولت مشغول جنگ و مقتول گشتند و تمام توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف افغان در آمد بقیه السیف
وارد شهر اصفهان و بنای سیبه بندی در دروب و محلات گذاشتند بعد از دو روز محمود و افاغنه آمده
فرح آباد اصفهان را برای نزول اختیار و از ایشان سیبه آغاز کرده از نیمه در غره جمادی الآخر سال مزبور
مطابق بارس ئیل اتفاق افتاد در بیان تسلط محمود غلجائی باصفهان در هنگام ایجاد این برختند شقیان
سنه ۱۱۳۴ سلطان دار القرار جهان یعنی جهر عالم آرا بعزم تسخیر شهر نشان حمل رایت اعتلا برافراخته لشکر
بهار بر جهرن هنگامه بهمن و غارتگر شهر دی گشته افغان هزار دستان با هزار داستان شور افزای
فرح آباد چمن و هزاره سنبل و بلوچ خار و لکه پر تخت گلش کردید محمود با این در کمال شوکت دست تطاول تاز
دراز کرده با اندیشه آنکه امداد از اطراف باصفهان خواهد رسید ملک جمعیت خود از هم پاشید اعیان
دولت ملک و از برای کسر شوکت خصم اندیشیدند این بود که سلطان محمد میرزا نام ولد اکبر خاقان شهید را
در هفتم شهر رجب تخت ولیعهدی برآورده بعد از چهار روز او سعید مورد خاطر گراجع وصفی میرزا برادر او را بجای او
برسند ولایت عهد تکیه دادند باز در بیست و هفتم شهر رجب المرجب خلع خلعت جهانبانی از او کرده قرعه
این فال را بنام شاهزاده والا اخضل طهماسب میرزا زدند در بیست سیم ماه مبارک رمضان او را روانه کاشان
ساخته که شاید در سمت قزوین و آذربایجان جمعیتی منعقد و لشکری مستعد کرده منشأ امری شود بعد از
طهماسب میرزا افاغنه بنای محاصره گذاشته اطراف شهر را سیبه بندی و راه آمد شد را بکبار مسدود
ساختند پس پایس تمام کمال قزلباشیه و خاص و عام راه یافته روز بروز قوت ضعف و ضعف
قوت گرفته آتش غلا و نایره طعلا بالا گرفت بحدیکه مردم برای اکل میته ببر دند و بزرگان در اسواق و
محلات اطفال خورد سال را دزدیده ذبح کرده میخوردند ولهذا برای گندم جون گندم سینه چاک میبودند
و طایر جانها در غم دانه گرفتار دام هلاک بوده نانی در رونها چون تنور با تش حسرت میسوخت

۹

وچشم مردم قرصی برای نهادند در سودای پخته کش خورشید عزا یافتند از شور چشمی زمانه چه دیده شد که شیرین دهنان بیاد
شکر لب خویش می‌مکیدند و شکرلبان بجای ریزه قند نباتات می‌خاییدند و بهوس میوه درخت از نخل زندگانی
بر می‌چیدند و بیاد انگور خاک پای درخت تاک را از کمال چون توتیای غریبا بچشم می‌کشیدند که از جا بسا ابریشمی
تن پیرو شیدفش چون کرم پیله برگ خوردن تنیدند و جمعی که بلوزینه کام بر کنند آلوده از شدت جوع بچوب
درختان افتادند اگر دانه ارزنی می‌جستند رفیق حوضی و از پی نخود و بیاد مغز پسته بنداز چه جا در می‌یافتند
در تقسیم آن منت بخشی شش مرغ نکس رفتی بیار شوی می‌بدید و دانه ماش از شادی عدس عزیزتر گردید
سائلان از بردن اسم نان فقره هی بخورند و دیو انفکان حسرت خوردن سنگ طفلان را چون خشت طلا
بگور می‌بردند لاله برای کباب داغ بر دل بریان میگذاشت و قمری در حسرت شامرکو کو زنان می‌گشت و اجاق
مطبخها کور و چراغ درها نها بی‌نور اصفهان یکباره ویران گردید قحط آدم علاوه قحط نان و اختیار دولت سو
رشته طاقت گسیخته و خاک عجز و هوان بر سر ایشان ریخته تا آنکه بداد شهر مسلم گشته در یازدهم شهر محرم
الحرام سنه ۱۱۳۵ هجری مطابق بارس ئیل خاقان شهید سعید بفوج آباد عجم افسر سروری بر سر آن حسرت کش تاج و فرزند
و ملا انب محمود کس برای ضبط خزاین و کارخانجات پادشاهی روانه اصفهان ساخت و خود در چهاردهم شهر
مزبور با فرعونی و بیداد شداد داخل شهر گشته سکه و خطبه بنام خود کرد و بعد از آنکه بفوج و قتل اصفهان
در آخر شهر محرم در دار السلطنه قزوین بطهماسب میرزا رسید برادر نکشاهی جلوس نمود نکته سنجان قزوین
آخر ماه محرم را تاریخ جلوس او یافتند و در ماه صفر بعضی از افاغنه برای اختلال کار حضرت شاه طهماسب
مأمور بقزوین گشته بعد از ورود افاغنه بقزوین شاه طهماسب با قلیلی که همراه داشت سر خویش
سیمان
وراه آذربایجان در پیش گرفته اهالی قزوین چون پادشاه را حاضر و دشمن را پر زور دیدند بعد از معاهده و ا
افاغنه را داخل شهر کردند افاغنه دست تعدی از آستین بر آورده از کوچه [illegible] دراز [illegible] بعضی را
حوصله قزوینیان بر تافته شمشیر حمیت آخته هر کس بمهمان خود در آویختند جمعی از ایشان را بخاک هلاک
انداختند افاغنه که در باغات خارج شهر بودند اسیمه عازم گریز بجانب اصفهان شده در انکه [illegible] کشتند محمود
بشنیدن این خبر با کمال کبر و غرور بقتل دفع قزلباشیه اشتهار داد [illegible] که افاغنه از قزوین برگشته وارد اصفهان

نشدند

۱۰

شدند شروع بر قتل عظماء اعاظم و معارف کرد بقصد جهان خواهن از ایشان را از تیغ گذرانیدند و هر جا که کمان
اهل صلاح و معروفی میرفت گرفته آشکار و نهان بقتل رسانیدند و جمعی را بتسخیر قلعه شیراز مأمور ساخته ایشان رفته
نه ماه شیراز را محاصره نموده متصرف در آوردند محمود قریب بدو سال در اصفهان و ولایات مزبوره رایت حکمرانی
برافراشته آخر بوسوسه نفس بقتل دفع شاهزادگان قیام نمود جمعی از اولاد و احفاد خاقان مغفور سعید که صغیر
و کبیر دیگر بودند معروض تیغ بیاسا نموده نعش ایشان را به دار المؤمنین قم فرستادند و بعد از چندی
جنون قوی و فالج شدید با و طاری شده دیوانه وار از خود بیگانه گشته امر و نهی او بحکم جنون از نفاذ
و جریان عاطل گردیده و در دوازدهم شهر شعبان المعظم سنه ۱۱۳۷ اشرف بنی عمش که با شغال زمرگی او
بر نیت جمعی از افاغنه با خود همدستان گشته وارکت اعتزال بر آمده نوبت سلطنت را بنام خود بلند
آوازه نمود کس فرستاده محمود را در حقیقت هلاک کرد من حیث الاستقلال بر سریر حکمرانی گردید و در ایام
سلطنت خود کاشان و یزد و بنادر و قم و قزوین و طهران و دیوال گرچی که تا الحد عراق و خراسان
است بحیطه تصرف در آورد و دیگر غلبه روسیه است بدار المرز و گیلانات و توضیح این مقال آنکه در حینی که شاه طهماسب
در قزوین سریر افسر بود در آن اسمعیل بیک نام تابین وزیر اعظم برسم سفارت و عزم استمداد
به مملکت روس فرستاده جمعی از روسیه بموجب طلب و اشاره شاه طهماسب با سرکردگی سردار روسیه آمده
سفاین ایشان در فرضه رشت لنگر انداخته وزیر رشت از در مدافعه بر آمده مغلوب و روسیه بعد از جنگ
که دید نیم فرسخی رشت محل اقامت ساخته بار توقف گشودند و چون روسیه آنکه بالحاح اسنای
ایلچی دولت راه دور و دراز طی کرده ایم و ایلچی شاه طهماسب بوکالت او کل دار المرز را از نیاز آباد تا حد
استرآباد بدولت روسیه تفویض کرده که صیانت این دولت نموده بدفع دشمن بپردازیم و بایستی ادعا راه دخل
و تصرف در ولایات دار المرز نخواهد شد اما دست تعرض کشیده داشته بهیچ وجه [illegible] بدوان [illegible] آن
نمی کشیدند تا آنکه متعاقب سردار بزرگ ایشان با ده هزار کس آمده اختیار بجمیع دار المرز الی انجار آباد
بموجب نوشته اسمعیل بیک وکالت دولت علیه صفویه بر روسیه داده بود بحوزه منسوب ساخت از طرف شاه طهماسب
جمعی بدفع روسیه منصوب گشته در خارج رشت تلاقی فریقین واقع و قزلباشیه شکست یافته روسیه رشت

۱۱ ولکه‌دم سو متصرف و بدون شریک و سهیم و منازع عراق عرب در آن نواحی بضبط و اخذ و عمل وجوهات
دیوانی پرداخته تا آنکه مقدمه ملقند حضور اسمعیل میرزا در ما لوله چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق افتاد ورود روسیه
بدون جنگ و نزاع آمده لاهیجان و تجار را نیز که در تصرف ملقند بود متصرف گشتند و بفاصله چندی پطر
پادشاه روسیه از راه خشکی از سمت قلعه قزلر باعث گرکستیار روا آورد و دربند و اهالی آنجا نیز از بیم غلبه لشکر روسیه
در روسیه که اعداد و عدد و آلات بودند دربند او را و در خیال ایندلت نشده از ارباب اطلاع در آمدند بپیغوح
مزبور امر بتخلیه یاری قلعه نمود و سه هزار تفنگچی که روسیه از اسولدات گویند باستحفاظ آنجا گذاشته باد کوبه
رسالیا را نیز متصرف و بهمان اخذ و مقاطعه مال و وجوهات حساب دیوانی اکتفا کرده بمقر سلطنت خود
معاودت نمود دیگر استیلای روسیه بممالک آذربایجان توضیح انتقال آنکه بعد از حرکت شاه طهماسب
از قزوین بجانب تبریز از دولت عثمانی ابراهیم پاشا حاکم ارزنة الروم بر جیبان و عارف احمد پاشا بر
و عبدالله پاشا کوپرلو اوغلی حاکم وان به تبریز و حسن پاشا والی بغداد بکرمانشاهان و همدان مامور گشته
بعد از عبور از حدود خود در اینجا عزیمت بر آن شدند و بآن در این لشکر از شش جهت آذربایجان را
بکار موجب حیرت آنها شد ابراهیم پاشا تفلیس و گنجه ضبط در آورد و عارف احمد پاشا با جمعیت تمام
بایروان آمده چهار ماه قلعه را محصور و چون از جانب اعیان دولت امداد در حصول نشد اهالی آنجا طالب امان شده
قلعه را سپردند و عبدالله پاشا کوپرلو اوغلی هم در این لشکر بعزم تسخیر تبریز از وان حرکت که در حین کوکب
شاهی در اردبیل توقف داشت به تبریز آمده چون صورت تسخیر در خیال او در آئینه مراد درین نمود
عطف عنان کرده در خوی و سلماس قشلاق نمود سال دیگر باز گشته بقهر و غلبه بر آن بلده مستولی
گشته اهالی آنجا عموما از تیغ گذرانیدند و حسن پاشا والی بغداد در ابتدای عزیمت بجانب کرمان
شاهان او خته بعد از چند روزی بهانه حمید نام شیخ الاسلام ... احمد پاشا پسرش لشکر در بار
عثمانی سر عسکر و عازم تسخیر همدان شد فریدون خان کمری که در آن اوان حاکم همدان بود به
بهانه جنگ بیرون رفته با احمد پاشا پیوست و قشون و اهالی همدان با عبد آمده دو سه ماه محصور داری
و قلعه عنداری تا آنکه احمد پاشا نیز بغلبه و قهر قلعه را مسخر کرده قتل و غارت بظهور رسید بعد از آن

۱۲ از دولت عثمانیه سر عسکر و عازم تسخیر گیلان شده و بالقابه سه تسخیر آورده و از قتل و غارت بظهور رسانید و از آنجا گذشته رشت تسخیر
و مصطفی پاشا بتسخیر اردبیل مامور شده و از جنگ و کاره بر گنجه تصرف در آمد و از آن که روسیه متوجه اردبیل شد
شاه طهماسب متوجه دولت سه ... از اردبیل عازم طهران گردید و روسیه آمده اردبیل و مضافات آذربایجان
و محال گرگان را تصرف در آورده و از آنجا عزیمت ... شاه طهماسب نیز ... چون خبر جلال آذربایجان
و مرحمت شاه طهماسب بجانب طهران ... شرف ... تمام عازم طهران گردیده از قزوین ... در خرابی طهران
واقع است ... بطرف ... بتقاید مامور گشته ... آنان ... و در خطبه العظیم ... فرقشلاق تمشیه
قزلباش ... برادری در ... شاه طهماسب از آنجا عازم مازندران و استرآباد شده بطرف ...
طهران و ... قزوین ... جنگ ... کرد و اما از قزوین و طهران ... امداد ...
سپر ... در سال ... بطرف همدان ...
و الافراد ... عظمی اتفاق ... حاکم ... عبدالرحمن پاشا حاکم همدان و حسن پاشا ...
و حسن پاشا ... سلطان حسین ... تصرف ... مامور گشته وارد همدان ...
و ... شد ... پیغام داد ... طایفه ...
و ... پادشاه ... وارث پادشاه ... شهید ... عازم ... گردید
از طرف ... عازم ... گشته ... پادشاه ... در اصفهان ... جنگ ...
... گشته ... اخرد ... بیشه
گشت احمد پاشا ... روم ... پاشا این ... همدان ... تسخیر گردید ... و
و اشغال ... کرده ... مغرب ... گشته ... برادری ...
عازم اصفهان شده و در سال ... احمد پاشا همدان ... اصطلاح ... اخر
ممالک ... تسخیر ... کرده ... و ولایت ... و لرستان ... در گیلان و ...
... و ... عراق و ... الامر ... متعلق ... و در این عهد و میثاق صلح اتفاق در ... و اتفاق
کرده هر یک عازم مقر مقام خود گشتند در سال ... پادشاهی از جانب سلطان احمد پادشاه روم)

سفارت رای نکبه ارکنه منسیان و صلاح و تبعیت حزین وارد اصفهان و از جانب اشرف نزد محمد خان بلوچ بایلچی گری روم

مامور و همراه ایلچی مزبور روانه دربار خنکار گردید [illegible] در ایام سلطنت اشرف در اصفهان واقع شده [illegible]

اوایل [illegible] احوال میرزا [illegible] بود و در دست بختیاری بود سید حقیقت احوال او نکبه بری الذمه بود از بقیه گرداند در ۱۱۳۷

در ضیل آباد بختیاری بیعت شده ادعای شاهزادگی بری صفاقان شهید حیدر کرد و کشته در نام من او ابن المعصوم میرزا بود

این هم را که گذشته ام و محصلین مزبور حاکم بختیاری از [illegible] ساده لوحی با خیلان بختیاری وجود او را مغتنم و مقدم او را گرامی

و محترم داشته سرانجام [illegible] کرد شده و در [illegible] اصفهان شاه هم دعا کرده با دعای جواهری در یک [illegible]

اصفهان که گذشته بود از ضیل آباد و خواجه سرکرده [illegible] او را بنزد ام آورده در مساجد [illegible] کار کرده و ارقام [illegible]

و جمعه را [illegible] زده خطبه او در مساجد و منابر بنام شاه طهماسب خوانده و خود را [illegible] او کرده و حکام [illegible]

و دیگر ملکه ورود به ای ایالت نسبت نزد او جمع آمده که او را عقب [illegible] برای خود تعیین کرده در لوازم [illegible]

تمکین شده با هم از جانب حضرت ظل اللهی در ضمن شاه طهماسب در ارض اقدس [illegible] داشت با رکان [illegible]

صفی میرزا و مردم الله صدور [illegible] جواد کمتر شاه طهماسب وادعای این شخص خلاف واقع است او را

[illegible] که در جیده از بر [illegible] ابر و قشاره و آرا در صفحی [illegible] صفی میرزا بود او را [illegible]

و این قضیه در اواسط شهر محرم سنه ۱۱۴۰ روی نموده [illegible] سید احمد [illegible] میرزا داود [illegible]

[illegible] اصفهان کرشاه طهماسب [illegible] بسیار کرده سید احمد [illegible] رفته و از آنجا [illegible]

[illegible] جهات فارس و کرمان بهوش شاه طهماسب نام خود ابراز و عوام کالانعام را فریب داده این شخص

جمعی از اوباش را فراهم آورده عازم نواحات و ممرو دشت فارس [illegible] اوقات [illegible]

و در آن اوان [illegible] از جانب [illegible] حاکم نیز [illegible] سید احمد فرستاده [illegible]

سید احمد منهزم گشته برگرده آمد مردم [illegible] کیفیت احوال او در حکم مجهول [illegible] شده او را [illegible]

[illegible] کرده بجانب [illegible] و ملک جمعیت خود را به تجدید نظام داده و در [illegible] در کار خود

[illegible] آورده از [illegible] رفته [illegible] ضبط در آورده جمعی [illegible] کرده در چهارم

ربیع الاول [illegible] سنه ۱۱۴۰ [illegible] بنام [illegible] زده [illegible] چند از [illegible]

[illegible] سید احمد [illegible] آباد و محصور [illegible] اصفهان آورده بامر اشرف کرفت زده بهوای سرداری

از برون رفت [illegible] در ماه محرم سنه ۱۱۴۲ [illegible]

[illegible] شده از آنجا [illegible] این شخص [illegible]

صفی میرزا شباهت دارد شاه را بشنوده [illegible] عوام [illegible] حقیقت کرده [illegible]

از استماع این خبر [illegible] گشته [illegible] کرده [illegible] روانه [illegible]

قیصری [illegible] شاهزاده ایران بپناه دولت [illegible] و بدون تحقیق شاهزادگی او [illegible] کرده مربی او

[illegible] اسلامبول [illegible] او را [illegible] از جانب برای او [illegible]

احمد پادشاه روم [illegible] کتاب [illegible] قسطنطنیه [illegible]

[illegible] احوال او در بیان [illegible]

سنه ۱۱۵۹ [illegible] و از آنجا همراه [illegible]

آمده [illegible] صفی میرزا [illegible] برادری [illegible]

[illegible] سرداری [illegible] بدعوای دروغ [illegible] مردم [illegible]

[illegible] سرداری برآورده [illegible] عدم [illegible]

[illegible] رسید [illegible]

[illegible] در [illegible] جمع کرده [illegible]

حاکم [illegible] از آنجا [illegible]

با سید احمد [illegible] استقلال [illegible] سید احمد [illegible]

[illegible] تصرف [illegible] از جانب اشرف [illegible]

[illegible] تصرف [illegible] کرده [illegible]

[illegible] ابراهیم نام [illegible] چند نفر از [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

و نفر فرستاده و از جهة در قندهاری باهجگاه و در اثنا سلطان گذشته باد و عای ابدی شاه سلطان حسین خود را معیل بر نام نهاده جماعت
مرغیان و غیره نموده و میان را بر رفته رایت تحکم را بر افراشته و میان در مار را کرده و تصرف کرده در آن اوان محمود خان عبدالله و غیره خبر
در سته لدر و صاحب اختیار کیمیان بود در اصفهان از نقشه و اشتباه این خبر را شنیده با دو سه هزار کس عازم دفع قلعه گردیده در آنجا
و میان بار و مجاری سخت شکست یافته برگشت و قندهار در تمام روز و دخل اصفهان را تمامه تصرف خود کرده سپس جانشین
دوباره جمعیت خود را منعقد ساخته عازم اصفهان گشته در آن کرده فتح و نقش در آن و قندهار مشهور شده بی سبب کسی مدام گرفته
و در آنجا با جنگ جمعیت او از تا هیچ رضا بر رسول و اطلاعم و غیره ما را دادن اعمال زشت و تصرف در اینجا عازم اختلال گشته بر جا که
فاقی آمده باروینه اردو با جنگ کرده اردو را با نجات اردوت روشه در آورده الغرض جمعی از قلعه شمایان کرد که بار و شید اتفاق
داشته بر دفع قلعه محکم گشته و ما را برادر پنجه و ا گشته رش در داری بر کرده کار از بس بود ورود اشرف نوح الله الملکی
را آگاه و دلان و قصه این و بیش را دو کمان آمدی بجوی و اهانت سلع آمده فتح خواهد بود که سعادت باری بر الله ضرای نگاه
گرامی فرزند ما در رفته بر مصاف تیش زبست و زبستانی تا سلطنت مکتب زرا که بر اولاد کتاب این بر بر و رنگاه نظر بند
بست زین پیشتم عبارت و منزل تر بر ازراج فنجانی تیغ زده در اگر بحو بر صدا داد و خویش است بیگانان اهمد و گره شاهی
تا رش با بر در بگذاند خود است بعض معرفی حضور مان را گذرید صدا و ارگ کرده لطف ایزد توانا که فر از فضل
الله اعتقاد شمشیر خوش است بر برزو بازوی ایل عشیره ای نگاه و خوش بر دو ما بر ارتب نجات جو نسع هر دمان از وضعه
و خاندان ها از دولت خاندانی جهان از وجه بنام معصام میر من را دولت تیموری در تسلیمی است و در بار کم گشتی
تا تا رو چگر صفحه تیغ خورسم بدکش قضا تیز برو به تیغ کجکش زرشت ملعونه اگر با در افروز دو از قهر چهره چو خورشید آتش زند
در سپهر اگر هزار غارتش دم زنه دو بیچ آتش عالم زند در آتش گرزه دستند زر پی سند بر کرده و بجانان نسیم دراین هر رنگ تلخی
سخ را انگار آتش ای طالب بر دوستی ادات لا جو فرنن برج ضبط کلیات این فند بوسهال است ذکر انساب تبر از
ارلو زمان متصل است لکه شنه او صحه بیان بکردد حضرت از اول تر تور و تر تو را نوع قت روشت را جنس ترکمان است و
نسل تیموری اهل ایران ترکستان اهم در بار بر قول ترکستان که توران بسته استیلا فیه از توراق کوچ کرده و در آذربایجان نزول اختیار
نموده اوزار طوره تاقان کتی ستان شاه بجد نجوی تغیر مهات کوچ کرده و در خزینه بیاب گرگیان بن حال امور دو هزار ای در دست
سالها متعهد معتمد است و در قرب جوار جوار دولت از حیثه در اشتهان در اینجا قلاشی و در رستان در دست جو در چهره قرن ترکی

بکرده اند

بکرده اند و لوله معود آنحضرت در روز شنبه هشتم محرم سنه ۱۱۰۰ هجری مطابق اودی ئیل در قلعه دستجرد در جزو درگز که الحال
عمارت عالیه در اینجا احداث و مولود خانه شهنشاه را بقیه الخالق نهاده بسم محمد نادر قلی بیگ موسوم گردید در زمانیکه
قدم بر معارج رشد گذاشت بنابر آنکه در میدان جنگ بزرگ و خورد و بزرگ منظور کارهای سترک گشته در مبادی حال
آثار دولت و فر اقبال از ناصیه احوالش ظاهر و امور عظیمه از دولت مشرف بر ظهور رسید و در عالم جوی نادر لاف بوده پیش الایام
جهاد در قنابت مشهور شده ورود بابی افغان و ظهور حضرت ظل اللهی از اینجا نقش بیکار گاه وجود در آبله و پنج هزار اجنبی در
تا ربود و چهار پای آدم شیخ از این جنس اگر کسی ظاهر صادق قوام و دوام بر بر دو بخش نوع مقر از خجیه سجده محمود صاحب او از
سمره و بحرو شهیسته از برد و الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد حضرت ظل اللهی و در آن اوان که افغان ایام
وجود او و دهر ذلک از روزگار ادبیات و جهان بر جهان و بیجان جهتش و کام اولادم بودمان تمام گشته چون بابا علی بیگ کرد افشار او
ما را روشنی و حشر زنیه پور و بود ناچیه در آن دولت ارکانیه داد و ز هر میله معرکه آرای رزم و بزم محمود از جهانیه حشمت
خواتین آن ایام مان تربیت یافته در خوش رسیده حضرت ظل الله بر خود و درجه بکلی استقرار پیدا نمی
سعی و تمنه نشده گردی از جنسیه کمال نشست بر مسالک طریق شجاعت و نظام آرای جنگ وز ارباع گشته جمعی از ترکی
الطایفه این عقب هم احوش شاه بر قتار بجهانیه رنج و غنا شده ... الغرض که تحکم قصار امور روسلک مرزبت موقع قبیله از اتباع
مراوق مجامع و در سال هزار و صد و بیست و در روز یکشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاولی از ده ساعت و نیم از شب ابر
شاهزاده گاه کاملکار رضا قلی میرزا بوجود آمده و بعد از آن پنج سال آن کشور در هجرت کرده تا به کشته و خبیه گرداند از جنگ مصر
بزم خفت مستطام داوندر شاهزاده کامکار نصرالله میرزا و امام قلی میرزا کو هر ان درج و دختران بر جمعه هر چند
در آغاز ظهور اختر اقبال این خدیو بی همال وقایع و امور که در تحت دره جزو امور دو شد و در توجهات آن خدیو عدو ذوفت
بازیست رتبه محمدا و هم کلیه سوا کرده و از زینه و ما بر طوایف و ایلجیا و لوقع پیوست و بعد از ارتقاع آن خبر جهان خروج
کوشش در از اهل ایران و بعد از ایشان در خلال کار ایشان بظهور آمده و خفته که ما و ر روز و شب و در تکه جنگ و تعب
تا طلایه را رام و هر صدات را فرو آرام کرد نه اگر شمه از هر یک تحریر یابد تا تاریخ مطول احوال ایشان بیرون از اندازه
و کتاب با یک دو بجا از جو صفحه ترقی و شیرازه تمکن چون در این روزنامه تلفظ باختصار سخن مامور و عنان خامه ضبط کلیات امور است
لهذا امهات جلال و بجائزه علی وجه تکمیل قسم را بجانب جزئی حصار عنان گرامی میسازد و بعد از آن که بزم آرای دوران

دعوی برای ایران سپاه نشناختی کوک کرده و به مرکز اسلام مخالف و موافق نداده و در برابری چون که [illegible] رسید آن اوقات
رکاب [illegible] جنگ بسته به تاختن [illegible] شیشه نمود و کوچک و بزرگ قانون حرمی از دست داده و در دارالحکومه کف
کف زنان فرش گشته هر جا توانی ولی بود سرا از گریبان خودسری و گردن فرازی در آورده باراده و ارادت بر [illegible]
ایران چو ملک محمود سیستانی بطریقی که مذکور شد به مشهد مقدس مستولی شده رایت طغیان افراشت و حضرت ظل اللهی
با ایران از در صدود بود و کمک رسانیده بسر حدات تشت مغول ملک داری و جنگل خون ریزی [illegible]
شاهها از اوج دشمن شکاری گردیده مانند شیر بیابان تشنه خون و طعمه بخش کام نهنگانه خویش بودند چون دیده
که تاج [illegible] سیستانی از سر [illegible] بخشم بر اهل ایران بهر روی ضعیف تنگ ظرف زمانه از [illegible] کار [illegible]
شکست و [illegible] خوی و بهره [illegible] کرده [illegible] روی [illegible] رو کمک بست و [illegible]
بر [illegible] بالهام [illegible] عزم [illegible] و قوت [illegible] افراخت و اکرام
و بایالت [illegible] بود در [illegible] گردیده [illegible] حصار [illegible]
بود با [illegible] که [illegible] گیتی [illegible] در [illegible] بود [illegible]
[illegible] کار [illegible] مظفر [illegible] که [illegible] در [illegible] ایران [illegible]
کنده [illegible] جنگ [illegible] شیر مردی کردن [illegible]
و [illegible] که همیشه گردن فرازان گردن بطوق [illegible] خم داشته اند که روا دارد که گردن [illegible] بدیگری خم
دو فرقه بودند یکی افشاریه که شرف انتساب بجناب [illegible] داشتند و دیگری اکراد [illegible] در [illegible] بوده که [illegible]
بر پا داشته هر چند که طوایف دیگر نیز در [illegible] بوده [illegible] امرا [illegible] این دو فرقه در [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] خصم افکن و [illegible]
سعادت [illegible] دشمن شکن بودند [illegible] که صاحب قلعه و جمعیت بودند [illegible] قلعه [illegible]
و [illegible] نموده [illegible] ملک محمود [illegible]
از اکراد [illegible] و [illegible] اکراد [illegible] عقد [illegible]
[illegible] بجهت در [illegible] اختیار [illegible] ایل [illegible]

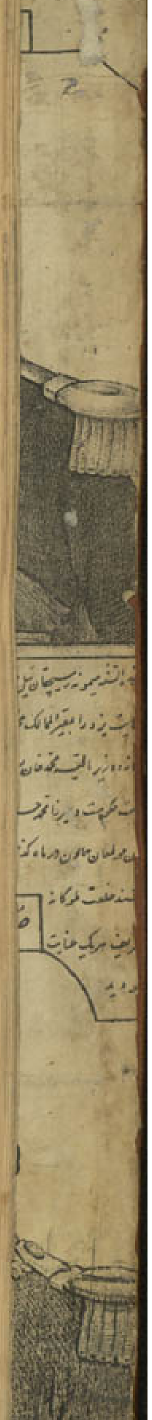
و کمرد [illegible]

و کیل [illegible] و [illegible] وزیری جود [illegible] در [illegible] و [illegible] در خلاف [illegible] و [illegible] زاده و [illegible]
ملازم [illegible] و [illegible] قبای [illegible] خورشید قباب بود [illegible] قبلق [illegible] و [illegible]
دامن [illegible] از [illegible] آستان [illegible] عزم [illegible] افراشت و [illegible] فرقه [illegible]
گرفت در [illegible] شد [illegible] طلوع [illegible] حضرت [illegible] کواکب و انجم [illegible]
[illegible] و [illegible] سپهر [illegible] طالع [illegible] طلعه [illegible] آفتاب [illegible]
ملک محمود در [illegible] خودسری کرد و [illegible] ایالت [illegible] از [illegible] نفس [illegible] بطوق [illegible]
او [illegible] رو [illegible] گشت [illegible]
نزد ملک [illegible] سیستانی [illegible] طلیعه [illegible] گماشتن [illegible]
هر طرف روانه کرده [illegible] چون [illegible] ملک [illegible]
[illegible] روانه کرد [illegible]
که [illegible] عالم [illegible] کرد [illegible]
خبر [illegible] حضرت [illegible] ملک [illegible] مشهد [illegible]
صد [illegible] کرده [illegible] و [illegible] تخت [illegible] جلادت [illegible]
بودند در [illegible] کار [illegible]
و [illegible] مشهد [illegible] ملک [illegible]
[illegible] ملک [illegible] مبارک [illegible]
آسمان [illegible] دست [illegible] ملک [illegible]
[illegible] لطف [illegible] کرد [illegible]
در [illegible] قلعه [illegible] کرده [illegible]
و [illegible] ملک [illegible] مشهد مقدس [illegible] ملک [illegible] حضرت ظل اللهی
روز دیگر [illegible] مشهد مقدس [illegible]

باشند بدر الفور [illegible]

۱۹ اردوت رها کردن بعضی فصل صادره و محمودان را نفر در خانه چون قضیه تیغ لدف دستیاری و در باطن ان بشر قرم
از میان برده شدند و از پی عازم ابیورد گشته الوات ان جمیع را جمع کرده بهمت بدرع گیبه جویان که کشته شدند **در حوالی ابیورد**
ظل سبحانی با ملک محمود سیستانی ملک محمود از وقوع این واقعه وحشت کرده دانست مرد و شجره ملاطرف ان از آنجا بدو رو
راه گشت خبر رک بیرنگیان بری نخواهد بود بار کران زیاده وری را هم بر وقتی دارد و منزل کابات نخواهم ابراهیم بیک
جانش ترنم ان انتقال کرده شور رو زاول که دو بدیش گفتم اگر رزم بسر کنند این نهب بی اکراد و تنبیه گذشت
کرهی مخفی شود و بوقع انحضرت پرداز به با کار جنگ را آماده سازید اکراد جواب داده که بحکایت کرده از آن بست بر آید
و دلاوریست بسوطالبه و جمعیتش بسیار بود و استحکام مکانش درغایت شهرها را تصور این معنی از جوشه ما بیرون و این خیال
از خیر قدرت ما افزون است ملک چون عدد ایشان را هموب بعدد دانسته از کل رخسار جواب ایشان کرده بسیار انجمه
دور رنگی نمود و عزم تنبیه ان طایفه کرده چون راه کلات بچهره و منه شتمل بر کوهستان ات عظیم و محتوی بر قلعه جات
محکم بود و فرصت غنیمت را افزون بصلاح ندانسته با تحت شهرها از کس ارداد و دکان منوعه جوشیان کرده در نزدیکی
محمد ولی اکراد زده ملک محمود بسعادت خواهی فرستاده پیغام کردند که چون کلات ادهاعث وحشت اکراد و حوف تسلط در غیر
از این ماجرا دکرد از آنجا که ملک را ماده وجودی در دماغ شده بود و فرستاده اکراد را قطع پی کرده باز گردید
این معنی سبب بدماغی عموم اکراد گشته باستیناف لوازم سرکشی برد و عزم به جمعیت آمدند از زمان علای نخبه نکل
و زاری و تطویعات خود تهواری شدند و ملک محمود بدان مانع دخل خبوشان گشته بنا کذشت در بلاد اکراد را تاخته
بعضی از معمورات و اطفال ایشان را ایر و عیال در ارض اول کنیخته تمام احشام ایشان را بدست گرفت و الان حشمت
قلعه زیدالنور را که در ورحی خبوشان واقع و متعلق بنجاعت بود و درشن بنا و حوالی جمعیت سلطان خان محاصره کرد
در خلال کمال حد او بیهال مانند بلای ناگهان از ترکش رسید **فتح قلعه کاه** برادر و وصول خبر عزمیت ملک بر تسخیر خبوشان
حضرت ظل اللهی بارکت بشتافت چون بهجر خبوشان در عهد خبوشان با فوجی از رسم کوشان ارزاه و تعصب ایشان عزم
اعانت اکراد و حفظ بروار هوای کار در ورحی خبوشان بفوجی از اتباع ملکی در آنجا آمدند و ارشد مقدار کلی ایذا
در بار گشته اکثری از مشغول و معدودی از ان کرده از درباطه هلاک جان بسلامت بدر بردند و ملک محمود از این
واقعه متحیر و خبر کمند قلعه گیر را تا بر تسخیر عازم گشتی را آب داده کرم کرفت که تقلیه در شرق تسخیر بود که تا که

۲۰ حضرت ظل اللهی با جوانان صف شکن و دلیران مرد افکن بعزمه جوه و نعره زنان از یک کناره نمودار گشته بصدمه حمله جلب
مگلاف خود را بپای قلعه ظفر کیان خود رسانید بحضرت ظل اللهی بنده و از شکوه حضوری نکت یافته ملک چون بی از
وقت باز بو از رسم قرم در حوالی قلعه سکری ترتیب داده بود و فوج از ظهور فتح و ظفر شکست از در قلعه قرار و در سنگر خود
حضرت ظل اللهی عمورات اطفال قلعه را با اهل ایشان بر آورده و در یکطرف قلعه و در جانب دیگر نزول فرمودند
اکراد که از خوف ملک بیچاره با همگی گشته بودند از مژده ورود موکب ظفر قرین حیاتی تازه یافته با روی سایر قوم
ساخته تحفه الایام بوسیدند و از روی صداقت کمر اخلاص بسته روز دیگر ملک بغرور فتحی خورشید
افروز از قلعه افق تیغ کشیده آهنگ خود نمایی کرد و ملک محمود داوری عزم انداخته طرح جنگ انداخته چون حریف را تاب
و توان صمی را ندیده مطلب نیافت سمت تنگه سنان روی برتافت و انجا در انحصار خود ساخته
نمایان از اول شناف بحضرت ترمه علیحضرت آباد و سرحد خبوشان از اطراف ملک کرده بشتاب بیدرنگ از
سپاه و لشکرهای نه سمت کوه جنگ آمده فاصله کرد چون فوجیه اکراد وقت رسانیدن زمان اشکر ایران تفنگ و توپخانه تیغ و کمان
مردم فکن میدان جنگ مینمودند بحضرت سردار داخل شده ایشان را با انجا نیز شدند اینگونه بنای عزم دانسته ترک رزم کردند و از
غیرت آباد و اکراد را در جرفی ساخته خود بجانب ابیورد و حرف نام و ملک محمود بار دیگر عزم دانسته دارد و از بی فرقی
مقام کردند **در حوالی تسخیر قلعه جات ابیورد و ورود مازندران بحضرت سردار** چون اکثر قلعه جات ابیورد
که در تصرف زمره اعداد و محمودی شده در صدد مخالف بودند از ان جمله چهارده قلعه اورا سکن بیک قلعه در ورده در حدود آن
واقع است بحضرت همه تام بسختان است دیگر سرها عار تکشت و از ان لذت حضرت ظل اللهی از انجا در هفته بیرون گشته
بود بشارت برادر عزم ظفر و رود و قیصر ده و دل ارکه گشته بادلیران عرصه تیر در قلعه زبور از اطاعه در اندازند
سجا روی خاک را شدند و بنیاد آب رود خانه قلعه شدند بر روی کار بیاید پیش حواله و سرکوب بسته قلعه گیران
هر طرف تیر و تفنگ سر شدند و اندیه روزی و موافق مدبحوش بی اطاعه این افزون بود اهل بحل الملتمس سستان تیمه انجم
حضرت جوینان و مدعات پوین کردن بر تفهیم گوشه بحضرت ایشان قلعه را نکنده و اهل قلعه را که قاصد بود
و سایر عیال را بکنده سخنه چون اهل قلعه با جماعه در کس طایفه کند و از نیت رود و در زمره اتباع ملک محمود سلطان
یافته درج از حمله حکمش بر تافته بودند و از انجا گشته اند کارها بیک قلعه رسید و تبصره بفرمان امر جمله و مدت ماه تعطیل قلعه را تشکل ایشان ختم



نحو از اطراف جوانب ترتیب داده خاک ریخته بند کرده هنوز نقب زنان و چپچیان [illegible] آغاز نقب زدن کردند مقدار چهل
نقب به قصد اهل قلعه از کنج کوه چهل ذرع کنده نقب زنان به پای دیوار رسیده [illegible] نقب را اتمام آورده خواستند که
آب را بر ایشان بسته آتش خنده را فرو نشانند و بنیان برج را [illegible] کرده نقب را به باروت انباشته آتش زدند چند نفر از
قلعگیان را که در میان نقب بودند دود از نهاد ایشان بر آمده با دل پر خنده دیگر نقب را روانه عدم و دیوار زیر [illegible] گشته
قلعگیان را هم چوب و خاک به نوع ریخته راه دخول بر سپاه نصرت پناه بستند چون نقب کاری نشد پل را از
پل زدن از اطراف جمع آورده [illegible] قلعه را القصه مقدار [illegible] ذرع که پیش از غار و خاک [illegible] به برج بلندی [illegible]
عرض و سه ذرع ارتفاع این بند [illegible] آب را از جاری کرده و عرض در باب [illegible] کرده
رخنه [illegible] ثبات و قرار دلیران [illegible] بنا و قلعه بیرون [illegible] پل را از جوانب به برج رسیده و در برج
[illegible] مردم آنجا که طالع [illegible] انقلاب دیده دست از جان شسته
و از خوف اضطراب [illegible] روان گشته از روی [illegible] سرور [illegible] بخشیده خود را [illegible]
چند نفر از روسای اهل قلعه را که سرمایه [illegible] بودند به معرض تیغ [illegible] که [illegible] قلعه را [illegible] شده بود
[illegible] شهاب [illegible] جانی را [illegible] کرد [illegible] انقلاع [illegible]
و کجا [illegible] دلیر [illegible] از چند روز [illegible] زنجیر [illegible] قلعه [illegible]
بود جمعی از [illegible] خود [illegible] هوای [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]
مشغول [illegible] بود [illegible] جلادت را [illegible] یک [illegible] دلیران نام [illegible]
مأمور و چون آب [illegible] شعب [illegible] مأمورین [illegible] آب [illegible] برجی [illegible] داد [illegible]
محافظت [illegible] کرده [illegible] قلعه [illegible] برج [illegible] آمده با مأمورین [illegible] کرده [illegible]
خاک [illegible] داده جمعی را قتل [illegible] کرده [illegible] نموده [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] خبر [illegible] رسید [illegible] حضرت [illegible] جنگل [illegible]
[illegible] سمت [illegible] حال [illegible] دلیران [illegible] خود را [illegible]
رسیده [illegible] سپاه [illegible] کرده [illegible] جمعی از

بادکان

از بادکوبه [illegible] روز [illegible] به اعلام [illegible] روز [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بازگشته [illegible] از [illegible] آمده [illegible] جمعی از
از قلعه بر آمده [illegible] بازگشت [illegible] بادکوبه [illegible] از قلعه [illegible]
نموده [illegible] بعد [illegible] از [illegible] بزرگ [illegible] از [illegible]
[illegible] از قلعه بر آمده [illegible] از [illegible]
[illegible] از اطراف [illegible] حضرت [illegible] نموده [illegible] الفاظ
از [illegible] کرده [illegible] دلیران [illegible] ثبات و قرار [illegible] نموده [illegible]
در [illegible] چون [illegible] رو [illegible] گشته [illegible] نصرت [illegible]
فتح و ظفر [illegible] برگشته [illegible] آمده [illegible]
[illegible] نموده [illegible] حضرت [illegible] برگشته [illegible] از [illegible]
[illegible] چند [illegible] از قلعه [illegible] دور [illegible]
از چند [illegible] قلعه [illegible] کرده [illegible] چون [illegible] و [illegible]
[illegible] از قلعه بر آمده [illegible] کرده [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قلعه را [illegible] کرده [illegible] از آنجا [illegible]
[illegible] چون [illegible] و [illegible] بادکوبه [illegible]
[illegible] گذشته [illegible] کرده [illegible] حضرت ظل اللهی
[illegible] که [illegible] و [illegible] یک [illegible] گرفتار [illegible]
[illegible] نموده [illegible] ازین [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] گشته چون طاقت [illegible] نعمت [illegible]
و از آنجا [illegible] جمعی از [illegible] کرده [illegible] گشته [illegible]
و [illegible] عزیمت [illegible] حضرت [illegible]

احوال باز قرخضی از فجمری را پنجه عنوان گریبان گیر گشته در نظر اشت بحکم کرد که علاقه کمتری بذات مقدس
رب نیکو از عهد کیشان نمود و کینه بدانیشان را بسمع صدا نیوشان رسانیده همه که ایشان را بخروش تیغ ریاست و
مبارک برای رایات گشته شد در حالی که رضا قلی [illegible] و در هنگامی این احوال رضاقلیخان
نام از جانب شاه طهماسب سرداری خراسان تعیین گشته از عرض راه در حینی که عازم خراسان بود بنابر استفسار او و از
نوکت آنحضرت که سابقه از فزون روز نیک بود اعلام کرده آنحضرت نادر دوران عازم خراسان گشت شعله عجب را
با اکراد نمخاد داده به قلع و قمع ملک پرداز چون رای مقدس معلوم بود در حال ملاحظه اتفاق اکراد با آنحضرت ممتنع الوقوع
ثبت است و دلیران کردن و رسم از میان آن حضرت قرین ارای فرصه یاب ارض اقدس اورا نشسته منزل بوریم بجگیر
در نکو انجی شهد مقدس است و در سمت خیابان علیا بی نشسته جولانگاه ساده تبریز خیمه ملک نیز سجدداد نظام
شناخت و همچنین باره مرتب شغال [illegible] پس دلاوران ظفر توامان نیز برابرشان حکم ساخته و جمعی از افواج
ملک را با نوزیر کوکان [illegible] روانه دیار عدم نموده ملک از صدمه چنگال شاهباز بلاد [illegible] جرگه
شکسته بال خود را به پناه شهر کشیده [illegible] نیز اطراف شهر را محاصره نمود [illegible]
مردم نمونه حاجی تراب و در سه فرسخی شهد مقدس طرقی در جانب غرب [illegible] است سنگر کرده ظفر ماوی کرده
بر ملک بسته هر روز چند نفر [illegible] با فوج [illegible] از جوانان سپاه دادند و زخمهای کاری شمشیر
سنان زخمهای اندوه بر روی خاطر محمود برانگیخت و چون ملک رزم سازی و سپاه داری آنحضرت را
سید است معلوم او بود در جنگ میدان [illegible] از شهر مقدس گشته پشت بدیوار قلعه کرده و بسیاری از مردم
[illegible] آنحضرت اختیار کرده بهمان چهار دیوار شهر را ملک [illegible] گشت و در سیاق این حال رضاقلی
وارد خراسان گشته [illegible] همراه رضاقلیخان بود [illegible] رضاقلی
صدا کرده [illegible] آنحضرت این گونه اظهار تصلب در جنگ و عرصه را بر ملک تنگ کرده [illegible] افراز
با سرداری [illegible] رضاقلیخان [illegible] استماع این سخن [illegible] خود [illegible] آنحضرت
فرستاده پیغام کرده [illegible] جنگ با ملک [illegible] احتمال دارد که [illegible] اختلال [illegible]
وصول فرستاده او و اطلاع این پیام ان حضرت [illegible] از جنگ باز داشته باشتیاط [illegible] سردار [illegible] قلعه

حاجی [illegible]

با حاجی تراب را کوک شتاب [illegible] سردار [illegible] اکراد [illegible] راجع کرده [illegible] شهد مقدس [illegible] گشته
ملک [illegible] شنیده [illegible] سردار [illegible] چون ملک [illegible] معلوم [illegible] ظفر [illegible]
کفه خاطر آرمیده از شهد مقدس بعزم مقابله و با [illegible] روانه گشته [illegible]
کرده دار [illegible] سردار [illegible] حاجی تراب [illegible] اکراد [illegible]
در باغ خواجه ربیع [illegible] شهد [illegible] ده در آن شب [illegible] خود را با اهل شهد اعلام نموده [illegible]
با [illegible] خود و گشودن دروازه ترغیب کرده [illegible] اهل شهد [illegible] ملک اتفاق کرده دروازه را [illegible]
ملک را در میان شهر [illegible] رابعه [illegible] چند نفر از اعیان را [illegible] شتاب کرده برای [illegible]
[illegible] بر روز [illegible] سردار [illegible] ملک [illegible] سردار [illegible]
[illegible] عازم [illegible] شتاب و [illegible] حاجی تراب [illegible] کرده [illegible]
روانه و سردار [illegible] باغ خواجه ربیع [illegible] گشته [illegible] سراه [illegible] ملک
[illegible] سردار [illegible] اطراف [illegible] ملک [illegible] چون [illegible]
[illegible] سردار [illegible] رسیده [illegible] ملک [illegible]
[illegible] سردار جنگ را موقوف [illegible] بجانب [illegible] گسترده [illegible]
[illegible] لشکریان [illegible] سپاه [illegible] فرستاده [illegible]
[illegible] سردار [illegible] سردار [illegible] گشته [illegible]
این اخبار گشته سردار [illegible] خود را [illegible]
[illegible] شهر [illegible] چون ملک محمود [illegible] خود را [illegible] نام [illegible] که در آن [illegible]
[illegible] دروازه ارک [illegible] ملک را [illegible] دروازه ارک [illegible]
[illegible] شده [illegible] وقت [illegible] فرستاده ملک را [illegible] جمعیت
خود [illegible] دروازه ارک که در تصرف [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] شهر [illegible] ملک شهر را متصرف گشته [illegible] راه [illegible]

بخش گرفت حضرت ظل اللهی هر چند که در بدایت آغاز کار صورت انجام را برای العین [illegible] که مالک [illegible] سردار [illegible]

باعث ملاحظه آن که مبادا [illegible] کرده [illegible] کرده [illegible] وقت [illegible]

ماری و گلستان چون [illegible] بهادری نیست [illegible] سردار اطاعت [illegible] عزم [illegible] کرده [illegible]

و بعد از دو سه ماه باز بقیه سرداری را از سر [illegible] اگر چه [illegible] و اعاده [illegible] مرده [illegible] کرده [illegible]

مقدس آمده درباره ملک محمود [illegible] او را [illegible] و از [illegible] گریزان [illegible] کار [illegible] از جمله [illegible]

عاری گشته دیگر لوای [illegible] علم کرد **در بیان سردار محمدخان ترکمان و ظهور داعیه استقلال از ملک محمود و**

محاربه با تکیه او و حضرت ظل اللهی او را بر نمود در آن اوان آذربایجان [illegible] که [illegible] بود چون این خبر [illegible]

آن دولت رسید [illegible] احوال [illegible] محمدخان ترکمان را سرداری [illegible]

محمدخان [illegible] ملک محمود [illegible] دیده [illegible] ملک [illegible] برادرزاده خود را

[illegible] دو [illegible] بود چون [illegible] کسی را که [illegible] مددکاری

از آن توان داشت [illegible] در مقام [illegible] حقیقت حال [illegible] و آنحضرت [illegible]

مژده رسان [illegible] ملک [illegible] خود را [illegible] کرد

کلات [illegible] بحدود [illegible] رو آورد [illegible] کشیده [illegible]

همان [illegible] ملک [illegible] مشهور [illegible] اتباع [illegible] گشته [illegible]

متحصن شده [illegible] این امر [illegible] اول [illegible] برای [illegible] دولت

الهی [illegible] چون [illegible] جوان مردی و فتوت [illegible] طرف [illegible]

آن [illegible] ملک [illegible] روانه [illegible] ملک [illegible]

و [illegible] خانه [illegible] کرده [illegible] قزلباش [illegible]

ماهی [illegible] قصد [illegible] ملک [illegible] از [illegible] چون [illegible] از

دیوان [illegible] در دولت [illegible] مانده [illegible] این اندیشه [illegible]

خاطر [illegible] ملک محمود [illegible]

بر [illegible]

در عقب عازم [illegible] منزل [illegible] قرار [illegible] و آنحضرت [illegible] و اکراد [illegible]

چون ملک [illegible] قزلباش [illegible]

اقدام [illegible] اگر چه [illegible] منهدم [illegible] منهدم گشته [illegible]

[illegible] کشیده [illegible] خان را [illegible] آنحضرت [illegible]

از [illegible] آب [illegible] خود [illegible] کار [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] کردن [illegible]

گروه [illegible] اکراد [illegible] لشکر خود [illegible]

هیچ دشمنی [illegible] میدان [illegible] آورده بود [illegible]

[illegible] ملک [illegible] اهل [illegible] چون خود

در [illegible] ملک حکومت [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] کرده [illegible] آغاز [illegible]

[illegible] سر [illegible] چون خود [illegible] کلاه [illegible] خود

لاکن [illegible] کلاه [illegible] نه هر که [illegible] نه هر که

[illegible] نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آئین سروری داند چون [illegible]

[illegible] مشهد مقدس [illegible] ملک [illegible]

[illegible] حضرت ظل اللهی استمداد نموده [illegible] آنحضرت [illegible]

ملک [illegible] کرده [illegible] آنحضرت [illegible] مشهد [illegible] ملک [illegible]

از مشهد مقدس [illegible] آنحضرت [illegible] مشهد [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] گشته و عزم [illegible]

خود کرده آنحضرت [illegible] کلات [illegible] ملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۷ و آن طایفه نیز بر اورات ایشان مارک چند نفر کشته آمدند و باز بکثرت لشکر مخالف گسترده بود در آن طرف نیامدند
حضرت بنواب کامیاب بجمعیت قاجار و جمعی قاجار عازم ابیورد و در خارج قلعه مذکور آرای نبرد گشته فتح ابیورد را بر بنگاه نهادند
داده هزاری و جمعی از ایشان را که بنحو تشتت متواری گشته در آنجا بنوم مواخذه ملک محمود بر غنیمت خبرشان و بر نجمه نامزد کرد
دیگر در اردوی میناب ملک اکراد را تنخیه و ملک جهت تفتیش در آن غیر از ایشان مرحمت و خرد بود که حضرت باز بجانب اردوی
عطف عنان کرده و خرد از وقوع آن مقدمات که بر ضمیر جنان ترکمان که از جانب شاه بطلب سرداری مامور بود داد و خراسانی
گشته و محمد خان بهانه که از جانب ملک بحکومت تنها در اقدام داشت بسبب وصول خبر آمدن سردار جری ملک محمود در مقام
خودسری بر آمده شد نازمی مخالفت ساز کرد ملک در باره او راه اردو را هانگ تبرکرده و محمد خان بتقابل بر دخت و بتا
تعدیر روت کرده و کرده از او عزیمت شیر گشت و ملک تنها ز رستیلا فتح ملک جلیل را بحکومت نیاتی عزم از من خفیف قرار کرده و جماعه از
تسخیر قلعه بر دو دسته مدافعه با آن حضرت جاگیر و نیز کشته ملک سنجی را با لشکر از آن بر طلب و خود با گروهی از جام با باغ
خارج مشهد مقدس انتقال کرده و از آنجا قزلباش با دو میل نیز بالهام از دو استقبال کرده آن جلال و بجانب از من عقلا شتال گشته و آن در حیات
دارا آن چه بر کمر می کرد قبل از آن دریا دلیری از محمد خان رو کرده آن شده بکلیه پرسته در آن اوان از جانب او
سردار و مستحفظان اراضی بود و عنوان فتح پیش آمده منظور گشته نظم و تربیت و کوکب اقبال نیز بازمن اول عزیمت نموده
لوا و دو بکوکبه چهری و از حجی مشهد از عزم ملک و اتفاق گشته حرکت ملک را دولتخانه کار رو عنایت لطف پروردگار
دانسته و بمت که در یکی از بخش مشهد رست آورد توفیق گشته از اینجا که پیش کار قدر و بر این هام اسباب سرکار بخته
جان پرورات روز و شب بدیعه انگیز و بهای بی کسی ها آن در وادی محبت روانی ان حضرت و بلند همت بزرگ کوکب آن
عیان شد بسیار حسن و نفاق قرا نیده شد و ما وضع خود رو از آن ملک سنجی هم از آن جهانی از دور و اردو در اول طلوع
و حجی مشهد نفوس که دیده طرف عصر ملک سنجی از حمله تا قدرت و ملک محمود از طرف باغ بر آن بعرصه کین انگیز
انگیز و حضرت ظل اللهی نیز با دلیران کردن فراز جماری صدای چهار با هر دو طرف نگهبان آرای میدان
بستیز آورد که دیده تا اول کرد سلطان روز بنابر قبضه جهان نوزده و دوازده و حرمین و جبر و قرار ایشان در ادا
جمعی کثیر از طایفه تیز آبدار و برخی را که خاک نبرد بر سر مجموعه زبانه ذوالفقار حضرت شاهی را اتصرف کرده ملک محمود
ملک سنجی هر دو روز از معرکه تا قلعه بجانب قلعه شهر شتافتند و در دامن کوه خیمه برافراشتند و از کشتن آن معرکه هجرا اهل شهر سنگر فرو بستند و در

۲۸ اردوان چشان صدمه به عطیه اندر فرمان تحت تسلیم نبیی رحواش کمان ملک بود و فرمان بلقار کر به کوه
والاکان نسل کلات الصراف فی هیکل ملک محمود و از وقوع این شکست بخواری شهر سر که کرد که برکشت را او بهمت و کسر سلطه
تسلط آغشتن بر بانب بود که بر آن درگاه ذره رون ولسا و اکراد و جوشان کن در بینه ده که جماعتی آن جماعت بر قیچ و
دلنشین را مطمئن دو بعده او اراسلت کرده و بموقف کفر است حرکت آن بینه بجماعت نیز جمعی و موقف با ملک رسته نکرد
در دل سرشته اخلاص را در آن حضرت گشته آن حضرت بجهت استماع این خبر مهر که گشته استشهادی و ضمیر النور ساختند
ملکام بیج و پرگن تیغ بندی و فروز صحوه که سپیدان روز گرده ز ابیورد نواز گردیده و در یک شبانه روز بست و
پنج فرسخ راه را طی کرده پنج روز دیگر در باغ دولت بر سر آن یک نیه ریخته لوازم قتل و غارت بظهور رسانیدند و از آنجا
و از آنجا مردم آن را جمع و تورات ایشان را تصاحب کرده بار از راه جبال با کوه کمان نجیب از من آوردن صحوه سیاری
اد هم عزم و رات افراز کردند و در گشته خطاب و گشتی ن را که از بستم جنگ ن عقاب بر سرشان گرفته کوه کمان و دست که در
کمین زده کرده نمود خود با چهار صد و پنجاه نفر تفنگ رو حسرت از پیش حصار در قلعه بوم سر راه بر ملک محمود نیز از شهر نوم
مدافعه برادر جهت رو تجویز و نقش به ذوق کشته آن حضرت متصد دانکه ایشان رالکیل گاه دلیران گشته و آن چند نفر
کرفته ایشان از ناحیت کریز آغاز نماده مگت برق تک را انعام شکوه کرم عنان و دیگران رکاب را نا کام
قلعه و خار سنگ جولان ساخته ملک چون پا بمدعا رده بود و تغییر در نظم جمعیت خود راه نداده بهمت
مجموعی متوجه قرب رسیده بنار ازگیر و دار گرم کرده و مرد گرد و فری از طرفین بعمل آمده چون در آن اوان شدت
سرما چکار را از ضرر بود و دل ها از تزلزل برف بسته و در جو با سینه افسرده و دل در هنگام جنگ را او ترک بگیرد گشته
شد و ملک محمود بجانب از من اول و حضرت ظل اللهی بجانب ابیورد روی آورده در آنجا شتاب بتار ملک
مرو و شروح آن ناحیه گشتند در قلعه از قدیم الایام جماعه قاجار و طایفه تاتار دو فر اب در خارج قلعه مکنی
داشتند فیما بین قاجاریه و تاتاریه کجی از جهات که مقتضیات عالم کون و فساد است احداث نزاع و نفاق شده
الحاف و بدو هم و از ملاحظه عاقبت کار بسته در یک شب نفر ها تاتاریه پیوسته بجانب ایشان بدو قلعه یکدیگر برد شدند
تاتاریه ان معنی را از مغتنم شمرده در صدد رفع نوبت برای یا شند آنجا غیبت در آمدند تا آنکه رفته رفته قاجاریه
ضعیف و تاتاریه قوی گشتند الطایفه از ظهور آن رکب [illegible] در منزل رجب و آقا باشی قاجاریه عقوبت را که او خود را

آمده در محل بروم نفر اقوام ارست گرفته با خود شخص الخط شده در مقام [illegible] در آمده با جاریه بیرحیه نفر از روسای
یموت را القصه برده مجبوس شفقت بر برشیان ایشان کرده جمعی را تقبل ساخته بود از وقوع این حال جماعه اعراب که
کوچ کرده بموضع مشهور بکلال در دوازده فرسخی مرو واقع است در آن سکنه مرو بوده رفته اقامت داده بجا ایلیاقه مار وجاق
در کنار نهر استحکام کرده آب را از قلعه کیان منقطع و اهل قلعه را از رهگذر ممنوع ساختند که از اختلال کار او مطلع مرو
واقف گشته بر طبق استدعای تا ما ریکه فرزندان را بکومت او دست نشین رحاکم بقلاق بهزار سوار جاق در کنار نهر حجت
نظام ول در از زده تا سیل آن ناحیه را از خشت تا زکرده چون اهل قلعه را از قلت آب و ازدیاد کار بقلعت از کار
در صدد اینجا سپیدرست توکل بر رفیق آرام مروت و مددکاری آنحضرت زده بعرض احوال خویش رد اشتند
آنحضرت نیز از راه تعصب قوم شیعه بجماعه ارزده طرفی راه بغربت امر خشد [منظار] چون موکب والا
داروطن کردید بحجار طغیان آب عبور رود خانه میر گشته درین سمت آب مکس نعیم چون از
صیدگاه دعوت بازگشت بی درنگ خاک کوار جواب طلوع عبور روی الف یا هفتاد و بیاقیه ترخیص لمر کردیکه دود خان
جقتا بحکم ایلی دریسه داخواه مکو مکروکنار طرفین انکه تا خمس برخیص کرده ولا برا به منتوجه متفقه کشته شب بر روز آمد
و باران شدیدی شده بحدی که لباس سیاه خام ظلمت در تحت سیل و هفتار رنگ آب ما میدان گشت و خرخاک سپهر گرددان
سرزمین از کثرت لای وگل بای لب رحل نشیدان سیل کوه باره ینی لشکر بسمان اوج فوج فوج یکدیگر را
لب بی موج کم کرده هر کسی اقامت بود از شدت باران و کثرت گل زحالت اکرسه بود و نه قدرت
نزول بر زمین نشسته داده از دست نگاه همه بر رفته بهمان طریق آب درخانه این بسر برده بمقام طلیعه لشکر ما
مجر بطلوع قلعه رسیده بود و چشمان خان چون لرزال بما در اردرمانه خود ربهما فی و دیرفراقی وجاره نه دیدیه اسب
منزل گنست دو مید خود را بانکس و نزول کجه ف والا و رفتیاد در کوکان تلاع دیکر نیز از اطراف طرقی اعلام سر
و چون از کجا نه همراه نبود نگار قلعه برده خب کرچانیدی نیعنی از ایلات امروالای مصر دریافت محجت سلطان
حیح که محافظت قلعه جات اقدام داشت در مقام مخالفت در آمده بالاخره مغلوب و منهزم گشته قلعه کوچکی حجت
و باذ و اهل قلعه را در اطاعت در آمده محجت سلطان با جواهان درتجایع گرفته بجدیث آن را ورد ندار آنحضرت
با دو سه هزار خانوار از ایلات ترخیص و توابع کرجانیده بمنت کلات و ابیور و فرستاد و خود نیز بنا به وصول

در این روز شخصی [illegible] … [illegible]

برابر بود و چون اوامر شد [تصرف قلعه قورقان و قتل نادر میرزا] از جمله قلعه جات طایفه قشار به قلعه قورغان بود
که شقی بی نوربیک بیگلو و ترکان بهنگام تسخیر آن در عهده و تعویق مانده بود چون عاشور بیک با وجود شباب و بالای
دو دو من تخم تولف و زنبیش دول کشته و حتی غنیمت کمان او کی ایلخانی او کشاده جوزقی بیک شاد و نیز که از روسای جنس کرد
بود در محالف آن سکنات با او همداستان گشته با عانت او آمده بود لهذا لوای ظفر انتما بجانب قورغان شقه کشته
در اطراف قلعه ردیای منتق و سپاه های محکم ترتیب و تخت جوزقی بیک اظهار زنهار کرده محمد خطای اورا با انضمام او
زخمت عبور از آن دادند شده و عاشور بیک افراد را با جمعیت خود در مرام قلعه داری پرداخت از مؤیدات اقبال که در قدم
آنکه دیگر نفر روز خارج قلعه اتفاق فساد بکجور از سنه سابقه بنابر عدم مبالات ایشان هر طرف منضویه صوابی از آن اهل
انجار اگر اوقات جولانگاه وزن از بکه خوارزم در کمان بود و شیر غازی در انقضور ایام ماضی در مسادی عهد آنحضرت ۲ فرقه خوی
وزرم سازی بودیار سال جمعی از بکه ها محلی ترکتازی کرده هر دفعه او بکه غلبه یافته جمعی و تقصیر که تا فی
مبارکه سرپازی گشته نیز غازی ارکت تطاول بر دست درازی کرده بنیاد امارت را بآیل و آمده شده و نیز ابر
د خوامل که گذشت در همان اوقات جمعی از آن خوارزمی اولاد ارض خیوق تولد بودند با آنکه ولایت چهچه دروده
دشت واقع و مردم آنجا وارث ملک را تابع بودند ملک لیتاق را بعلاوه کرده دیگر رفته بمراه کرده قانون را بطریق بیابنده
اهل چهچه ایسه سلطان تاج بتکیار زراع و دهقان را از اقل ساینده بمراه الیتاق را متصرف گشته چون در آن اوان
آوازه شوکت و اقتدار آنحضرت در آفاق ملکوتات بر اوج کرانی و صولت تسخیر چون باتش و شتافتن هر روز روز
بجان او ندیب مع در شرع دشمن رسیده که در با روز پس تقلا و در مرجع خواص و عام بود و شیر غازی لهراز آنجمن
این خبر الحجی بخدمت آنحضرت فرستاده و تمنای استرداد اموال منهوبه نمود و آنحضرت قدوم ایلچی را بنوع ساده او مسئول
و در استخلاص اهل و اسقضای نجابت زیر اطاعت سپید دل و تقشند آن ملکی و سپلر رسم عاید بود و قلیل و بانهزام ایشان محلی
شده بانضمام نفر از عمله جات خواص مرو بسم ما مرکز آن قلعه دار برسم عزیمت و امداد روانه موکب ظفر قباد و شاهزاده بود ایکمان غزا
در پای قلعه قور غان دارالعسکر ظفر از دو دور از آن زرات لدنی بوده در کنشتند و نیز بسبب انقلاب مرو در روسای تکلی تیاقا را
چون بای تکلی و قرار را از جا رفته بود و سپیدواری بدر با آن زنهار ربند و هر زنهاری آورده در پای قلعه زبور بفر
بای روی برلبندی حشیدند و هم از جانب شاهی مجلس بهشت و طلب که در آن اوقات در ماه عورا ق بلوچ

٤١ درحینی که بیگلربیگی کلب سلطنت و اشرف روشنی جمال آن کوکب بهی الانوار که از افق ... طالع شده روز بروز فروغ خیر عالم
افروزتر برد و در دیوار شبستان کورنشها ... مامور گشته و در ایام محاصره آن قلعه ... [illegible] بمقدم والد
و دست نشانداران کنفدار ... [illegible] ... بهمان نشان داده ... اکرام
بعد از چندروز ... [illegible] ... شاه طهماسب ... ترغیب و تحریص ... چون ترکمانیه ...
با ترکیه ... [illegible] ... گردن کشی برآورده ... [illegible] ... بهترین مصلحت
و ظهیرالدوله ابراهیم خان را با جمعی از سپاه ... [illegible] ... قلعه قزلقان مامور ...
جمعی از سپاهیان خواص ... [illegible] ... احوال ... غارت ساختند
نیز از قلعه برآمده ... جمعی از ایشان ... [illegible] ... دلیران ...
بر دو شیر ... [illegible] ... حضرت ظل اللهی ...
عهد ... [illegible] ... قزلقان ... نیک ... دیده ...
تسلیم نموده ... [illegible] ...
مرخص کرده چون ... [illegible] ...
ماهیچه رایات خورشید ... [illegible] ... حضرت متوجه ... گشته
... [illegible] ...
و قلعه ... [illegible] ... حضرت ظل اللهی ...
... [illegible] ... بعضی طایفه ...
... [illegible] ...
اعراب را ... [illegible] ...
مقدس گشته ... [illegible] ... شاه طهماسب ...
... [illegible] ... حرکت ... ملک محمود ...
... [illegible] ... مشهد مقدس ...

بپا کرده

٤٢ بپا کرده که شاید در آن حین شاه طهماسب ... [illegible] ...
مردانگی ... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ...
قرین ... [illegible] ... حضرت ... شاه طهماسب ...
اوان ... [illegible] ... حرکت ملک محمود ...
اعانت ... [illegible] ... روانه ... حرکت ...
بیگلربیگی ... حضرت ... [illegible] ... ملک محمود ...
قلعه ... [illegible] ...
عزیمت حضرت ... [illegible] ...
مشهد مقدس ... [illegible] ... شاه طهماسب ...
... [illegible] ... مشهد ...
... [illegible] ... حضرت ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... آن حضرت ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... شاه طهماسب ...
آورده ... [illegible] ... شاه طهماسب ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... شاه طهماسب ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

شاه طهماسب

بنای عجیب که نشستند در آن شب علفه و غوغا در میان افکار و قوشون نهراب دست نبود و بهر جا کسی دست یافتند از لباس و براق عریان
می‌کردند اگرچه از محمد تقی خان غازی رفتاری نمایان بحضرت داکرار و ارتفاع دخت لاکن در توقف اطلاع یافته چون دست از
دامن چاره گسسته دیدند از بام سپرچی از برج گشایند این حکایت عازم خدمت آنحضرت گشته در منزل سیاب در حق
آنجناب ترحم حیرت شاقی بود در کیان سلطانی پرستید و کیفیت بیش چند شد که لسند و شکیکه خمیر شکر و بل را برای تولید
سیاسح انتقام در میان مجمع تمام زدای زبان در بیان کرده تا دفع تکرار شیرینی خوردند و مطلبی دارد بقدر بیکر
تدبیر شیخ خان حضرت تمام حکمی کرده و حکمی بیز بصورت مقصود آنحضرت کرده دیدند آنحضرت در مصر دست اتفاق کرده و
منع فتنه در امر و چند نفر از خیر را همراه کرده نزد محمد حسین بیک و غلام بیک کیل شاه وردی بیک شنجوا نمود فرستاده
که مصدر حرکتی نشده منتظر ورود موکب والا باشند دار انصای تکمال سعد الملک نزد شاه طهماسب محمد حسین خان فرستاده اعلام
کردند در هر حال این نوع حرکت و مسافرتی در چنین وقتی که هنگام دولت و دعوت دلیران غازی مبارک بر بازی است
بصلاح نبود و حال کلکم نقد چنین اتفاق افتاده منهم از تعاقب وارد شده ام اگر از در ادرآمدم روز دیگر که حصر و بسیار سکان
ملک را بر حضور خویش راست آنحضرت با انکه تمام دارد و جنوبستان و شاه طهماسب را ملاقات و عذرخواه کنند اگر ابا شده
دفع ماده نفرت سازی نمایند کردند در باب حکومت خبرشان بر حسب اراده آنحضرت بعد چنین ضرر توفیق یافته تجلیات
خالق شد لهذا کف در بیست و نهم محرم سنه ۱۱۳۹ از خبرشان بنوم تسخیر ارض اقدس نهضت نموده الله ملک رد ارض
راه باطلی دعوت کرده چون او در مرتبه ضعف کردن این کیمرو گرفته تجلی اد لکن سلک نفدر گرفته بنیاد بحوت داده
لشکری راخواست و در ارک نشست و راه تمرد گرفته در نهر لب دیوکب ظفر در ربیع صفر وارد حفر شهر مقدس و ارای ارک دا
کرده سکنی در کمال غرور و تمکین با اکثر از کبن عجز بر دزاده مقدسه جوار حرم را مقر سپاه منصور ساخته در جنبش مجبور و رکین ترند
ملک محمود را در بیرون ارک نامزد شخص گنبد آب و جانب پیچ سام با فر تمام کرده بکمان بیرنبه جناب حضرت ظل اللهی باقی در کشکر
دشمن کوب تا و فتح و غلبه در پای حصار ارک با ملک محمود دیان آتش افروز با پاره صورت شده هیکام شنیدن چون هر عالم گیر
عازم ارک گشتند و ملک محمود از طریقه ببطر طلیعه ... که هر ذره همچو خورشید از در کنار برج تابان همه برکات
در بال عزت دولت محمود نازده در نشسته حیرت سر افکنده اما هر ذره خدیو پیماله با طاقه قبر دیرانه و فریان بپای حصار
شهر بند رسته از صحنه ترحمی را آمده شب تعلیق کرد و حربی نکرده یا تیغه قلعه فتح تعلق یافتن و قوع بهم رسید

جهان

در بیان فتح مشهد مقدس چون در حال توقف شاه طهماسب از اطلاع خبر آمدن ملک محمود بسبب مع عجالن آن امر
رسیده حرکت قاجاریه استرآباد و بدون مدارک و استعداد اتفاق افتاده ایام بغیر نیز امتداد و سردی لشکری شیوه را
یافته بود و اسبان اطراف بیابان نمانده هر چند در فتحعلی خان در دفعه مصر رفته شده در آن اوقات بر خسارت کار
سلطنت منتظر میرسید لاچون مزاج شاه طهماسب از استماع بی‌حد و حیدان التجای اوقات جاری گردانی
لشکر را دسیه کرده از مشهد شاه طهماسب مستدعی رخصت کرده در استرآباد رفته تهیه لشکر کرده باز در بهار آتی
حاضر شود از آنجا که رخصت او در چنین وقتی موجب بی دولت بود هر چند در مبانی آن اعکار ظاهر از اظهار
رخ ستدی کردند لاجرم بطرق ملازم او افتاده چون بدون اعانت شخص رخصت کشیش او هم نتوانستند و آمد
شاه طهماسب و درخواست کمون درون را با آنحضرت در میان آورده آنحضرت فرمودند که گشتن او موجب شکست
و همان حسن و قیدا و کار است هرگاه خاطر شاهی با این معنی متعلق شد او را گرفته روانه گلات نمایند سپرده شود بسلیم
فرار فتح مشهد مقدس شد شاه طهماسب این نحو اقرار نمود ولی روز چهارم شاه ملکی فتحعلی خان را در خیمه آنحضرت
محبوس ساخته شاه طهماسب چون سیدالسادات آنحضرت قتل فتحعلی خان را نمی‌خواهید داد لهذا به اراده خود گرده
عرصه که آنحضرت لوازم بیان شفاعت در دربار وفاء شاهی مشغول اقوال و قتلی امور حسب بمبارک بود که بعضی از ارکان
شاه طهماسب که کینه فتحعلی خان را در سینه مخمر داشتند در خود همه کرده بهمدیکر تمام قاجار را در باب تسخیر ارض خود بود از
دست شاه طهماسب قتل فتحعلی خان امر صادر شد که ساکنان آنحضرت را استعمال کرده شاه طهماسب خود متحمل این امر
گشته البته اراده آنحضرت خواهد بود اما صورت منع کرده اما موثر نشد ناتمام کارراو بود اما خبر قتل را بحضور آوردند آنحضرت
وقتی مطلع شدند که کار از کار گذشته بود و لهذا از غیره روی امر طلوق اثرش بعد از آن قاجار گردیدند حضرت ظل اللهی
متکفل امور سلطنت و مهمات سپه گرامی گشته آنحضرت لاکن از گرمی و برودت هوا طبق ضعف و الله بالحکمه و سلوکی
لا مکرری نبود و حکومت سبزوار به وردی بیک شنجوانمو تفویض گشت در بیان تسخیر ارض اقدس و دولت ...
در سنه ۱۱۳۹ قرار وقوع قصه فتحعلی خان حضرت ظل اللهی بدولت یاری تائید ایزد متعال که رهسپر تسخیر ارض اقدس شدند
هر روز سرنوشت رقمه سعی که سپر او در الفرد و سپیده ملک چون در باب فتحعلی خان فرار مطلع شده حیات
تازه یافته این معنی را موجب جمیعت دولت خود دانسته دلیرانه تصمیم نموده که بقوم جنگ برابر در حصار آید

انجز آنحضرت از شنیدن آن خبر خجسته اثر در زمره [illegible] برادران اول از خواهران مع محمد بیک [illegible] عزم کرده ملک [illegible] را بخانه [illegible] آورد
در تقدیم [illegible] در برج خارج قلعه [illegible] قاپی در قوشخانه گشت غلطی لشکر ملک [illegible] جمعی کثیر از جوانان و اعیان
او با ایرام [illegible] نجیبی ملک [illegible] شاهزاده ملک [illegible] قلعه [illegible] تعیین [illegible] کرده دیگر بار
باز آورد [illegible] ملک [illegible] روز [illegible]
معلوم [illegible] روز [illegible] که او را [illegible] دو کار را او را اعلام محمود [illegible] نزدیکان او را در قلعه
داخل [illegible] چند نفر از آن جماعه [illegible] که در شهر [illegible] ملک [illegible] سردار جنود الملک او شده بود چون
بر تب دولت [illegible] آب [illegible] آنحضرت ظل اللهی [illegible]
همان [illegible] بود [illegible] کرده [illegible] از جانب [illegible]
[illegible] دروازه [illegible] لشکر [illegible] اعلام [illegible]
و آنحضرت [illegible] دروازه
معسود [illegible]
۱۱۳۹ پاسبانان برج [illegible] قلعه [illegible] دروازه [illegible]
[illegible] داده [illegible] شهر [illegible]
و چهار باغ [illegible]
بارک [illegible] ملک محمود [illegible] چهار باغ [illegible]
[illegible] در کمال [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] بسیاری [illegible]
[illegible] تمام شهر [illegible] لشکر [illegible] در آمده [illegible]
[illegible] عازم زیارت [illegible] ملک [illegible]
باره [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] ارک کرده [illegible]
از [illegible] شهر [illegible] ملک [illegible]

از در ستیا[illegible]

از در ستیاق در آمده [illegible] زیاده [illegible] بخت [illegible] کرد [illegible]
[illegible] زمانه [illegible] ایام [illegible] با ملک محمود [illegible] کرده [illegible]
[illegible] داده [illegible] رسید [illegible] ملک [illegible] ملک محمود را
از [illegible] الدنیا [illegible] کلاه [illegible] تخت را
[illegible] تخت [illegible] لطف [illegible] نموده [illegible]
[illegible] عالم [illegible] گشته [illegible] شد
[illegible] شهید [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
و حرم محترم [illegible] آورده [illegible]
[illegible] چون [illegible] محمود [illegible]
[illegible] الحکم لله [illegible]
گنبد مبارک چون [illegible]
[illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
فرستاده حضرت ظل اللهی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شاه [illegible]

۲۷ واکراد به دور یکی جمع شده بودند که شورش [illegible] فیصل [illegible] حاکم [illegible]

محمد حسین خان حاکم خراسان [illegible] شاه [illegible] در خصوص [illegible] تحریر [illegible] ارجمند [illegible]

[illegible] حضرت ارسال [illegible] آنکه حضرت [illegible] اظهار کرده [illegible]

که خبر [illegible] شهرستان [illegible] راه [illegible]

[illegible] رکاب [illegible] خطاب [illegible] خود [illegible]

ساخته در لباس [illegible] خود [illegible] اقدس [illegible]

جانب سرکار [illegible] حضرت [illegible] دیگران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۸ آن [illegible] طرفی برای [illegible] ایشان [illegible] چون در [illegible] جمعی گرفتار [illegible]

[illegible] جا [illegible] کرده [illegible] ایشان [illegible]

دانسته [illegible] در آن سال [illegible] استعداد [illegible]

نقل [illegible] خود در [illegible]

در کمال [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] جواب آن [illegible]

که [illegible] انجام [illegible] قبال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آفتاب بخت خویش بجهد و جوش این گنبد اهتمام فرا گرفته روی بعمر ... خزانه و ... بس را که نشسته فرار رحیم خان ابدالی
بجرأت تصرف جبار رحوش درآورده و این خبر شیخ وطالب اکراد رسیده ... که در احوال ایشان راه یافته لاینتهی
از خوانین حرکت کرده در حوالی ... وارد ... احوال ... حضرت ظل اللهی ... نزد رحیم خان ... ارسال و عالی جاه
و اسباب ... داشته ... شده در حوالی ... حضرت ظل اللهی ... علاقه ...
و اقبال ... علامه ... و استعداد ... شمشیر عالم ... که ...
عوکو ... نمود ... گشته انحضرت ... تغو خان ... عزم ... زخمی رسیده
دور ... شده و فرار ... بخیمه ... انحضرت ... آمده ... خیمه ... بوده ...
حوض ... بعیدی ... شیخ ... آنحضرت ... بوده ... شده
آخر الامر خود دست مبارک ... کرده ... شده ... این خواب را ...
نقل کرده ... این شعر را خوانده   اگر در خواب ... بیند ... نیری ... بادشاهی بادشاهی
و تعبیر این خواب ... که ... حضرت ... والهام است ... تحقیق این است ...
بادشاهی ... سلطنت ... بر این است که ...
بادشاه ... انحضرت ... ایران ... در آمد ...
ظل اللهی ... باره ... در سنه ۱۱۴۰ ... فرار ان که ...
به روز نیسان ... چمن ... آغاز ... لاله ...
و نشاط ... لاله ... نسرین ... وصل ...
... در هوای ... (در حاشیه: جشن ... قلیان در)
دختر ...
اکراد ... آغاز ...
و تمام ... محمود ...
... ابراهیم خان ...

کشته و بالا

کشته و بالا ابراهیم خان ... آمده ... شده ... که ...
... ابراهیم خان ...
و استعداد ... اکراد ... ابراهیم خان ... حضرت ظل اللهی از شنیدن این واقعه ...
... اکراد ... خبر رسید ...
... خوانین ... اکرام ...
... اموال ... اکراد ...
... شده ...
... خوانین ...
...
...
...
...
... ابراهیم خان
...
...
انحضرت ...
در ...
...
... انحضرت ...
...
... انحضرت ...

قضیه بکلی بتخریب پرداخته ویران ا چون این خبر را در مزاج اگرده پا از حد تحمل تمهید ربا قرده بند شاه و طهماسب نیز ۴۱
که پای عزیمتش در راه متحرک ای تبریز و با یک خانی در غیبت فرزند و ادی اضلال در تکمه و ه بود و چون قدم سعی را
وزرو ده و نیخ خود را بهبود ه بیف از آن حضرت عهد خواه گشته بپا نیت در تشرف حضرت ظل اللهی را نجمه
لم کرت بعزم تنبیه اکراد بسته فوج را همراه کرده و همین چون صورت حال را چنین دیدند لطایفه بیشتاد بود و قرا چود او
که مردم تبریز را ن و بعد و بعضی کس تیشان بودند بعلام و از ایشان استمداد کرده فوجی عظیم از ایشان بکومک ایشان
زان نتوبر را بجنگ اهل عجم تبریزی ملاد و ستمیدان نهاده از عجم آمده حضرت ظل اللهی کرم فتح و ظفر امید را
در کار زن روان و تحمیل ا جانش در معرکه رزم ملو آوران در آن تاب اونا با جوکیان کرم بیشتر گشته ایشان را آمد
وادی گریزشده و فرار را بر ترجیح اکراد و پرده با شده نقب جمعیت ایشان بجلد زهره شکاف اسامی دریده جمعی از ایشان
برجان تنگ شد و تیغ تیز از جان ایشان را در آمده بود و ما اکراد و شیعیان بی ا لطریقی عدم روان و تتمه را بکار فرار
فرار شتابان ساخته جمعی از آن جماعه که گرفتار قید بند گشته آورده در میر تبریزیان بسیاه جاه آمد
اکراد چون خود را در واقعه عجز در بیند دیدند از دربستان در آمده بیگ دالد بیگ شده بهندهای تو ام خود
برگ دالد شهید مقدس میخ فهند انجام امر معهود کرده تیل آن حضرت گرفتار ان را بهار عات دو آه و در نیم
مرخص و همه چنین خان حاکم تبریزیان را نیز دلدن شاه و در دو جانب در کرده کان اکراد و ملازم ادکات شده از راه
سیدان بعزم ملاقات شاه طهماسب روانه شد و در رو که برای تثبت ان امر روفق خاطر و خاطر بون شهید مقدس
و خبر تبریزیان شاه ده فرار دمن شاه طهماسب عزیمت ارض اقدس کرده در آن جا تحمل گشتن بوج مقصود از
خبر شاه وارد شده شاه بمطلوب و انیستان حصول رسیده اگرچه در حین زور نامه طلب کردن درین الا ا
اگر وقیع بمحافظه قلعه متصل بجلد آن حضرت برای بیان گشته در برده اجمال چنانچه دیگران شود از ناحیه عاری
و خارج از دایره مطلب کناری است تا چون عهد شده و معمول بجای خود و فرار این و جمله که خون در انجمن
خانه آرایش تیغ تیز ش گرگ پرانش ابه از انجاییان دولت ابدیو نه نمودند و بیشتر برگشت تیم لشکر قحط
از چهره این مدعا گشوده بها حکمت الهیه الهی مقتضی آن بود که د شیرازی جلوه حقیقت ذلید تاریخ دولت و تکوین
برالیه قدرت و شوکت انحضرت شده هرکس ان خدمت روا کرده که اعظم الانتهیه فرار خود را اطلاع برنج خود را فرار

ماخوا

[illegible]

دانغولرا آزاده عقد بندکه بسته طوق بیوت جمیار ندیده الانفاق عبد این جاده جشن جاده وقابل بود که این بر تو ایشان د
وحوش نزری وارث ترمع و خشه اگرچه گشته دو الک لقدیر العزیز العلیم در معانی قتل ملک محمود و ملک اسحاق
یا شاده ... فرمنظی در خلال ان احوال بوقوع پیوست که مثاریکه در هرو نقاره عصیان بنام ملک محمود
فرو کوفته ظهور ارتباط کرده بودند ملک در خود هر روزه تعشی ثبت شان رفته لطایفه بر کرت لیف و حاویه چون در تعقد
خبر ثاقب بیرچنانه کورشد ارتباط را که از جانب شاه طهماسب شور و اتفاق بجنس صدوری یا جمعی خواشته نظر
ارادن راه که در بعضار را آورده گلف هرو در خوف بردار این خیانت محبه بحال بالغه کرده بعضی اوراد ایشان با
امرهان حوده بر هاون ادراف صادرش خون کمتر کسی تبرجوله که از کشتگان تیغ بیداد و ملک بودند یک تیغ را
رسانیده ملک محمد را که برادر کوچک او بود به رشتو ریز دم اندخان بیاب ترشاده و از دروازه اردوی
حرکت محکم فان را از خود رعیت منضم کرده بهند شهر را شیشه یانجم را که با و د کرد ریز قنطار دور بود و کمر
و بعد از قتل ایشان ملک سه احمد خان حاکم سابق قهستان را که در آن اوان از قهستان که شب والد آمده بود از الد
و اده ب کرج ... ملک مرخص ... وطن مالوف شد در بیان بعضات ملک اسحق و محمود ...
چون ارده ایشان بفضل اله ماکث و به تکیم در بدهنفه زوال دولت صفویه عماد و بطلوع آن کفایت ملک تقدیر نطق
فادر شده بود و در دور به هر چند از کمک نجعید جلوه بر و ز نمیکرد که عقل صایب در ای منتقم آن را نجر اسباب
تفنیع آن دولت میجع قدر رسیده و منجر از آن احوال بجمله از کان دولت شاه طهماسب بمکث تعری را و کر آن تا
وحکت دولت را از جمع کرده و نفرت بیاب بیگ بر ای آن دولت و اند ردست بیکر دند لانچه ترتیبی صلاح بود
بکوه کاه و قطره ی آورده هرچند حضرت ظل اللهی عهد حافظ ایس دولت صفویه بیشتر در نظام منع و تمدیب ایجاب
در میان آمده لطف داد تعظیم الصحیح آن دولت و این الصحیح گشته شنبده و حیف بنگه عکس امر و نقیض نتیجه در قدم از جا
در شهر را هر دو بیکه تب بیک جا کرد وقت طایفه را و وجاهر صد جان بوسه آن و جار زنه شهریار رادر طلب
ملاقی تحفه هرکه چه بود ساخته لشکر برداشته ده در آن جا عطف گرب در دولت در تعقیب بود و نه دو انحضرت بجا
رضا حو و ظر شاه ه هر وقت هیبت حال اینان و منع عهد آن در در این نصوصه که ردم لیف و لای
دو شت آن لغات گشتن بیکر دند مقصود انکه ان طایفه دست بر و خار اکر بر تر هانی محال و لواتب کرتاه ه تیانند

آنحضرت تمام کار افاغنهٔ هرات و اصفهان پرداخته فراران این خیال را بخاطر ایشان راه نمی‌دادند چون دست
بر رشتهٔ این صحبت آن کامل غرض و رنگ عادت موجب مرض بهانه عین نا کاری خشم از طمع و منظور جوینی
پوشیده بود کار و تمشیت را از کوتاه نموده در حصول کار این دولت نادره بکوشیدند لیکن شاه طهماسب در باب
توجه موکب جهانگشای بجانب اصفهان که با آنحضرت تاکید و الحاح شده بود آنحضرت هر چند در ایراد این گفتگو
لا به نماز و برهان مجادله کرده مقرر نموده که قبل از استیصال هرات دشمن قوی را در عقب گذاشتن و از دولت
عزیمت بدفع دشمن دیگر رفتن از دانش دور است عزم و مقتضای همت عزم نبرد اول به دفع دشمن اهل هرات به توفیق رفته
و قرار این کار سفر اصفهان بامداد ساختن شاه طهماسب این طرف را بانی از هرات و دفع الوقت بیهوده است
و هر روز از الحاح و مبالغه نمایی جهانی معهود شده که این نهضت از ارض اقدس شاه طهماسب از اراده توجه
بجانب سلطان میدان و ترشیز حرکت کرده و در آنجا دوران مسند حکومت را بصحبت سفله بعد از آن تمام متوجه
هرات تو مدلل هر روز در سلطان میدان و گشته حضرت ظل اللهی بر نهج کار را در خاطر قرار این که گره
در ترشیز نهضت در آمد شاه طهماسب نیز دیگر بطور افزوده تازه مرکز دوار دایره مخالفت
خروج اهل گشته عزیمت مازندران نموده با خود محمد رضا خان در انجام کار هرات و مهمات زده
خدیو بهمال بوده محرم خاص در اصلاح نسب منطقه عراق و آذربایجان باشند و حضرت ظل اللهی
مستعار فرستاده بخوبی که تعهد کرده متوجه هرات گردند و خود بقصد مازندران روانه سبزوار شد بعد از
حال خدیو بهمال مدد اقبال از راه صاف و با خبر عازم هرات شده تا به لوای فلک سر چند منزل
رنگ منازل ماه نیز ساخت عنان دولت را الابد بر نوع انجلال کار خراسان و هر روز نزدیک از اهم
همراهان گرده خصوصا امانها کرده و بعد دو دو هر یک ابن و غیره ایشان جمعی که از ملتزمان معسکر نصرت اثر بوده
عازم سفر بوده فوجی افغان زده و تقاعد دل ورا کرده خواستند که بر تقریب سنگ توقف در میان ایشان لشکر
حضرت انداختند آنحضرت چون رفع کار را چنین دیدند سفر هرات را موقوف داشتن بجانب ارض اقدس
معطوف ساختند بنای دولت بار از حرکت ناصواب خود متعهد گشته بر قلعهٔ کلات که پناهگاه ایشان بود
روانه و رو قلعه و نکنی طایفه از غارت اختصاص نهضت حرکت کرده ارض اقدس چون ملاحظه ...

سکنه

سکنهٔ آن سمت همراه اهالی حضرت ظل اللهی داشتند که کار گذاران رکاب شاه طهماسب بتوقیف و استقلال این طبقه
طوایف سمت قصد می‌کردند تحریک بعضی از اعیان دولت قبل از ورود افاغنه الهی مانند ختم به حکم مهم
همراه داشتند از سبزوار بر بطایفه افغان ورد قلعه را الصرف کرده بنهب و به غارت قلعه نمودند و در حلال تمام
موسی والا رسید که موسی نام درگاهی که از روی ابواب اهالی هرات بود با جمعی از الافغنه بتاخت حیله بار حمله آوردند حضرت
ظل اللهی فی الفور بقصد راه بطایفه تحریک لوای ظفر بر جام گرده و قرار در ورود دم کار دولت ایشان بر قلعه گمانه
کوچ بکوچ خدیو جهان گشته شاه طهماسب داشتند و مقصود اثبات قید ایشان برابر بود و وجه اصل نموده اند چون
بر افاغنه داشتند و حال الهیه جود مرام افتاده و بسیار محوره ولایت تکلیف نهاده و اندر در این کمه نکهبان
کاری تا جمع علاوه جمعیت خود را در اوشتن بر دار نمود در راه بر روی گرفته تو دشت شاه طهماسب در جواب آن که
تا که نسبت ایشان بیابند در آن سمت و ما لزوم داریم آنم در مجاهده بقصد بهت معهد اعتبار ایشان و از آن قلعه نکهبانان
خوشنان تحریبا امور نگشته بیان ساده قایل از ایشان گرفته نمود و در پناهی ولاء بسته آن بحکم ایشان بوشته خویش
که آنحضرت را از جمیع جهات ملک بکرت الاقبض دانسته آنحضرت چون ایشان ملاحظه خود در روی ایشان جوانب ایشان
اتفاق کرده و دیده در خود از این کار رسیده تازه که از تازه روی بر رسیده فی الفور جمعی خاص از نکهبانان جمعی خاص
تحریک ایشان فرستاده و در شغل ضبط قلعه بنابر اکراه و امداد خواهد که دور زینت شاه طهماسب مسلط شده و در وادی
آمده محافظت پرداختند و خود بتعجیل تمام لشکر ظفر قرین عازم سبزوار گشته از آن جا بر ارادهٔ خبر خواهی شاه طهماسب
اعلام کرده مقرر کرده تا رعایای سلاطین بست اقتضای انقضای طایفه در کوه و چون جواب اورده صورت مصلحت
روانه کرده نیکوئی گشته و در روفق لرفق وعده رسیده تا که بتابع شاهی تیغ عالم گیر را از فتح و ظفر در دو کار
ساخته بجرهٔ قلعه و کام سبزوار گشته بوده عنان دولت در قلعه را در روی خدیو بهمال بسته از باب یمان لطف و انعام
حضرت ظل اللهی گل تعلو فرستاده بحکم نیغ را در شکست در برای گشودن در قلعه با معصران روز خشم بنظاره برادر
نشسته چون کار از حمل و امداد کذشت ذوب از حصار دروازه بسته بود قرار بر آن که مقصر بوده تا دو روز هنگامه
جنگ گرم طایفه افغنه حرکت نموده شیپور نیز شعشعه مجموعی از قلعه بر آمده پشت قلعه آغاز جنگ انداختن بلوری که
دلتنگ کردند عظیم شکست شاه طهماسب از کوه فرو رکاب بدلتنک نادر اقبال بتدبیر دولت کردن فرار را دوی و رفته دیده



مبانی اتحاد و مصادقت متعهد از نخبه بحضرت ظل اللهی موشح و شرط کرده در ضمن آن بعضی از مطالب که دخل و اراده وطن ظلم
خاطر اقدس عدول نورزد و در اثنای حصول جواب که حضرت ظل الهی را علامات نکو داشته در باب محمد خان و از
نجل در آورده محمد علی خان ولیم داود را بنیابت سلطنت مور عراق کرد و علامات و محمد خان را با تاج
او مرتبط کرده تا کمک نمود اتحفه شاه پور وردی خان شجو از تولد کرده که این مقاسمه و درصدد خیالات بیسابقه و او کو
حضرت ظل اللهی شاه طهماسب را با عزت و اکرام در نزدیک خود جا و مقام داده در بستر بیماری و آرام داده و لاکن
محمد علی خان از حضور او در رشته بهمان شب جمعی از غلامان مقربین بادشاهی بقوم فتنه انگیزی که نخبه کاب
مزدوران رسیدند آنحضرت چون وجود و عدم و حضور و غیب آن طایفه را مساوی میدانستند مقرر شد که
احدی مانع ایشان نشود و روز دیگر شاه طهماسب را باتفاق چراغ بیک قاجار و جمعی از معتقدان روانه ارض
اقدس و خود بزیارت و مربی ماخود لوت دلنیق نموده در این خبر رسید در موی بیمار جمعی در ... انجمن رو در
از میانه محمد لطف خان گذشته بعد از دو سه روز از مولد داله گجرات و در حین مطالعه افراد و
قلعه خیوق کاد کر نیقی بیرام احمدی کلانتر غلطی گذشته کلانتر بود در قلعه رابسته و در دادن ... نسب
تردد را کتو دلی غازیان بهر آنحضرت که کرنش شهرها ماننده و در بند نشانه جمع از اردوی اوت هجوم آورده
قلعه را القرق و کلانتر را سیاست کرده و از اینجا بمشهد مقدس تحرک که ظهور کرده بدولت شاه و ملک جاه
در احسن عطف سرو طالب رسیدند (چون نجف ...) چون نفس از فتنه جویان نگاه خاطر طلب
وقت بود که محرک یا دوف و در خفته گرمت صادر او تو ندارد از جمله ترکمانیه کهتر و بیم از آن برنود و کو
فیما بین از درون و بیرون با دو نواحی دشت یکنا داشتند که بروز وقوع این وقایع و ظهور آثار رنفاق از آنها
اسر روزه شکست میدادند و در درون دمار روت در ازی میکردند و بعضی ایل و بالی قبل از این انقراض انظار افغان
شاه طهماسب بحرزم نیت الطایفه در جامع بحرک وارد آمده و فرمانی و ارائه مفاد آن اینکه اگر از محسکر و قرار داد
اهم درین نوخیز از تو معسکر انجم حشر آن طایفه خصوص اکراد فرار کرده تا بحرکت محمد رضا خان حاکم قوچان
الطاف بازده بار دسای اکراد در قلعه ... و محقق در موضع شهر کو رفتن بقوم فتحیت که می از دو
چون موکب والا متوجه سمت محمد حسن از درون بود ظهیر الدوله ابراهیم خان را با رحیم خان حاکم کرد رو قوچان

موفور رشد

موفور رشد آنحضرت بمراجعت خود از دره کلات و ابیورد در ارتکمانیه از دهشت نمود و در موضع قراچه بیش ابراهیم خان
و اکراد حمی زنده قوی دست داده اولاد اکراد منصوب جمعی از ایشان مشغول گشته بمقام شتم که دیران حوض آشام یک خود
ری کشته طایفه اکراد متفرق شان بجوم آور شده جنگ در پیوستند اینعه لشکر ابراهیم خان شکست خورده بیرون فرار
از غازیان در آن معرکه بعرض تلف در آمدند و ابراهیم خان با جمعی خود در حصار قلعه نور بای رسیده
متحصن شده رحیم خان و سرکردگان دیگر از ناحیه خارج قلعه بدستیاری بنای خود عزیمت کردند ابراهیم خان
مرادانه چهار روز در آنجا بود که قلعه هلالیت از جانب قلعه نور بای قلعه از اشتاق و در خلال
آن جوال ایالات افعی آنکه بی آنی دماغی که در دشت قپچاق واقع است رفته از قتل و غارت ترکمانیه فرار
آن نمت و غنیمت باقیه بوده که دعوی راه این خبر بسمع مد بود داور رسید با وجود خفیه بکمه حدود تا سلطان
و در درون فشل ترکمانیان بهره بودند و در ف آنها اسیر و کرده تردد بیورد و بسیار دشوار بود فرار
از راه دلو بود و روانه ارض اقدس و خود شاه طهماسب از دره چپله کاب را ترا اکراد دمیاز رو بجه
با سرکردگان از الکیشی و گوید آن بزرگ مورخ بر آنها پی نیک قی بصوبت آن راه دو طی کرده وارد سلطان
و کرمان خان کشته شد ابراهیم خان و بقیه لشکر نیز از قلعه از اعاظم تخلص کرده و از روی جوانب حبیه
تمار گشتند چون از راه ورود الا کرده بودند روز برودیار جانب محمد حسین خان قاجار تخلص آمد باز نظام امور ابواب
ایالات و تفحصات فرو گشته امور رسیده ... امور مخالف بر آه از عرض ملاحظه اکراد نیز و محکمات اعمال را در زبده نام
هر روز از تقدیم وقایعات خود در آمده آتش جنگ می افروختند از آن معانده و عوای جزئیات می اورد و ...
تا بحکم جمعی که از اینان بقتل رسیدند تا بجا رسیده بودند در شهر و جاکری و مقصد و اطاعت و فرمان بری گشته
عهد کردند و هم در آن اطراف موکب والا الدنیا در کرد کاکان پریم کرده با چهره روانه ارض اقدس گردیدند
حضرت نیز روز یکشنبه ... و عبور کرده از راه ابراهیم خان و محمد حسن خان
ار جنس مرحوم نیز و تمامی بموجب اکراد در وقت تعهد کوچ آباد خود را استعاف برده در شهر مقصد آن
و در مقام اخلاص و انقیاد کوچک بای مجمل ثبات و متمکنت کرده روانه از آنجا رحیم خان را با ایل
در رکاب سعی طلب فرموده بطایف ستر تا در دولت و روانه جمهور (در ... ولا ... دو ...)

۴۷ **ذکر [illegible] ملک محمود و [illegible]** در اثنای توقف رایت جهانگشا در ارض قندهار حسین سلطان که از افغانان مستانگ در

حدود [illegible] بود [illegible] ملک محمود سیستانی و غوغای [illegible] اعلا [illegible] جدا کرده [illegible] از جانب [illegible]

در آن ولایت بود [illegible] و درون [illegible] کرده حضرت ظل اللهی جمعی را به [illegible] مامور [illegible] کاری [illegible]

چون [illegible] افغانستان نیز منظور نظر والا بود در [illegible] ذیحجه سنه ۱۱۳۹ مرخص شده [illegible] هزار نفر [illegible]

[illegible] تا بیایند [illegible] ارض اقدس [illegible] و وصول آوازه موکب همایون [illegible] در

[illegible] و صول [illegible] راه [illegible] ملک [illegible] و ملک محمود و ملک [illegible] برادرزاده او [illegible] سیستان

[illegible] کرده [illegible] رفته [illegible] و کمر [illegible] حسین سلطان در قلعه [illegible] در ورود

رایات نصرت آیات [illegible] و [illegible] که در آمده [illegible] محل نزول [illegible] ایام

آن سرزمین که [illegible] افغانان [illegible] کرده [illegible] تحریم [illegible] و [illegible] اوردو [illegible]

[illegible] اول و [illegible] روز [illegible] طرح [illegible] دارد [illegible] و [illegible]

[illegible] افغانان [illegible] کوه [illegible] بود [illegible] حضرت جمعی [illegible] و [illegible] کوه [illegible]

[illegible] و [illegible] مانند [illegible] سپهر [illegible] گشته [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible] آن [illegible] عبدالله [illegible] و [illegible]

[illegible] کشیده [illegible] و [illegible] جمعی [illegible] افغانه [illegible]

[illegible] مصالحه که [illegible] افغانه [illegible] اظهار [illegible]

[illegible] کرده [illegible] ظل اللهی [illegible] از جمله [illegible] چون [illegible] در

[illegible] و از قلعه [illegible] کرده [illegible] افغانه [illegible]

در رکاب حضرت [illegible] و [illegible] از [illegible] کرده [illegible] و [illegible] دیگر

[illegible] حضرت [illegible] افغانه [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] در

در آورده [illegible] آن محل [illegible] افغانه [illegible] و [illegible] داده [illegible] و [illegible] کرده [illegible] درعایک

[illegible] از قلعه [illegible] اظهار [illegible] افغانان [illegible] و [illegible] و [illegible]

وغوربا

۴۸ و غوربانی [illegible] افغانان [illegible] و [illegible] که جمعی از دلیران [illegible] موکب [illegible] ملک

[illegible] از [illegible] قلعه [illegible] بودند [illegible] موکب [illegible] قلعه

نصرت [illegible] رایات همایون در چهارم ماه [illegible] قلعه [illegible] افغانان [illegible] سپاه منصور [illegible] از

طرفین [illegible] توپ و تفنگ [illegible] شد **ذکر [illegible] که [illegible] و [illegible]**

[illegible] و [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]

[illegible] توپ [illegible] و [illegible] افغانان [illegible] توپ [illegible] کرده

[illegible] حضرت [illegible] توپ [illegible] و

[illegible] سلطان [illegible] و چند نفر از [illegible] و [illegible] که در آن

[illegible] آن [illegible] حضرت [illegible] چون

[illegible] و [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] و [illegible] خود [illegible]

[illegible] سپهر [illegible] و [illegible] طلایه داری [illegible] رایات [illegible]

طلایه [illegible] اطراف قلعه [illegible] مانند [illegible] از [illegible]

[illegible] توپ و تفنگ قلعه [illegible] افغانان [illegible] سپهر [illegible]

[illegible] و [illegible] برج و باره [illegible]

قلعه مانند [illegible] برج [illegible] میدان [illegible]

[illegible] افغانه [illegible] آن [illegible] در آمده [illegible] برج [illegible] افکنده [illegible]

از قلعه [illegible] افغانان [illegible] را [illegible] دست [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] و [illegible] قلعه [illegible] زمین [illegible]

[illegible] آن [illegible] قلعه [illegible] و [illegible] داد [illegible]

[illegible] و [illegible] آن سرزمین [illegible] و [illegible] قلعه [illegible] کوه [illegible]

فراوان که کار جوی کیان رنجه و عمده ارتقش پرداخته شد خبر از شهد [illegible] باغور رسید که [illegible] از افاغنه هرات
با جمعیت اهل لکهان وارد [illegible] کشتند و گفته الله یار خان [illegible] که در گذرگاه سنگین واقع و محکم و
مسکن جوم بود و محل قرار داده [illegible] برای [illegible] گروهی در آنجا مقرر نموده [illegible] دیگر
لاافاغنه که جنگ قزلباش جری بود و در کمال دلیری وارد در فتح [illegible] روی [illegible] کشته غافل از آنکه شعر
گر بشر بست در کوی مرتبش کنک موی [illegible] صف جنگ چون چشم مردم ایران عموماً از لاافاغنه هراسان
و اول جنگ افاغنه و سپاه همراه بود و حضرت ظل اللهی که [illegible] آگاهی و عیار سنج حالت نقد لشکری
و سپاهی بود در جنگ میدان [illegible] مصلحت [illegible] که آهسته آهسته غازیان را با [illegible] خود [illegible]
ساخته و [illegible] بتوسط [illegible] ایشان پرداخته فراوان که ایشان را دلیر [illegible] و [illegible] نگاری شیر گیر
سازد [illegible] میدان جنگ [illegible] لشکریان را [illegible] نموده که در [illegible] لشکرگاه خود [illegible]
دست باری کرده [illegible] رفته رفته جری و فراز خود [illegible] در جنگ میدان کار [illegible] تیغ دلاوری [illegible]
[illegible] حافظ لشکر و استحکام [illegible] دلیران کار [illegible] نموده [illegible]
نصرت از نسیم جلوه [illegible] خاک [illegible] جنگ [illegible] کشته [illegible] غازیان [illegible]
[illegible] محقق گردید [illegible] جرم [illegible] داری [illegible] کرده و سپاه [illegible] کرده آغاز
دست برده [illegible] و تفنگ زد و خورد نموده جمع کثیری را از افاغنه [illegible] حرب [illegible]
[illegible] حرب کرده [illegible] روز [illegible] قتال و جدال [illegible] نصرت [illegible]
[illegible] شب چهارم [illegible] ماه [illegible] دایره [illegible]
[illegible] کرده افاغنه حرب [illegible] کرده [illegible] هرات [illegible] فرار [illegible] حضرت
[illegible] حرکت [illegible] هرات [illegible] خان [illegible] تمام [illegible]
ارض اقدس معطوف ساختند **در بیان شورش ابراهیم و نهضت موکب والا به سمت [illegible] ذوالفقار**
بیگ [illegible] زمان [illegible] تحریر [illegible] که [illegible] سنگان [illegible] شده [illegible]
خفیه [illegible] آورده [illegible] کردن [illegible] خان [illegible] فوجی از افاغنه [illegible]

[illegible] شاهی که [illegible] ظل اللهی که [illegible] ایشان [illegible] گذشته بود [illegible] ذوالفقار
[illegible] خود [illegible] نیابت [illegible] وارد [illegible] و گشت و فرار [illegible] روز چون [illegible]
کشته [illegible] جمیع [illegible] رونق [illegible] [illegible] کرده [illegible]
مازندران [illegible] رحیم خان [illegible] از جانب حضرت ظل اللهی به ایالت [illegible] منصوب گشته
وارد [illegible] خان عازم [illegible] گشته [illegible] خود [illegible]
ساخته مراجعت و چون در میان [illegible] رسیده [illegible]
که اهل [illegible] و مال [illegible] دانسته [illegible] اموال و قتل نفوس [illegible]
رحیم خان [illegible] عازم [illegible] خان و اهل [illegible] روانه مازندران [illegible] ذوالفقار
خان را که [illegible] کار خود [illegible] جمعیت تمام آمده [illegible] نزدیک
[illegible] ذوالفقار [illegible] کشته چون [illegible] خان [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] عازم [illegible] گشته چون آوازه موکب [illegible]
ساخته ذوالفقار خان را [illegible] داده [illegible] میدان [illegible] بازار [illegible]
از خارج شهر
[illegible] از جانب شهر [illegible]
[illegible] ورود موکب [illegible] رسید [illegible] آوردن [illegible]
که در ارض اقدس توقف داشت روانه ساخته چون در آن اوان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] را از لوازم دانسته [illegible] کرده و خود [illegible]
[illegible] را [illegible] از آن گروه [illegible]
[illegible] وارد [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] عازم
[illegible] خان که [illegible] موکب [illegible] گشته [illegible]

آنحضرت مشغول گشته ذو الفقار [illegible] از غایت غرور چند نفر [illegible] هرات [illegible] ایستاده [illegible]

[illegible] راه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر احوال ابدالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حاکم

حاکم [illegible] در سنه ۱۱۴۲ [illegible] ولد [illegible] حکومت [illegible] در هرات [illegible]

[illegible] ذو الفقار خان [illegible]

[illegible]

[illegible] ذو الفقار [illegible]

[illegible] ذو الفقار خان [illegible]

[illegible] ذو الفقار خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کیوان مهابت آن نخبه سپهسالاری لشکر که بر تنبیه عداوت کرده در آن قلعه آمده و با دیوار بست کار قلعه را محکم و خندق زیاده
بر دو طرف پل برکب همایون از رود عادت و نفقه و از نیم حربی کوه متحصن گشته آن قلعه لابد بترتیب سپه و عسکر دولت
لشکر نصرت اثر که چون بر نیمچی و رشک دیگر قلعه بچنگ قزلباشیه و در روباه بازی شیرگیر شده بر اهل ایران
شود و در عجب آنچه بر دولتها پسته شده بود و انحضرت پیوسته شده در تخت بیداد آن رومیان غازی سپاه بهانه
طایفه خیره سر دست بازی نموده فراز خود را ما قدم بمیدان کین گذار نمودند و لمرا گشت سنان و تیغ آن بر دم
از رزم کار آن طایفه برداشته اند و توپخانه و لشکر پیاده در حصار لشکر و محیط عسکر خسته و جمعی از بوازه بر دم گواه
و بکشتن آن عرضه گیر و دار را در برابر قول همایون بعنوان طرح تعیین ده توپ سیاه کر میمنه آرای حرکت
تحت آن قلعه بجانب میمنه حواله گشتند پیاده کان طرح کومک میمنه در آمده جنگ در پیوست و در آن اثنا فوج دیگر
از افغان دست تیغ بر پیاده کان طرح بجوم آورده شده در حمل آن گشته خیره کرد را از صدر ده پیادگان
پس نشستند و از کشش آن دلیران تیز بر رشته جنگ را از دست گسستند که نزدیک بود که رو نهی زود
کمتر آن احوال رایت فتح اللهی حضرت ظل اللهی بشمشیر تیز موجه شتر زنگی در اکثر گشته تک و ارخی آن
تنک ملک امید شده آب تیغ صاعقه نور آتش حرارت خصم باد بهادار ساکن ساختند اگر چه نهیب اردوی
تحمل و تکیب افواج پیاده بمیدان زهره نوران افغان را از خس بر دو نشستند ... های رایت آنحضرت
کربر کرب بر آن جهان ... بر ... دست و چون شب ... دست در آمد که ظلف ... در ...
در آن قلعه تیز در تک و خوی بر دل کردند چون آن مکان از آب دور بود دل شب جبوش بحر مروتی از پا
اندک بطاق کردند و بجموعها آبدار آتش عطش تسکین ندادند روز دیگر که سپاه نجوم از کاه قلعه ظلمت لیل ظل رحیل
بجانب غروب میل کردند آن قلعه حرکت نموده و از راه کوه نه گذشته در کمیت آب بر یده دوار و ...
بر سمت قریه در یکطرف فرود آمده و آن روز از هیچ طرف بجنگ اقدام کردند و ارادهٔ ...
آن بود که روز دیگر که بوبه لوای ظفر افراز و هیچ کاهان چون توپ انداز ها آن افق کوه تیغ
جهر آرا در میدان در آم تخت و عرضه جهان را از انسیای ظلمت پرداخت معلوم شد که آن قلعه تراز را
نمی داد و در هر ظرف آورده جهت جنگ کنند بر آن طایفه بر دسته شده فوجی از مردم

و جمعی از جانب دیگر بجوم آورده و شمشیرزن و ... آغاز جنگ کرده و تفنگچیان پیاده را که مستحفظان آن سمت
بودند از جا بر داشتند و در آن اثنا باز یکه تاز میدان دلاوری نخلبند بر دار معرکه سروری غازی حضرت ظل اللهی
مانند شیر غران با شمشیران از عقب آن گروه رزم جوی دال الامان پیادگان در روی بقا و کرایه تیغ آتشبار
من الطیب بظهور آورده و بیکدم هامون فیران قتال را تشتد و در وقت قرار از طوراز آن گشت و خیمه با جوال آن طایفه را
یافته جمعی کثیر از آن اوامر عدم ساخته و بقیه السیف وی رفته عیال و اطفال خود را که در سرراه قلعه مت
بود گرفته ردیف خود ساختند تا در دروازه عمارات عنان باز کشیدند و عسکر فیروز از زر و اهل خانه قلعه نشسته
در ترور نهب و غارت خیام و اسباب آن طایفه کرده توپخانه و نقاره خانه آن جماعت بدست آمده در
منزل راه اطراف حضرت شاهزاده با طناب با یراق و توپخانه های بزرگ بغریت ساده روانه کرده خود با نواب
جواز زده میر پل عازم مراتب شدند الحاصل رفاقت ده غنم کرد جمعیت خود را درست کرده آهنگ شهر
در ظهر با پل ... شهر استقبال آمده تحت صغیر و کبیر آن طایفه شعر طلب صلح نحو حضرت ...
و نواز الحجه از راه تمرد بر آمده و آن شب لشکر نصرت اثر از جانب میر پل روی نهاده افغانان هجوم کرده یک اردو
شمشیر زده کشته بسیاری از آن بشیر و عادات جفته و از خود کشته پیش مجموعی بشمشیرهای آخته در جنگ با پیادگان
جلو در آمده و پخته و خرکه آن طایفه بجان و بچه سیده بود کار را برزده و نقد گذشته بجنگ کار رود شمشیر دست آید بندد و در اهتزاز
طلوع طلیعه صبحگاهی هنگام روز بوارق تیغ و خنجر و لوله در جهان انداز بود و هر از نفر سپاهی و از آن گرده دلفریب آمد که
رفاقت جهانگیر انداده و نعمه بقلب آن شنگ لشکر بنک آباد و جانستان نمودند هر چند در مقام اتفاق تولای یکدم
لامر عاقبت از آن قوم مانع ندیده احدی رخصت یافته که قدم پیشتر نهند چنانچه از رزمگاه و منفر کوه عز و جاه
گشته هیچ که آن جنگ فرو نشست با دشمنی ... بجد که نزدیک بود که گرد خاک پیاده دو عالم ...
عنصر از باد و رود و شبانه روز در زمین از کثرت گرد و خاک جهنم از جنگ در جهان مکان گم کرده بودیم و ...
غبار تکمیل بر رفق و با دعوت در آن دو تاج فلک بروز رفته باز از جانب الله یار خان ادام آمده طریق مصالحه
آن حضرت بر آن حال فرمودند که بر عهد خود با دشمنان کرده ماه ها دارم که جمعی از اردو های ابدالی ...
با گشته نفهمند و ... کنند شه هم ... در ... حصول صورت بر زینت پس از جانب الله یار خان ...

خواهد گشته هر چند که این نحو مخالف رای شاه و خطاب و اعیان دولت او بود ولا بحضرت مسئول آن طایفه را ملحوظ داشته

ایشان را رخصت انصراف و نام عزیمت بجانب تنکابن [illegible] داده خود روز دیگر [illegible] نفر از عظمای ایشان [illegible]

شرف اندوز حضور [illegible] گشته [illegible] چند نفر از روسای [illegible]

[illegible]

[illegible] چند نفر از [illegible] آمده [illegible] بحضرت مسئول [illegible] بجانب [illegible]

کرده روز دیگر [illegible] ذوالفقار خان [illegible]

طایفه [illegible] گشته [illegible] وصول این خبر [illegible]

[illegible] ذوالفقار خان [illegible]

[illegible]

آوردند شرف نیز از آن طرف سمنان آمده دارالا بر قلعه رسید علیخان قاضی سمنان که در آن نزدیکی بود در قلعه را التصرف و قاضی از آن

آورده داد ای مجاوره سمنان بر درخت حضرت ظل اللهی بیحد و استماع این خبر بی نهایت بیکه سپاه والا سمنان بنا بر گرفتاری قاضی بود و ان

قلعه را بی توپ و زنبورک چند نفر از خبر رسیدن چابرتر اینها و دلالی را از چهار طرف قلعه برکت بی توپ خزین اطمینانی و بشارت به تمام

میان قلعه کمیه و بشارت کرده داد بر دور الطریق بی ادر جویا گشته شرف نیز از آمدن توپخانه والا مطلع گشته سیدال خان که سردار

قلعه و معتمد الجنس او بود در برد توپخانه روانه در جنگی که توپخانه تمام وارد قلعه جهرشتی بن اعمال الظلام و از آن طرف نیز و وزیر

قلعه بود بر مطلع بیجا اعلام ظفر خرام گشته بود و سیلی سیدال از الظلام جلد گرفته بیک چرخی قلعه رسیده از آمدن توپخانه اطلاع

آگاهی یافته از اینجا طلبیده بازگشته روی بر شرف در هنگام آن روز شهر بند الظلام مغرور که با نجم احتشام گشت چون از گذر ب ... لازم

زنجیر نزد خارج شهر قرار گرفته بود و سیدال بالاخره نتوان بر توپخانه آورده کار بر ... و کتاب شرف برای ...

بر روز دیگر ... جهان گشت توجه توپ ... دهان گشته سیدال از توپ ... و روانه ... دولت و ... از ...

... آمده در جهان دولت سیدال ملحق شده روز ششم شهر ربیع الاول که سیل بلا در جوش و بحر امواج در خروش آمده در ...

آب ... دولت طریق ... از جهان شسته بمقابله بکدیگر تشده و دران روز فیروز حضرت ظل اللهی تمامی لشکر فیروزی قول

قرار داده ... نیاده در فوج فوج ... دار المحیط ... حول جلادت ... شده افواج ظفر ... و دلیران ...

شکوه جهان ... کرده و جای ... درکمال آرام و وقار ... غنان ثبات و قرار کرده ... از ... و ...

الذی ... شنیده ... در ... سپاه آرای ... توپ ... رسم ... و ... بیست و ... که ...

گذاشت ... که سیاست ... ضبط ... بر داده ... بر فوج ... قدم از جای ... و ... چون ...

آتش ... افروزی کند ... قدرت ... زدن ... وقت ... چون ... خون ... لا غیر ...

سرکرده ... ضیغ ... کشیده و ... ظل ... شعل ... زده ...

از ... که ... بر سر ... جلادت ... ...

کشیده ... که ... بر ... رسیده ... زاد ... دست ... برد ... و الله ... که ... قرب ...

رب بنده ... از ... بیجا ... نوم ... فی الهواء ... دریغ ... عذاب الیم ...

کو ... که ... از ... بیرون ... با چند نفر ... سیم ... در ... آمده از ...

روانه شده لا غیر ... چون ... روز ... بعد ... ظرف ... نجوم آن ...

خود ... و ... بی ... تفنگ ... عجب خوش ... قول ... ان ... و ... شرف ... تمام ...

بر ... بکر ... آمدن ... شرف ... قتال ... کرده ... دیده ... کرده ... و ... اسباب خود ...

مانند ... گشته ... و ... آن روز ... جنگ ... توپ ... و ...

جمعی ... از لا غیر ... و ... مقتول ... دولت ... بزرگ ... دلیران ... قوم ...

رکنی و جوانان ... چون ... بجز ... و ... جنگ ... حضرت ظل اللهی ... از ... دار ...

... وقت ... بعلاوه ... مونق ... ساخت در بیان ... گرفته قلعه

ذکر احوال ظهیر ... از ... فتح ... جهان ... شرف ... جهان ... دارد و ...

از ... جهان ... آراسته ... سیاه ... دولت ... نظام ... مسند ... بر ... بنده ... سر ... جنگ

... از ... روز ... جهان ... معتدی ... آورد ... بر ... نقارت ...

... آرای ... شرف کوچ ... جهان ... نزد ...

... گشته در ... دست ... جنگ ... بودند ... حضرت ظل اللهی ... و ...

... و نقاره ... خود ... صدا کرده ... طرح ... بجانب ...

روانه شده الحضرت ... چند ... صبح ... کرده ... و ... رود و ...

تو ... رسیده ... حضرت ظل اللهی علیخان را که ... در ... دادن

با سید علیخان ... روانه ... گرده ... بر ... سمنان ... کرده

و ... اطلاع ... گشته ... که ... بحضرت ... قلعه ... ازان

الحضرت ... حضرت ظل اللهی ... داده ... که در ... بجا ... صدور

مامور بوده ... که ... قزوین و طهران ... و ... و ... بجانب

از طرف ... گرفته ... شرف کرده ... ذکر ... از ... قلعه طهران ... فتح ...

بر حسب اعلام ... آن ... از ... کرده ... جمع و ... جهان ... دادا

فتح و ظفر را قصد اردو کتاب اصفهان نشسته و جماعه عوام شهر و اراذل فرزلباشیه پس از رسیدن شغول نهب اموال و اسباب این
آن جماعت گشتند در خزانه خیبر بیجو و خانه ها و امان سناره و نخر کمال در بدبار و زاکم هر گز چشتی بر وزی در
سخت روز کار زمحو و تصور نکرده بودند از فرط تاراج شادی سر از پا نمی شناختند با شغل اخر و تخمیه بجیب خانه در آمده با کمال
سوراه در آن مشغل سازند و افتاده و هجوم زمرت و بیداد را کار از ضاع و افتادن ساد و کاری مانده بود در دنی کرده شیشه نقره
ستی و زار نیشن را بود و دارایی با بر آن رخ **در بیان جنگ امیر دره و دستگیر شدن افغان گرفتار**
ما شرف لوا دو فوج شکست معاندت عازم دار پیش و در آنجا مسلم عالم کم طهران و اطرف گشته با رتبه استعداد و چهارز ده جنگ
آمده مورد او خاوری که میان او و کوه واقع است و سخت بیحرکی بود و از موانع بوجود دلیران ابهی ارتش فولاد دلیت دان کند کاه جنگ
با زنهای از در جنگ و فوز گروه را باشک جنگ حسن انبوه خود گرفته خود با سوران صلابت آیین در کمین کین نشسته عل اراده که
منت عساکر در جنگ بودن و تخته ناک نمی توان بست و بسته با شوری هنگ عاره در رسمی توان گشت پس قراولان دیده
دو میره با نیک نظر و افغان خبر بسیع ضرب و مظفر کرده اشرف بر افروخت بر این حال از سپه بیک بسرعت نهاده کشت شخیص شهر
از غفلت خبریه و نخست و لاوری که نبایک غنیمه جنگ جویان بوده فوج فوج نقد گجینه کرده بسته سر خطه و غربا که تنها دستان و در کمر
اردو سط راه راهی شده و خود جان کرده با رجاد امن هفت سرکرا شهوار کرده به بر ارتش را دخیه و تکلم بهاران و سجان جانبکه در گشت
دست تنهایی جنگ از میان آن دره تنک شغر و در ج جهان نورد و تو بهای برق افروز ساکت دو آن جنگ کرده خود معلقی ملک و خ
هنگ صورت و دلیران بهرام کین مریخ سطوت از یمین کوه ها تنگ کرده در کرم و جنبش اخلاقی کوه ها تنک دل جو در تنک
ختم از مر نخست آن طایفه را چون همی تو انا به تنگ آمده مانند سیل از فراز کوه ها نشیب و بر وزه نبات نیز از میان آن دره
و تنگنا نه و کمال خود را که نشسته در کمال خذلان و خواری از روی شرمساری که بسی اشرف که در دو ایمن ملبوس خود دارای جمعی
بگذر هر خود افتاده سوار شده اشرف ام را هو خطر آن حال آب شده کرده و با همراه از اصفهان آورده بود در روز ای که کرد
و شکسته تنی کر زراه با نب اصفهان خمیر و چون حکومت قزوین در آن اوان از جانب اشرف سیدال خصوص داشت و آنکه
در تاج او با ولد او و جمعی از افاغنه در قزوین مانده بود ند سیدال خواست جز مث که خود را به قزوین رساند مبادا انکه ضیعف حال
دا و عزل و فضاحت این امر دوقت با مردانه بیست و هیچ طاق با مور بوده سیدال از راه ورود بقزوین را مسدود و چشم خشت
برگشته با اشرف و ولد او با افاغنه رخت تحصیل نجات بجانب طهران فزون کشیده بنا بر اهل دو جمع الوقت که فرصت

بجهه تهیه و تدارک واژوه اصفهان و اولاد از قبل عام نکشته بیک ه کرده بود به سرهان را ولا افغان و مهارف و با رحال را از تیغ گذرانیده
از طرف بزرشاه و اطراف شده و ولا انتظم و نسق مهمات تکیه در اطراف او قف نبایده که عصور زمانه از ضرر و تعذر بود
اگرچه مواعق از راه نظر عام اصفهان گردیده در هر منزل فراولان از طرفین قلاقی که گرفتار شده هر روزه که کذا نایی گمان
می شد که و حضور می رسیده بار همدم حاجی [illegible] سرکشان با فوجی عظیم فوجی تسیر دیار را که بیان صلابت برآورده و اولاد ملکت
قراولان اگر مست چنین و دنیا ده زیاده بر تباه کنید و به چابک افغان بوده و در کوهی نجور گشته با چاره شبهای آخر زمان
گروه و تجهیز سلم از میان آن فوج بر دن سر شد ضرر و صافی و در قلعه آری اگر جنگ سلیقی نیز با بهار ظلمه ترب با کست نبوده
شهاب با نیم روز و را اوزه در اگر دو هایی بقلاده و قفس در آمد با بر نر بان است **در بیان جلوه گری شجره شجاعت در میدان**
جلادت و صولت نادر اشرف چون نشر آن را رفتار است از روم که در همدان خیمه و دستگاه کرده و سر عسکر عزیز خان پوز
پشتیبانی جمیل شهبان را بگرد صفحه دشت و هو و بن شده بود و اولی سیه گرد را سرعت فرتیب خود و با گروه با استعداد
تام و اهتمام مالا کلام طرف بقتاب نیرو دو سوه خورت نبایر نزول و بیچ رتبه ممکن شد نیز از طرف بالای
و در تخمین سو خورت را زود وصول نکند و جنگ تحت هی را فکر دو تر از جبر را به که نقدان لشکر و به اولی طلیعه نصرت از ما مردم
نقد نما چون قلاع و شتر و تن نهر کیمیا پایه دنیای تیغ دستان کار کردن بنا به عمر و دلیران تیغ کشته اول کار جون هر دو میدان مستعد
جنگ کردن میدان و جهان باده است آتش تا که گرم شده و چار صدتن از ایشان را رت تا تک گمند نموده اسیر را از
جر و ود همیان روم عسکر اشرف مردم هی شم رقت را دن شده از آنجا که دریای عزم آنحضرت بحر محیط را کل اره
در مهر و مهر گروه دو بر دین بسته بود اما نه او را لطف خدا ای که ته ملک گاه نبایست شی را را تاج اجلال دنیا افغانی
در همان لکه ن نسیه انجم شمخ خیم راه طلوع خطه جریان علم بر آورده صبحگاهان که پس بصیرت بسیع الثانی اجلال نو بخت فرارزی
لبهایی روی جوان جل رسم سال ای شبها در او اعلام جهان گلشن و فکر در ساخت که که طوات سلیمه و در تختی سلطان ایران
رزان را نیجش کرده بجهت ریزانی لغو جنگ نیز غیار صدلا و هوا کرد بیم جون تیپ دو گروه خورت محل برد ولی خیل
و گروه قبول کرده آن را مع داع است راه را در میدان جنگ بسته بود آنحضرت را آزاده کرده و شکر برابر از دهی تیپ ان دشت
از داعیه کوه و تمر و مهر جانب اصفهان از شدت و افغان را شهر ت داده و بمعرکه ره آمده بدادار تن که بر کار نصیبت بزده
سفر آن نام کوه ملک نکرد و کردید اشرف چون در جنگ معاندت عنقا و خود را از دست آنها آنحضرت سرو را از نمود

از طرف جنگ مدار جهان تجربه اندوز گشته بود در نتیجه بعزم معارضه قبل در آمد از غلطه آن فی که در مملکت صدور ت در شهر با
کوزکث دیده بود در نکه جنگ ریخته افواج لشکر خود را در کمینگاه ملک منعقد و انتظام داده اطراف آن را توپخانه کوه پیمایی
استحکام داده و در پناهی قشون صاحب دلاور جابی تبرزن که گوله در جبل لشکر ازدم ازمال شده اعداد احمد جمعی
از گشته تازان کرکه بر دو فوج ان هم قدم میدان دلیری گذشته بود فیه برد و ضمیمه انحضرت از آنجا که میمنه صدا و مدعا لم تا زیرد و کار
و نشیب و فراز جهان را در نظر تمکین دهموار است منقدیه تخت دست مکان گشته بحلت سپاه قرار داد و
چون شهریار جوان بخت باز هر فر در راه شاه الغام صدای و مهد در جنگ بغرض های مصلحت در وقت دویر خواص اهل علامات
درین کرت علاج صدا که نه در کار جنگ ریخته ادای تفنگچیان بهرام کین که پیاده و در لشکر قزلباش در جنگ مانند شیر و پلنگ در زنجیر انتظام
منظور بود در فرهنگ بوده بیشه خود داری از گردن برداشته با جنگ و جنگل دلیری بر برد و توپخانه روان و مستعد و قریب آن تفنگ انتظام
شان را غنیمت شمرده قول انحضرت را حرکت داد و نه و پیاده کان دلاور صدای رعد و برق تفنگ را در جهان
و جنگ و آتش فتنه را در دریای مرکز زاده بر زار جان خروشی زرب طبل بکمال در تنگ تصرف کرده و از آن دریای آتش
نهنگ رستا یاجه چه بخاری غوطه ور گشته که هر شاه دار ظفر امید نی در دو مغنی مردان می باد در تنگ بیرون برده و انجا
افغان را متفرق و مستی مرد بیحال تصرف کرده و به تیغ آتش بار ان گرنده جهان لوز را که شراره با بر آتش انگیز رسید از
آن بند و جا بیا ران عربده کین که بر زم طرح و کین جای اهریمنان بوده بود تا دن والا دور شش از بیم خشم کین حمله را افکنده
دار و جانب جلکه بکار اگه ریخته جوهر دریای خون ریخته پر خروش و رنج جبال چون نهنگ و آسمان چون اهرمن را بود از میان
کرد سپاه و محو خورشید میدانه بود و مهر و ماه در تماشای که گردد را که سنعقه مهره ملی رفته نشان جنوی جنگ خم کاروزار در دشت جبل سیلان
چهره اور کار زار بود سیلاب انجمن عظیم از بشت سر لشکر طوفان شده و جمعی از افاغنه هم از آتشی دیگر باز بت قول حمله در
کشته آتش حرب و ضرب برافروخته لا لطف باری یاری و اقبال نصرت کامکار مردکاری و دلیران چهره دست قوت
پایداری کرده بسیاری از ایشان را از کثرت جراحات علاج ری و بقیه را سر به تمامی وادی ذلت و خواری رسانیده سپاه
نصرت اثر خشنودی از ان که از طرف کار خود را تاه و در زرد دشت خود را سپاه دیده جمیع توپخانه و اسباب خطر خود را
با دل افکار و خاطر رنجور در نکان مزلان و تونش سر زمین دوره اصفهان پس گرفت و آن روز از زر پاقی از در
تا جوانان عصر بیان اشتغال داشته سردار آن بسیار از ان طایفه و دسته بدست آورده بجه از ان دمه کریخته

کنند

مکنیه
اندازه ایران انصرف نشاط گشته بود و تمامی در روح خود موارد فوز نجات ساخته مجبور آنکه رفتن مرابا سر در ام مجمع
چون در روز جنگ که غازیان مشغول بستن و ارکار رفته نا امید تسیف چون زیر و در چی دیگر از جنگ خواران تنگ مایه که در بر
اشتی خود را بر طرح کاسه ضرر پرستی چو جنشند از بیل زرب توپ طبل شیف و دار نمک تفنگ بوده تمامی خزانه کسی سود و آخر
برد اخته طبل ان حال چو در ایران و ایران قیمت بخته بود و هدم اجناس ان تنحی که مساواتی زمان هلع کار ار قره ولم
مال ایران در از فکر جنگ باز مانده فیضه و اندوزی که بر غایه تاقت عشی جنبانیت که خار کرده تمامی اسواد خصر طلوع رسته و دو در شی
و دو روش و خیمه و خرگاه و دار او تبعیدلات و اسباب تغییر که از آن فرقه بجا مانده بوده بود و تقصی ای ها موی از انها
مستحق وقت آن ها از تعین قیاس افزون بود جمع کرده چون در نظر همت والا نظر لو و ینیشند خاطر
آتش زدند
دسانیدن موکب پادشاهی تسخیر اصفهان و وارد و موکب والا بدانجا بسنه هزار و صد بثلاثه
چون اشرف از نور و حضرت کریخته بجانب
اصفهان رفت و هنگام شام با در سپاه و وارد اصفهان گشته ما افزون بار بعد بجت بگشته همت شیر از در وارد ده اتمان
مجمع در نشیمن خواب شهر و دو شک گشته شهر حرم آورده با اهل محلات افاغنه را که در خانه های خود حت کریز تعبیه بوده از
سرای زندگی بیرون کرده بدست غارت و تاراج ما ان قبیله مشغول شده فرار نظر نموده اصفهان در دشت بیداد
بسته حقیقت حال از محضر ظل اللهی عرضه داشته در شب ربیع الثانی ۱۱۴۲ که کوکبه منصور عازم اصفهان بود این خبر
بموکب اقرس رسید کسی را برای ضبط خزاین و غنایم تعیین و خود در بیت سعادت به بیت شهر او خیمه فراوان که غازی
اصفهانی بهمین نحو موقیمنت از وم حا ما بان در انظار حکم برسم اصفهان ... توجه عطف لشکر دولت بر دو دو رود
آن ده دارانی مردم اطرافیه باز مانده کان افغان را فوج فوج گرفته آورده و جمعیت ان که از مرده افغان کی کشته
ایشان را بیشتر در کار رود بزرگ اواره عدم رسانید بجواب و حکم صادر افتضای جیران حالا تازه بضیه و بجوار سیده و رد که امول
افاغنه بحیط ضبط در آمده شروع بسان سپاه و حد حفظ لشکر انصرت شاه کرده تمامی غنایم از نقد و جنس و اسباب ملاک
و نقود و غیره بر سم جوایز و انعام بدل غازیان ظفر فرجام گشته کسی برای ایصال این مژده دل پذیر در آورد آن
شاه طاب روان ارضی لعلی طهرانی مشعر نوید فتح و ظفر صاحبقران شاه و رسید لوای عظیم زینت بخش شهر و ماه رسید چون
عرض رسید از این سفر تسخیر اصفهان بود و که بیاری ایزد دشمنان مبه گشته و دشمن آواره و بر رادیا رکردید و بر تر
ممالک وطن غازیان از خرقه عنایت والا مستثنی از ایشان بود حضرت ظل اللهی فارغ از انتظام امور شهر نادر رسگاه

در حاشیه:
چنین و چنین از ده دو بعبس شود بدانی عقل و ادمی ... برکتی بگشته تخت رفته

که خارج شهر است نقل مکان نموده که ... و طالب ... [illegible]

مرحوم ... سال گذشته در هشتم شهر جمادی الاولی وارد ... نزول حضرت ظل اللهی نزول نموده ... [illegible]

... آن حضرت ... اطلاع بوده ... که اگر آن حضرت ... [illegible]

... محل ... این حرکت اظهار و برای توقف مبالغه و اصرار کرده ... [illegible]

... آن سپاه ... این مطلب کرد ... در جواب عرض ... [illegible]

که آن حضرت ... در میان ... [illegible]

مزاج ... دولت ... در صورت ... [illegible]

... خود ... است و عنقریب ... در محل ... [illegible]

... آن حضرت ... [illegible]

... که پادشاه ... [illegible]

... آن حضرت ... مجلس گفتگو ... [illegible]

... [illegible]

... آن حضرت چون دیدند که این سخن ... طبع او ... موافق ... [illegible]

اتمام کار ... در مقام ... اختیار کرده اظهار کردند که ... [illegible]

نباشد رضای ... گفته بودیم ... [illegible]

... دشمن ... کرده ... **از وقایع ایام توقف**

ناگاه خبر رسید که ... سفارت روم ... [illegible]

... [illegible]

چون ... [illegible]

و ... [illegible]

با کوچ و اسباب بجانب سلطانیه ... حکومت قزوین ... [illegible]

درعهده

[illegible]

درعهده اهتمام ... جانب ... مأمور شده که ... [illegible]

از جانب ... ملک ... مظفر ... [illegible] گشته

در بیان ... [illegible] ... حضرت ظل اللهی

... [illegible]

... [illegible]

... حضرت ظل اللهی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... حضرت ظل اللهی

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

٤٥ که قطار زنجیرهای ترکمان بمو و چون این جهت بنیان آن را شکسته مسجد را بغنیمه برده و زرد کوش محل کشتن آنجا ای زیر گذارشته
سیادت صدیق خان زعفرانی محل علیا که قباب سبزه ورود خط الکلی و در خانه همدم شاهی بود با خواجه میرابراهیم آقا
حرمت بند نمودم باره رفتند که اشرف اختلاط کرده با اوزبکها سیدال که در درویش باره‌ای بجا بود آمده بود
از صدمه کوچ و دولت مهربان خود که در ارک خود محصور بوده آگاهی یافته همان شب اشرف را اشرف گریزاند و
اشرف نیز از اهل حرم یکدفعه نفرت نموده کشف کرده اسمعیل و ابراهیم ولدان محمود بسه نفر از اولاد و بنی اعمام
دیگر ده نفر زنان و دختران دختر زاده‌های او و محمود مدیر بودند و خشت بیرون یافته درین ارک گشته خواجه دلیو
برنا را قتل آن جمع ایشان قیس و خود نگاه داد و گذر را با نیب چند بار انگور داده خواجه ضرور بر همان قرار نیافته
که هر نفر از عنایت اشرف را که یکی جوان محمود بود بقتل رسیده و مادر محمود را زخمی کرده و بعد بیم جان
کرده که قرار دخول لشکر ظفر بند داد و تربیت القایض ازدواج داد میرزا صادق و ملا زعفرانی با اشرف
پیوسته بودند که اشرف از غلبه اضطرار ضبط تنگ قرار نکرده قرار داده فراولان موکب نصرت شعار از سپاهی دیگر
لشکر افغان ترویس این معنی نکرده برای جنگ جنگ حضرت اله آمدند که در عرض راه با یک نفر چهار زن ایشان را
باده یازده نفر از افغان القصای ایشان با زخم دیده آوردند حضرت ظل اللهی فی الفور ایشان را از حصن وردانه جلد
در بودند چون بخیال خود با این درگاه آمده بودند که دخترش ایشان دختر مرد مرحوم قرب جایز نیست
هرگاه در جنگ وزن کیر آنند بمقتضای فرض عمل خواهند نمود از حصن ایشان با خویی نفرت ایشان رها فرا قرب لقا خود
نزدیکی پل که در ام زنده خرمی نیز از وقع ب رسیده چون به بست شب آن حیله باب علاوه بر آن از کار دور ای کسب
ازو فارمنده بود و نسب نیز بر دست داده ان بنگار حضرت جمعیت عقبر لشکر افغان بازگشته نرد بزم دختی پل برور
نزل کردند از التفات نصف نفر از آدم گردها دو قراول بود فشار کرده که نمک انجمن موکب نصرت کیش دسته جا بیم درنج
درویش بودند در پل است ازعقب رفتن رسیده اشرف اول از روی خانه عبور و میرمحمد قهرمان چه پر و مرشد محمود
دو اشرف در میان افغان صاحب عزو اشرف بجهت آمده با جمعی از زنان و خیرها یان افغان چون دره طریقت یاد بود
محافظت راه و خطیل را بر ذمه خود گرفته قراولان را جنگ مشغول ساخت که افغانها طرح از پل نگذرند
سعی بود افغانه از بیم جان متهاجم و بعضی از جمله خوف در آب غرق گشته متاع هستی را بباد داده و بسیار از نفر

از اطفال چو دو سال نیز بفتار بسیاری از زنان در آن غفلت لیل که او در رویه بیدوم نفر از مردن ایشه و هم بسه و صاحب و ...
بودند که او خنده ساکت طرق این الفور شد نمود قراولان پرورده و بسیاری بدست آوردند در جمله تفنگ ولیش هم چو بود
که فرار کرده و از حضور شکی که نوبت دستیاری رفتن شنوا و فرخ گرفتار آن سید صدیق ملا زعفران بودند که اجل بار از زندگانی
ایشان زده بود و ایشان را بسر فرار که در ده ملا وردان کرده هم چند که با موریان خود شان بسته کردند افغان عظمی در سیده که
حضرت ظل اللهی را احوال واقف این واقعه خبر شده بجا در ایل لطفی از افغانه جبری دور به مقام فرمانی از ورود دوری
مقدور شده بود و در ضمن که بسیاری از آن طایفه از پل گذشته بودند آنحضرت لشکر جهان از قرب چون سیل
باو ان بر پل رسیده و به تحت خبر های آورده که آنها از عمره ملا طایفه یا خود هم بر کنگره بنخجوان ایران فیض قد رادو ده
اثر ساد را القطع کرد که نتمال داده ند کس رای جمع کردن و اطفال تنی و خود با جمعی از خیل منظور لشکر قرانی
کرده ایشان روبه نشست فرنج راه طی کرد و چون افغانه تعجیل گذشته بودند با بر نیز از عطف عنان فرموده ارقام
قضا نظام باطراف ممالک صادر شد که از هر راهی که آن طایفه عبور نمایند سر راه بر ایشان بگیرند و دارالعلم اولاد
در زنان و دخترهای محمود و اشرف را که کرمان روانه ارض اقدس و میرزا صادق ملا زعفرانی و بتاریخ گرفتار آن
افغان را با محبوسان و دیگر ای خانواده از ختائی مشغولند که در بیرون از وقت بیرون ساخته بودند روانه اصفهان شده
وارد خانه کاری دیده دیده ضروری بجهال که صراف نقود شناساند و مدت هزار جمعیت جمع دارالضرب بپا و دوازده اشت
انکه در ضمن روانه کردن گرفتاران ببر بان الهام بیان مستحفظان فرمودند که ملا زعفرانی را خوب محافظت کنید
که خود را زنده با صفهان نخواهد رسید و بعد قول ارباب الدول مطلوبیان صورت گرفته در پل دو خانه بیشتر
که مجری نفرین ثمره الاحقاد عبور نمی‌کردند ملا زعفرانی برای رفع ذل و گریز از خود را بسنگ سرازیر و دوران بختیار
آتش حیرت را تسکین داده و بقیه را محصلان باصفهان رسیده در میدان نقش جهان بفرمان شاه گلاب
کردن زدند و از علامات سید اقبال که شخص امانت رجعانی کبری حضرت بیچاره حال میزد بکرده در ایام ترقد دادن
بلده چو بر تمال روزی در مقام لواری و عبور در مرد ادراک منصور بگوید که ما مال الغیب حافظ شیرازی اتفاق افتاده در ایام
برای آنکه کار بدوا ان تفال کردند این غزل آمد برو که از آنجه دیوان ستانم پیچ چراکه بر سر جوان عاقل خواب
از همه مست نوبر خندید جمله گرگشتی بچشمی زلف ترتیبی و امید داده فرماج دهان شهد بیداده بار جنس لقا لب

۶۷ سپهبدان آزرده رفته مصروع و [illegible] پس روان اوراق آمیخته داده و بعد از آن با زاد و برقرینه و جزع و صورت در روز

در محاورات ایام توقف یکجوی هیئت ارسال دولت علیّه که کابینه و منطقه فی ما بین اهل و سرحد و استحکام داشته در ایام

فرصت ایران بزرگ روس و اروپ و هر طایفه مصروف لطف و کرم و صحبت شدند از جانب آن دولت اما وزیر اعظم و به کمر قوی

دولت و دولت نیز بظهور رسیده بود و علم و افتخار شاه و فرمان ایرانی تبلیغ فتح و هیجان لشکر و بارت تسلیم در ورود هیئت و سفارت

در روز آن مطلب اعلام کردند که اوان حالکه در این مدت فاجعه قضیه با رتبه امیر و دولت و الا کمال مملکت

طاهر و اهل ملک شده‌ها متواتر گردیده اند و تسخیر قضیه تا پیش بیند و نظر بنا و از طرف کابل جمعی رسید و اراده قرار و عبور از

حمایت کردند و چندی شهر هرات را از قدوم همایون زینت و خوبان جلیل و طراز کیمیا با نفاق و انتظام امر ملکت مرد و شدند

و آفتاب
بالجمله
ماه سلیم رستم این عرض حضور خورشید جهان تاب از این روز به سبب قضیه بشر و عزیمت جلال ایرانی خانه صورت ما با ایوان جلیل

در رسید و چون جمع آوری و تشریف فتح فارس به زودی حاصل آمد ابر گردید هر چند که غرض ملوکانه در نظر اعلی و اقدس بود

لا اگر از آن کرمانی راه گشتند سپاهیان در راه و جمال و اجتهاد غله و ذخیره‌ها که کفایت اهل اردو کند در روی

مملکت موجود نبود اگر از راه اصفهان توجه حضوری کنند در مرحله رابطه دل اهالی و عبور و مرور لوکه‌ای القرب

آن به احوال و وضع کل و بار گذاری لوکه‌ها برف و این همی را جوشش محمد تقی خان وزیر دولت و سپه سالار

جواب مهر علی در باب ولایات آذربایجان برحق تلقی و ایلچی داده شده در هجدهم ماه شعبان یوم مستتر دو

ممالک عراق توجه نموده و ندوه همدان و از راه اراک و کاوه و از آن روانه گشتند و در سلخ ماه مزبور در منزل باغ شرین

احوال زلستان بطرف خیام جلال قامت عزتشان کردید درهای وقایع گو مریم ۱۲۳۴ و تسخیر [illegible]

در شب غره ماه فرخنده در هنگام صیام حضرت گوی اکرم خسم نبی بر اعظم از میان خانه حوت شبستان حمل

علم او رخ آسمانی از برای بزم تحویل از آخر در بحر عقول و اهمرد و ایضاً عاجز ساخت هر یک از ایران در آن

کیفیت‌ها و نور و زینت و افتخار و آراستند و هنر غنچه تخت و جیب را پر از زر نوروزی کرده یکی جهان بیدار

رنگین قامت خود پر کشیدند سه روز آن عرض و لطف و زیور متعلقات قبر رز گشته از آن جای عزم سیاهان و در مقدم خود را

و حضور جویره شیخ مرابت دیگر بار گرده و یکیه بار سی آن ملک ادراک سعادت رکاب نصرت انتساب نمیم

حسنعلی بیگ میر الممالک از جانب شاه و طیاب وارد و در از اوج فتح تبریز فرنگیها و اسرای حضرت

در صورتی

۶۸ دستور فرمود که یک روز انتساب شاه آورده‌اند مرتبه و کشته و طیاب همدان که شرف به ساطع بوسی و منع زعفران از تیرآرز

ز زمانی و زمانی بود و محمود خان حسن سلطان الحضرت شدند و چون شاه و طیاب در ایام توقف در هر رسانی هیئت از پرده رجال و تقدیم

و عهده بهره‌ور سپاه داد و عوض که میر الممالک وارد شد مجدداً اورا تعلیق میرزا ابوالقاسم کاشی نزد شاه و طیاب روانه

دار بر یم سلطنت و از آن کفر از انبات کرمات حقیقتی مقرر داشته بار ایرده خواهش شدند و انعام دادند که چون عثمانیه ما

حقوق اسلامی را به دولت فرستاد و هر دو باره مضافات ممالک عثمانی و ضوع و قضایای آن با سر طرف مرجوع کرده اند

سرحدی ما بین دشمن و ممالک شاهی خواه هر کبیر و اقبال از دولت علیه تهران بحث رفع ولی به توصل انگیزند

از انجا و ارد و ترشیز و ولایات لو دولت را با شیخ خان حق محمد علی خان قولرآقاسی رجوع فرموده و چون بند

صیت
سکندری
زنجیر گرد همای شاه پور صد الاکناف لسلیلات مرود و ام روم و ایمن حضور رتبه بود و همت و الا همت سالار و تخت

به رقت ایشان بر و هم رخ سعادت اسعد بیر شده و کارآگاهان و ارکان دولت که تعین و جوه عات آن دارند

خزانه عامره مقرر داشتند چون ملک یه عرب سرکشان رو سپاه عجم دار منشی و شیخ خان بزرگ انجمند روانه کرد

و دو احوزه را در تحت تصرف منقولات داده بود و از رود و الویه نصرت عرف خود محمد خان لوچ کم

از طرف شرف مخیم ایلچی کری روم رفته بود و در همدان مقدمه استیصال تهمت آن را شنیده بکار و ارد

سکه و ری از شد و نامه و دستخط را که از جانب سلطان احمد پادشاه روم و اعیان آن دولت برای

اشرف آورده بود و ملحوظ نظر انور فتح چون از در بند که در آمده بود و مقبوضات خراج از آن جمله با آن که کوه گیلویه

سر بلند گرد میکده رود و در طول الحنفیان و رعیت بزرگان و الا گیلان ترتیب یافته رونق بری بیگلیخان وزیر دستی

آب باران خشک و هود از آن رود و بهار رنگ یافته و جیحون از رود و پل گیلک گذشتند و در عرض راه از رایات

کوه گیلویه و الوار بختیاری و نمد و در برابر حویزه و تا مهالک انتظام دولت مخالف بوده و حکام مفوض و نخجوان ولایت

مخصوص گشته از راه جایزه و دو جم بلاد و شیخ داد و برد و در دشت ملوک و قصبه اوجان حسنعلی خان که کردی

صدر و کل و کیلی دوران هر ماه مرو لوک و الحاج شیخ شهر کیش دارد و دارد از حضرت آن ما بات که از نهایی که بردار

از راه فصل ما مورد تسخیر کرد حاکم اهل و عتاب آن گشت تسخیر آن کرده و در میان منزل میر الممالک میرزا ابوالقاسم

کاشی از دو دست و طیاب برگشته بعده ما قدر الاکبری عرب آن را که بعد تصور یکی جمیع ممالک عربستان و قضیه‌ها را

بالکری که سرحد عراق و عرب است نصب نموده از دو کرمان و کیسیان ملحق بود انها در سیر بعد ازان

انحضرت از جهت و تسخیر کران طمع داشت نیز انحضرت دو الکری سر کران بود تا تحقیق تا زمان و فرمانی اهالی عراق

که بالفعل جوهر دستور در حین و ارث صادق دو ثواب تخت متن کرده تا و بیدار شدند دراداده و درو داشت مقرر کرده

نکو بنام وی سلطان اعظم الدولت دار قضی علی ابن یحیی الرحمن رواج شد در بیان انفاذ سکار بر سبب فتح همدان

و همدان و کرمان و نقاط رومی ارزه مستی ٥

چون در روز جمعه در رجب یعنی علی

شاهزاده روم خبر رسید که عثمان وزیر قیصریه بار دیگر قتل کرده شده جواب صریحی که لاداده اند هر که بنماید نموده نیز

کلیدهای شهر نموده که از روی تسیار و رخت تا زد و ستان تمام و لکان معجزه دار کرده بود انحضرت ظل اللهی توکل بر خداوند گار بهر جنگ حضور داشته سپاه چند

و از ان منزل استقامت کار کرده و از اول شب که تا زمان جلادت متوجه ربوده اکثر صادق روبرو سپاهی ده فرسخ ایلغار

کرده در هنگام طلوع فجر که لشکر کستان از روز رسیده داری شده بود آنجا خورشید سپاه شاهی شب تا پیش آورده تا هیچ

سر علم طفر پرچم باطلوع خور صبح که تابنده نام شخص گشته رو به میان دشمنی از خواب غفلت بیدار شدند که اجل را بر بالین دید سپاه

مار انهمه ای کین و بدبختان نیز باهم سر دراز دستها رفته بودند چون شیر اهل ایران را تنگ فرصت یوز خوش دیده بیان

خیال خام عرصه جنگ آراسته بر از استقبال بار بر گرد دار گشته تا بجانب همدان روی از نهاد فرار و هزار نفر

سی و از آن گروه با چند نفر از شجاعان ورد و سبای تنگچی و اکراد در معسکر سر دار اسیر شدند و عرصه خرم جمعی

گرفتار گشته و تمامی اموال و غنایم لشکر به دست دلاوران طفر نشان در آمد و رحمت الهی از درج و در دمیده تخلیه شد

در بیان فتح همدان و کرمان بطور اختصار از آن که نقل شد تخلیه خطه سر است ابد موقوف داشته مع اجمال رسیده

که تبور شاه قلی حاکم دوانی و دخترش شاه ولد سلطان که از دولت علیه حاکم سنندج بود با چند نفر از شجاعان اعظم فرمانی

که بعضی از ایشان لنجوب سی هزار نفر از ترکان که دشمن قوم جنگ دار دو طاس گشته از حضرت ظل اللهی که بهشت ارزی

قسم نیز از دولت از عطیه های ایزدی پیشتر نمود که ظفر بعضی از طفر و هم کمالی نماینده خداوند گار که رایت اعزاز اعلام

نصرت برورگشته در مجاری علا در که کشکان سطح پیچ بها در بوم سپاهی عسکر رومیه عمودار شده بود سپاه موافق عالیه

ده قرن که در اکثر مسالک در شدند سپاه منصور را دسته دسته قرار داده و قول همایونی را خود مهیا نمود دار آن شدند رومیه نیز

بجهت خود در انجمن آنقدر و بهای جلادت پیش نهاده درست اعزاز عرضه کار زار ونایره افروز آتش حرب و پیکار گشتند

چون رود آب در سینه شان بود و از این طرف تفنگ آتش فشان و با تیک و دو کرم کرده و شعله آواز جانوز جانت جمعی از

انبوه گشته همین که بازار گیر و دار گرم شد دلیران میمنه سیف قزلباش از آب گذشته بشیاره بجانب میسره رومیه تاختند

و تیغ کین از نیام آخته بانک عن تمشیر جنگ کرده و مردمی جوانانی از خون عمرت برای حساب کرده کرف دیگر

دلیران از گوشه شکوه های یکطرفه عرصه مصاف کمال صف گشته برعکس بجا دوران جانبین بجلد کرد در او تخته بود که عمارت

رومیه بالقرب دست دلاوران از پا در آمده عَلَم تردید که ابن النفیس نگون رو بتقیه رومیه را پای ثبات و قرار از کف

رفته مانع فرصت در اسباب و اسباب خود را گذاشته بجانب کوه که در جنب اتفاق عالیست و کوه لالی آن

گریخته بهادران ایران کوه و بیابانی در و بحر در بیش نهب برق عنان عرصه جولان نمودن تمکین نیست کلام آن وادی

بر شیب و فراز اصفاید و هر جنبش نمو ده تا ترکان در حوالی همدان متعاقب ایشان بی کرده در تنگه چون آن

رومیه در مطلب و بی تحریر و دو خود را یقینا دو ماه اکثر تنگه دیران بهر کوه که هر دو صغیر از دلو دم بیدار اگر از رومیه

در که یه گستس بیر و دلاوران طفر قرین گشته موجی عظیم عرضه تمشیر آمدار بر جمعی دیگر بنیانی بیشتر بود چند نفر دیگر

از شجاعان معتبر زنده گرفتار گشته غنایم بسیار و اسبان ترکی ناطق و رفتار بجر ده آنجناب در آمد و مرد از طور این

فتح نمایان قصبه ترکمان متوالی بعاصمت قران گشته بهادران لشکر در در زده ده خرم به اردیبهشت عرضه نیکوه

طفر بخشید بروح جوان تو عطا یار و دیر مرور در گرکوک تنکشت جنا دراز در ست و منقطع برعوض رسید که عبدالرحمن حاکم همدان

سره بر زده که اکنون خود در آن جا بسته عسکر رومیه جریده سرور را قلم بیرون کرد فرد ری قاف از ترکان وارد همدان

جمع اسباب و ادوات نیکی شد و قورخانه رومیه که در شهر مانده بود و ضبط در اورده و مدد و نفر تنگچی در آن که

رومیه از ممالک عراق وارد بمیدان دیدت آورده در توقف و فتح نتیجه بوده که همراه بر ادنی علم انقیاد آنها

در جمع و وارد شده تا اراده دیگر از آنکه بیگانگان دست تصرف تخته و ضبط کرده مروج ساخته که

که او را اوطان خود برتند تا عبدالرحمن آنجا قرار گرفته بعد از آن هم آنجا قرار گرفته و خط مخالف از همدان بسنندج که سه فرسخ

مسافت است در یکشب طی کرده از همدان ده نزد و همه شب والی لقاد تسخیر اکراد و اردلان در حین ورود

او برده و برادر عمه که رومیه گرفته بود پنجاه نفر در رفته او را بدست آورده بود که او در منفصلین با او گرفتار

در همدان محفوظ نظر نگاه داشتن در بار غلط قبول کرده دیده رومیه سنندج نیز از دست او حال از کنف سنندج کرده

٧١ ولایت را تصرف اولاد آن بوم و بر رفتن از بلکها کرده و افراد ان که همدان متوکل که عزوشان کرده مهر علی بیگ حیقی خان را که
حاکم کرمانشاهان که در بروجرد به تسخیر کرمانشاهان تعین شده بود بعوض والد رسید تسلط این دیار دیگه
حیقی خان از سمت کرمانشاهان خیلی مضطرب شده بطرف جاده عازم کرمانشاهان و در سر زنجی توحش یافت که حاکم آنجا بود
با عسکر روبرو به برادر شده محمد حسینعلی خان ملتفی شد و جمعی از لشکر را به عدم تمکن گرفتند و بعد وصول این خبر نوابی توجه به کرمانشاهان
کرمانشاهان را از تصرف شده و جمعی از ایران عرصه دعا با لشکر گیلان شیراز موکب همایون روان خرج یافت بهطی شد
آوازه و صفت ایالات بصورت منتشر زیر و قرار یافته و اسباب خود را ریخته بجانب فرار گرفته حیقی خان جلا ارباغ و تنابع
قلعه را بحیطه تصرف در آورد و چون تسخیر کار را دو سجان نکرده میر محمد لطفعلی بود و قرار استماع این خبر از اسبیاده
همدان صرف نام عزیمت کرده و فرستاده که در کرمانشاهان بنای قلعه جدید که نتیجه ارجو امان را گرفته و کلید جوان
کار آمد ملازم و امور ولایت را نظم داده شهر و قلعه قدیم را خراب نمایند و نیز سابقه امر والا به نفاذ پیوسته بود
که حاکم بختیاری و ولایت خانواده ها نه عز بختیاری را که چند بیره در حوالی اصفهان سکنی دهد و در این اوقات که
آن طایفه موکب والا را در رو دیده بنگاه جا و مسکن تسخیر گشته از روی ناولد مواد آن خانوار را ناخرمان کرده شد
پس حکم والا صادر شد که بیز ارنفرات آن جماعت را که در معسکر نصرت اثر را کلا طرق فرار گرداین بوده اند از
اسب و یراق عاری و نیز از دو سوار که کوه ان خرمن بردار بودند شعبه به محمد خان حاکم جام سپرده که فرار
اضحد بتی ... عوض و ریشه از ... آن جماعت قتل محل ... بر ... نیز چون
طایفه در ... مدت ... بیفاق و ... لا ... قرارت و ... عارت بطور ... بوده بود ... از
تسخیر همدان برای ... آن طایفه جمعی ... و قلع و قمع آن طایفه بوجه ... آمده و در ... حرکت از ...
خوبی ذرز ... هم ... رکاب نصرت ... شده از ... که آن جماعت ... ق و
و تحمل ... از ... خودداری کردن ... نمی ... و در این ... و ... شد ... ال
قتل ... ان ... با ... کنید جمعی از ... یات ... فرار کردند ... که و چه
و عدم آن طایفه ... از ... راهی بود خارج از دایره ... رالکن ... از ... حرکت فرمود
قلعه و در کلیات می ... از ... آمده ... نام قاجار را با فوجی ...

و ارسلنا

٧٢ و ارسلنا علیهم الطوفان کرمانشاهان بعین و محتشم مزبور در حوالی اضطرابی و حیا گرفته بود اول فاخذهم الطوفان و هم ظالمون
در باره شان بوقوع پیوست نسق فرمان را بر خان بختیاری را روانه ساخته که سه چهار هزار نفر از جمع گندم انداخت ... حتی ...
و توابع صورت تصحیح داده ... اگر ... رسیده ... هرات ... بطور رسیده ... بجواب ... الدوله ...
خان ... تصمیم ... ولایت ... موکب ظفر آیت ... شده ... و ... امور ... نظم و
زینت ... خان ... ایالت ... و ... مرکب ... که از ... انجام ...
همدان و کرمانشاهان ... حاصل شده ... تسخیر ... بر ... از ... که گشت ... دو ... الثالث ...
نقل ... بنده ... اگر ... جانب ... گرفت ... که ... بر ...
عراق ... کرد ... که ... شهر محرم سنه ... از ... گر
همدان ... تسخیر ... از ... گشته ... ان ... نام ... چنین ... برادر محمود
که ... ولایت ... اولاد ... محمود ... دستگیر ... شده بود
بنظر اقدس رسیده خبر قتل اشرف را بر ... پا ... عرض ... که ... گرفته ... کار از
... جمعی ... هم ... بر ... عبور ... نهج
عرض ... اهل قلعه ... آن ... راه ... از ... جماعت ... از
هم ... لشکر ... مردم ... قلعه ... اقدس ... بر
راه ... مقصود ... اشرف ... قتل محمود از
... بود ... را ... اینجا ... جمعی ... تفنگ ... از
... قلعه ... اعمال ... گذشت و ابراهیم ... خود را ... نموده ابراهیم ... تفنگ
و از ... کرده ... در سیاهی ظلمت بیرون ... که ... اتفاق ... نزول ...
بر ... اتفاق افتاده بود ... گشته ... شمشیر زده ... ابراهیم ... او
برادر ... تفنگ ... کشته ... قلعه ... اشرف ... خنجر ... کشیده ... جانب ابراهیم دو
ابراهیم ... تفنگ ... نموده ... که ... گشته بود ... حواله ... از

۷۳ ایشان اراده کرد از بنی عم عالی نسبی نهاشت کرمان خاقان مغفور را همراه گرفته قصد مازندران نموده و ملا محمد حسین
جواب عزم نقض شیخان نکو جواد و شکر لاران که شاهزاده کان مکرمه را روانه نمایند بجای او نزد برادر خود روانه است
و بنزار و قاسم خانهم در دکهان موقف موکب همایون در تبریز قریب بهزار تفنگ افغانه درجه بیست قرار کرده بست لار رفته
فرمان استمالت از موقف جلال شاهی مرقوم و صادر شده بود که از روی طغیان وارد در باره عرفستی توغم
انجانب حکم مبارک ارادت آور کرده از بلاد ابیورد و مرو و اصفهان خرج بالاف در هر عبادت می شید
ساحل نظاسته در آن دلهای ضعیفان گشته مال ثبتی را غارت می کردند بعضی ممر رسید از لار و مروج
گذشته در حوالی ملات بختیاری به بر محمد خان حاکم جام که محصل انجا بود در خورد و چون فرمان بطلوع
که خود را بخت رسیده بود و تمیز و توقیف بازوی اشتیاق بیگانه است در بیت دست شد بر محمد خان سوق آن جمعی گشته
الطاف تنها بکلامی گذشته خود را بمعرفت درجه رسیده بود چون جلال آن جمعی رفته برکنار درجه تبلیغ نشده
دران وقت که این خبر بموقف حضرت اعلا رسید باز که جمعی را بمحاذات مامور قلع و قمع گمگو در
میشد در تصرف اعلام دمی و اداره و دم در تبریز نامور قریب درجه که صفاخانه قشلاق کرد اردو به اجابت
کم تیمور شاه حاکم دانی و عمر خان شاهسون حاکم کرکی تفنگچی با ان جمعیت در تبریز ساو بآب که حاکمی دم و اغم
واقع است نجمعیت عظمی عقد منقد نایب نازل ان جمعیت انتقال دارند نمو کا نکار رسیده در غرق ادن
مکان گذشته طرف عراق نزول بوده و دلیران خونخوار از انجا روانه و از نخلی کرده از آنجا طور و زوده
مسعود یکی از وحده عرب نزول اورده که آرام گاه تیمور شاه و عسکر رومیه بوده واقع شده از طرف رومیه بر از
وصول لشکر منصور مطلع گشته به ترتیب الوف و الویه صفوف پرداختند و شهوار یمین آمده چند دفعه مکلوکی اقامت
همین که ازان صفت از خطر ظفر گذشته که سپاه مغول از خیمه ایشان در آمده پای ثبات و قرار از جا در ربوده
... عطف عنان بیجانب مراجعه کردند دلیران ظفر نشان نیز از خیمه ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان
قتل در جای از معرض ایشان زنده دستگیر گشتند و نجانه و اسباب رومیه بدست آمده و ولایت دم و قلاع
و کوی و مراغه و ده خارقان منمه ممالک محروسه گردید از در دیگر نیز دا غرق بعسکر و الله مر رسته عسکر منصور
سر زنده خرمه را از نظر انور گذرانیده مشمول عطایا گشتند و قرار رفتن بزرگتر اعظم محرم از ری دان

۷۴ کرد موقوف رسید که جمعی از عسکر روسیه از کرد که تیمور شاه بیده خان که قاف حیات درجه عم رفته بر سر قراول آمده اند گرگ طرف
قرض قرین عازم انجا گشته روسیه نجیب طغیان و نهانچه نواب جهان آن سوی قراعداغ گشته قراطی بکوچ کرد غلیه
ان قدر زود رسیه بود دانسته کوه مرغاب که در حوالی مرغاب واقع است از فتح قیر حضرت ظل اللهی بجانبها یونی
با جمعی از تفنگچیان و ران مکان گذشته وجود سپاه جرار و دلیران نیزه گذار تفنگ اکه بر راه ران کوه گیر بند از
بر اهر که قصد اقرب لیه فتح مسدود شده کرده سپاهی از فوج است که یکی از انها تبریز و یکی در فرنج بیستر نمایان بشد
پس الحضرت جمعی از دلاوران که از ان رفاقت فوج تیقن وجود با بقیه دلاوران و تفنگچیان پیاده متوجه فوج حجر
مقدمان کمال فراولان به خبر بیدار که داول از عطف شاهی حاکم تبریز و تفنگچی که قاقی تیمور شاه و عبد ترشابی ارسا
در هوای نسب از تیمور خرج گرز نیه از زاده صوفیان عازم فرار نمود که ختم از بقیه عسکر روسی است که قریب هزار
کس در تبریز جمعیت ودسته اند فرار در آن پیش نیش تبریز خود گرفته مهر و مهر و لاد وراز که دستاد او دکار دان سمی بود
لیکن غضب و بیابان برق جولان خود را باین فوج گران رسیده جمعی از ایشان را عرضه شمشیر خونخوار نمودند
و لابکو در طی راه آمده بکشکش و جنگ طمع نجوی فوج قدم تیز کرده بود مدد شهر بان کرده نزدیک شده نقش لعب
جانبش بانجانب تمامی زنان و نسوان خود و اذربایجان که همراه و شنیده گذشته ازهم جانب خود را بدامنه کوه عجب
کرد در فرنجی تبریز واقع است کشیده دلیران ظفر قرین تیز طرف شتاق را احمد کرفته اکثر زنان نجف و ستان تبریز
بیش جا کرد نقاب نصب شنیدن از زد اکثر تجرد گشته دانی کوه مرسن را از تیغ الماس نام مثل کرده مشیده دوای شعولانی
که عدن ثابتی قروق از جمله نیابی بوده بهزار نفر زنده بایان جور بکار زاری بنک ظفر و غنایم موفوره اسباب
مجصور محرومی از ان گروه گروه گوی سرخوشی را پخوکان دست اسیدان میدان بادلی بدست تفنگی سرور گردند
سپاهیان ظفر نشان جهان کیر تیغ درخشان شمشیر درع علاف و از معرکه شهر نهرک مصنف کرد در سپیلان در ان
نواحی واقع است ارام گاه موکب نصرت نشان گشته زرجی از رحل هیبت دلاوری جهان گیران جهان سخ آورد
از ارد صالح خیمه بیکار ما معتمدان سپردند که در شهر تبریز با بطلوع بیتان جلکه تنه جمع ایشان و لیای ثابتی رسیده بگذرند
که ارمود خیمه بکیانه شیاطا دفطرت در از بنیل عاطفت آن واقع شوند لیس روزه بلکه است ماه محرم بود بر ان ابی
جای کن ساحت تبریز از رخت گشته و از ثبوت اقبال انکه زنده بیت شاهی که از ورات غلامانه حاکم شر شده بود

۷۵ درانجا بوده با فوجی بحفاظت سلطنت شب عازم تبریز گشته و در همان شب چند نفر برای ابلاغ این خبر شتر زده به تبریز فرستاده
چون تبریزیان عیب لیس روسیه را خود نکرده بودند و مردم با طوایف سپاهیان مخلوط بودند و بعضی تبریزی از اردوی شنیده بود
لشکریان ثانی را قصور مردم تبریز کرده متعرض شدند تبریزیان باز هم از شهر فرار در رستم بیک را از این واقعه خبردار
یعنی که شب با رکاب گریخته بود که حضرت قرین در خارج شهر بود و جا رو داورا یعنی که وقت گرفته بود تخت خود بود
ها لنگ را آورده و داد گرفته وارد روسیه آنچه شبان و تبریزیان بودند علاوه جات تحشی بوردجان گشته از جهت انقراض
مرد و رو بقیه امیرزاده حسینی از خانه ها مورش نمودار ان جا قربه ی کوه و قرار رخ از دو دهان این فرار نکرد
در ری ربات روسیه بوقت آمده بود دوانده مردمان شدند با ابراهیم پاشای وزیر اعظم ترابط گرفته وارد مملکت
خلکار ارض صلح و صلاح فرستادند و تعارف خبر فتح سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان برادر او
پاشای وزیر اعظم توسط ... ...
سرعسکر و عبدالرحمن پاشا بوده نامی قرار داده صلح و دو کاکین در جهات ... ولایت ... عثمانیه
اردوی دولت قرار ... ماهیانه ... قیصری ...
سابق گرفته ... سنیهای ... گرفته ... سرحد ...
بطرف ولایت ... سلطان احمد خان و ابراهیم پاشا وزیر اعظم ... آوازه ...
ملک العلی بقبول مصالحه ... ولایت گشته ... ولایت ...
تیغ ... قطع ... دولت ... ولایت ...
از ... قبول این ...
جوار ... سنة ... الامم ...
و ...
دولت ...
آن صد و ... ابراهیم ... وزیر اعظم ... دولت ...
سابق ... ولایت ... قیصری ...

۷۶ در شوال همان سال ... علم ... پادشاه و وزیر اعظم ... برای ...
...
یکی ... وزیر اعظم ...
...
و در ... سلطان احمد ... سلطان محمود خان ...
در شهر تبریز ...
و ... ایروان ...
سه ... دو ... ۱۱۴۰ ... هرات ...
در ... هرات ... ابراهیم ...
...
...
...
...
...
...
...
...
سوال ... هرات ... ۱۱۴۲ ...
...
...
...
و ... ابراهیم ...

و از این خبر حضرت ظل اللهی به صورت احکام نادی قضا و قدر بخصوص صباحی شیبانی نوی ... دیده و شنیده و از این اخبار بخبر بوده
یقین رسیده که آن فرقه ضلالت شعار در وقت صلح و جنگ تقلب خواهند کرد از آن جمله تقصیر نموده ... از خود و مسعود را از رو
نصرت نشان روز غره آن دارالایمان جری که بنوکر ... خان قاجاری را برای جمع آوردن سه چهار هزار نفر تفنگچی نواحی
همراه داده و ... و مسعود را ... که در این ضرورت بعسکر ابراهیم خان چون ... ابراهیم خان ... از ... در قراین ... کرم علی
و از خود ... به سر نهند بتعجیل ... کرده برادر و دشمن ... از ... که گذشته از این رضا اعراض ... تا بعد تأتی و تعلل حاجی
بانجام ... ترقی فنون ... برسد و ... بزرگان ... آغاز ... ساز کرده ابراهیم خان ... از غرور ... کرد
یازده روز ... بوراز ... داده ... کرد تا ... در ... گذشته ... سعود ... تفنگچی
جلال ... از جنگ سپاه تأییدات ... نمایند ... العلام ... از روی حرم و سپاه ... خود
داری ... و ... تبریز ... از ... کرده ... را ... گروه ... در ... بر ... اسم ... نشان
وصول آن ... جواب ... تبریز ... تفنگچی ... وارد ... از ... روز ماه ... از اوج ...
نظر ظل اللهی ... ابراهیم ... علی ... نیست ... کلام ... نظر ... باش
و ... از ... الدولت ... جنگ ... تبریز ... طبع ... منصور ... از ... از فرار ...
ساختند ... کوه ... راه ... از ... در ... در ... کرد ...
تفنگچی ... داده ... خود ... گذشته ... از ... آن ... جنگ ... اراده ... داده و ...
ابراهیم خان با چند نفر ... بود که ... از ... تفنگچی ... کم کرده بودند
حرکت ... اردو ... تبریز ... از کف ... خود داری کرده ... شهرستان ...
میکنند در آن روز ... بسیاری ... جمعی از ... بجروح خود ... ماه ...
جمله ... خود ... خوش ... تمامی ... ده خانه ... آمده ... ابراهیم خان
به شهر ... غره ... در بیستم ماه محرم سنه ۱۲۳۲ ... در ... شهر ...
... آن ... ابراهیم خان ... از ... عرض ... شاهزاده ... این ... بر ...
معروض ... عراق و آذربایجان ... از آن ... حضرت

ملک

از ... تا ...

ملک ... محمد ... که ... بود ... دو ... ظل اللهی
... بود ... ابراهیم ... سیصد ... نموده ... ایالت ... ابراهیم
اعلام نموده که ... داری ... داده ... در ... قرار ... داده که ... گردد
با ... آن حضرت ... سپاه ... از ... کشته ... جنگ ... امیر ... نمودی
یک ... در ... سپاه ... تبریز ... در ... مراد ...
هر ... تبریز ... سفر ... نمودند ... از ... تبریز ... شکست
هزار نفر ... کاری ... ایالت ... حکومت ... از ... ... تفویض
و سفر ... نمودند که ... تبریز ... که ... سفر ... خود
از ... فارس و عراق و آذربایجان ... داده و ... در ممالک ... داد ... از ...
هزار ... در ... شدند ... بود ... سپاه ... حضرت ... شنیدند ... و کرمان
به ... که ... حضرت ... طایفه ... از ... دیگر ... در ... از ... کرده
بودند ... دادند ... هزار ... دیگر ...
و اکراد ... و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند که ... در ممالک ... نمایند
و ... شدند ... از ... فرمان ... لشکر ... سپاه
از ... در ... آذربایجان ... نمایند ... ایالت ... کرده
... شد ... از ... کشته ... ابراهیم خان ...
... که ... آن ... از ... دیگر ... دشمنی ... آورده
... آن ... آورده ... بود ... شد ... از ...
ماه ... در ... دیگر ... جنبش ... در ...
از ... کرده ... حضرت ... این خبر ...
ایلغار کرده ... ماه ... قزوین ... عراق و ... مختلفه ... رجوع کرده

از ... بنا ... در ... از ... ایالت ...
... عراق ... در ...

۱۲ قشون ماه وجهان نسب ... بر آرای این بنده نام از غرجستان
انصراف یافته ... شهر ... سپه ... سرداری لطف ... مظفری وارد
شکست

وران بکهان از جانب الله یار خان نعمان که در ارض اقدس بود عریضه
مشعر بر التماس عفو تقصیر ابراهیم خان به دربار مرحمت نشان رسیده
وجواب او بدین نهج از کمین عزت اصدار یافت **شرح فرمانی که به الله یار**
خان نعمان در باب عفو تقصیر ابراهیم خان قلمی گردید الله یار علیجاه الله یار
خان بداند شرحی که در خصوص اخوی ابراهیم خان ... عرض نموده بود که چنین ... را
از ... خود شرمنده واز وقوع ... که از قضای آسمانی بوده شکسته
دل گشته وسر افکنده است من بعد بر زبان قلم ... واز ... محبت
روز کی خوش که اسباب غیرت وحمیت رابیشتر از آن عذاب ... واگذاریم
برای ... محفوظ ومستور نخواهد بود که ... نام ... در معارک جنگ
کشش وکوشش بقدر امکان در کار است اما بعد از آنکه چهره فتح ... بعد از پس
پرده غیب جلوه ظهور بخشد موجب ملامت نطایفه که با قبض وبسط ... معنی
کاری واز تقدیرات الهی اختیاری ندارند نخواهد بود زیرا که بمضمون صدق
مقرون کریمه وما النصر الا من عند الله ابواب فتح وظفر منوط بتائید حضرت واهب
است نه بزور بازو بعضی با وصف ... که یکی ... از غیرت بهره ور بند
چیره ... انداخته ... اما بطعنه ... خط ... واز
تن ... وتیغ تیز دشمن ... گردن ... واز ... خامه عطای
جلد و برادر ... تند را ... تر از سیف قاتل در روی
ترش را تلخ تر از زهر هلاهل میداشتند **نظم** ... زخم ... نام کنند

فرمان ... ورود ... صدق ... که ... ورود
... ترکمانیه ... حضرت ظل اللهی ... نموده واین ... خود اورا
معمور ... آورده ... آورده ... ... زند

معسکر ... ترکمان ... دار شاه ... حضرت ... گرفتند ودر ... خبر رسید که ابراهیم خان
پاشای ... از جانب سلطان احمد پادشاه والاجاه روم برسم سفارت ... دارالدوله گردیده که ...
ارسی ... خبر ... کدام است ... تقریب ... اعلیحضرت ظل اللهی ...
دارای ... قرار ... وعزم ... کرد ...
مازندرانی ... از ... فراز ...
او روی ... وسته روز از ... را
... ترکمانیه ... نفر
... ترکمانیه ... که در محال کرایلی ... میدان ...
... ترکمان ... نفر ...
نشان ... جانب ... ظفر ... ثم
ربیع الاول ... میدان ... که ... ترکمان ...
... نموده ... ظفر
... ترکمان ... محکوم ... ورود ...
... ترکمانیه ... اتکا ...
... ترکمان ... مراد ... وسیمبار
... اردو ... ترکمان ...
... دوستعلی ... ترکمانیه ... نموده
... ربیع الثانی ... ترکمان ... روانه ...
... ترکمان ... تقصیر ... نمودند
مسئول آن طایفه ... قبول ... روانه ...
... ظفر ... خود ... نموده ...
... حضرت ظل اللهی ...

اتفاق

مغرب محرم ان ترکمان از دشاه و طهاب و شاه و نه که بعم عیان حضرتش رضا گشته شد و در نجا خبر رسید که ابراهیم خان ٧٩

پاشا معمر آقا نمی از از جانب سلطان احمد پادشاه و الاجاه روم برسم سفارت تحف و الهدایا روانه کرده و شعور نیکو ان

٨١ کاوش کری حرف انفعالیت از صدد در چنین امر دوام الهیوه در شکنجه حجابت

آثار قید ملامت بعد ما برحیات راجح می شمارند چنانچه اظهرمن الشمس

است که سپهدار زرین لوای مهر بعد از آنکه از معرکه سپهر با تیغ کشیده در دهر

میکذارد از رنگ زردی برنین فرو میرود و هر وقت که رایات جهانگشای

از مرکز نقطه نصف النهار منحرف میسازد و از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را

قرین زوال می بیند هر چند که بنا بر مقتضای کره ملامت برق راتبه وارد

کرچه از دشمن شکست یافته و نمیتوان گفت که چرا شمع تب اینهمه سرزنش

روا ساخته از تیغ تیز رو تافته و لیکن سخن در اینست که با وصف اینکه

از جانب ما در باب جنگ در برو ممنوع و از اوج سای خواطر الهام عظام

خطاب یا ابراهیم اعرض عن هذا در اسمع شده مارا برخلاف مامول

اینگونه تجهیل و فضول گشته بایستی برهمونی عقل طریق مصلحت پوید و

راه رضای خاطر ما را بر حق الهلاک ارشاد جوید درین صورت که سالک طریق

الامر و تابع مدلول آیه کریمه و هدیناه النجدین گشته طعن و توبیخ را

دشایسته ر نجش و از اربیا شتعال چون انفعالی در مقامات شفاعت

درآمده بود حسب المسئول انفعالیجاه هیند فقه نجات قلم الزاز رده او کونا

و بیمان توبیخات سابقه او را داتقیه ساختیم

مسئول ان طایفه قرین قبول و فرمان همایون بهم شده که خانه داری بهره حال ارسنتقرف روانه خراسان ساخته

پس عساکر ظفر توامان از فوج فوج مرخص که روانه دیار و اوطان خود گشته در بیستم دلو بعزم سفر هرات دارالامان

خاطر باشند و در بیان ورود و کوکبه سمو معهد همایون حضرت ظل اللهی از هرات بهمیان بزرگ نیز مراحل را بان

٨٠ غنایت و ماده جهان باب بسم الامر کثیری بیوند مرد و در اورامها و نور تمتع بان که صعد ا انجم چهار بسم آرای این غند با مر ا ز غرفه غیب

انصراف یافته از در روزه اوقی قدم شهر بند نیع حصار سپهر گذشت که گر جمرو مک سردری لطیف بهرای و غضفری دارد

از خیف مراکشته و عمارات عجب حرمت چهار باغ ماند و در قالب عنصری قرار گرفته و چون در آن اوقات حادثه کلشب

بر دو یار دلها ر و داده ماتم زدگان خویش را از تار سینه اش مضراب غمش چنگ تن و از جور زمان در کوش تر زهی تنگ و خوشی

انگیز بود ند و طاقتهای دل را از زخم ها سینه چو سیر کرده از لاله های داغ طرح چراغان ریخته در ای نقاره

از درد جگر آتش بار بهار بر انگیخته بودند صدای کوس و نقاره را لکه آن سرد برده وار آئین عزت برداشته در روز ورود اهل شهر را

از دو زمین نقاره شادیانه و چراغان ممنوع شده ساعات قوارح رعد او را در به جهان کرد فطنه و رود ابر سیع و بهرشت

و شمن سیاه پیدایند و قمر از سر زور که کمرکشان از زنج راه و راه کارهای قی کرانی شدند نخست بموجب فقره سه و الالات که از طرف فارس

و عراق دارد با یکمان الطرف مرخان فرستاده بود و سوار خود همی از جوانان بی تابان را در رسم ملازمت منتخب ساخته و داریان

فرانش و بهانه و گوران قربت آمده بر قسم رای تعلیم فنون سپاهیگری برانیان کماشته با هنگی کهر ک سر ست و خشم جوهان با طوره

دلاور در و رزه بازی و مردم تیر کذارد و دیده خاقان دلیران با کمان سینه و تیر دلدوز در تکاپو ز قلب شکن فقاع انداز کشته و

٢ و شوق تعلیم پرداخته در اندک روزی هر یکی در فن خویش رستم پیل و در فنون جلادی فرزند رشید ذال زرع و جلادت پیل شده نرم

اگر از که رضا روی دستی در سیاه مثیمة ساختن جنگ رز آب پیما توان کردن و چون سفر هرات در نظر اقدس تصمیم ذات الهی

اعمال را که اینها زمان که دارالحق اقدس جهان و نوار طراز قرانی جمع ای میبود مستدعی آن شد که رفته در ماروچاق توقف

و مشغول دلالت لاغر بوده با رور سرراه و هرات و در اکستری پرداز در لمعدا او را با نقود و ذخیره و خلاع فاخره مجمع و مرصع

و عطایای خواص عزامتصاص داده و مرخص ورادانه ماروچاق شدند و سابقا مرقوم کلک بیان شده که آن تنبیه پایان کوکلان

و قرانح را بر آمده الطاهر رابا و قصد کرده که در سنه نزدیک پر قیمه مال اوردند و در شیعه متصل سکنی و بهر حوزا فرانج

ام بهجری قطر رسیده چنانچه بهر دولالماهار شده در قوق شهر ا بار و بر بهانه بنفر هرات آمده و در کسوت ترغیب فطرتر

فرمان بیشتر و در حضرتش در روزد هم جمادی الاخرا با قطیعات از خوانین و بیشتای بقوم ثبیه الطایفه روانه و تقاران ورود اوکلکمه

تجنس نیز کمانیه نزد بنتال قانی واداد کشته حضرت ظل اللهی عطف عنان با رض اقدس فرمودند و ان جماعت را انوار

معهود را بارض اقدس آورده سکنی داده و مخلد کشتند و همچنین از جوانان سپاهی اهل مرو پیرو در بعزم هرات جا سر زند

در بیان ارجمندی مرزا ... چون رنجی که در گذشته حضرت شاه و طلب در بهشت ...

نا طلب بکام خواهر خود را ... و بعد ازین ... فرزند ... شاهزاده اعظم ...

در وقتی که گرگ ... تحویل نمود از خام ... نامه ... تمامی ... احکام ... در آن جشن ...

و عطای خیام ... در زمان ... نظم ... جشن ... کرده ... گلزار ... رنگ ... ضایع ...

در مقام ... عمارات چهار باغ را ... هشت بهشت ... آئین بندی

و طرح چراغان رنگ رنگ ... جشن ... دهم رجب ... جشن ... آراسته ...

فرح بخشی ... عروس ... خانه ... برای جنگ ... مجلس ...

با هزاران ... سپاه و امیران بارگاه ... در بارگاه ...

... خانه ... آراسته خلاع ... شاخ ...

... کردند ... بساط ... آراسته ... جشن ...

... جشن ... عموم خلایق ... انواع ...

... مشهور ... ماه ...

آن عمارت ... وجود ... رنگ ... آفتاب ... کار ...

بجانب ... مکلف ... حضرت ... سایه ... حضرت ...

ظل الله ... کرده ... سرور ...

جشن ... ابراهیم خان ... حسب الحکم ...

جمعیت ... بجهت ... حضرت ...

از کسی ... ماه شعبان ...

در سه روز طی کرده ... رسید ...

گشته ... ابراهیم خان ...

به همه ... بخشید ...

در بیان ... (red) ... طالع ... آیات ...

آذربایجان ... هرات ... دولت ... صفویه ... بسته ...

در وقت ... رنگ ... عدالت ... دلهای ... روز ...

چنین فرستاد ... بر آید ... کرده ... ابدال ...

گشاده ... تیغ ... فولاد ... الحمد ... منافع ...

و تصور ... عالم ... عدالت ... کشیده ...

... محمود ... احکام ... چنین ... خود ...

استدعای رخصت اولاد ... محمود ... سلطان ...

بود که ... کرده ... استعمال ... قبول ... برای ...

گرد ... تعلیم ... کرده ... حصول ... چنین ...

... صفویه ... رجب ... جعفرخان ... روانه درگاه ...

... جنگ و صلاح ... این نوع ...

بابت ... ابراهیم ... جعفر ...

ابدالی هرات فرستاد حضرت ظل اللهی ... جعفر ...

عرض ... روانه ... اصفهان کرده ...

(red) ... درج ...

ماه ... سال ... اعظم ... بهار ...

گل ... باغ ... رسیده ...

نسیم ... اطراف ... لاله ...

گلشن ... سبزه ... جنگ ...

رزم در بر کرده ... کلاه خود بر سر ... جلوس ...

در ... حرکت ... (margin note)

[illegible] دليران آراسته [illegible] [illegible]

سرخ و سفيد [illegible] دشمن [illegible] خورشيد [illegible]

[illegible] كرده دليران كه [illegible] چون دهان [illegible]

[illegible] كه [illegible]

[illegible] دهان [illegible]

[illegible] موافق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] برج [illegible] هاى [illegible]

جبل [illegible] كرده [illegible] دل كه زهره شير فلك در

در برج [illegible] كه در آن زمان [illegible]

[illegible] برج [illegible] دليران [illegible]

از [illegible] تيغ [illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۸۷ و لشکر راه نورد طریق فرار و ضلالت گشته توپخانه و نقاره خانه شاهی را ضبط آورده دو توپ هم از دور انداختند

حضرت امروز شکوه گرفته و خود گذشته هر روز دلیران لوعید و عدم الهی نمره کرده با صدمه [illegible] و خواص ایلم [illegible]

و لرزه بر ادبار و پای عزیمت بجادل اطراف تزلزل شده و عقب لشکر هر دو سپه هزار کس نفقه [illegible] بجای احوال

بجهت [illegible] در آورده و آن محاصره هر روزه از قلعه آمده بشت بحصار آغاز رستم [illegible] کرده و از [illegible]

سهمگین بجد تنگ جانی بر دلیران و روی گشت سر [illegible] می خورد روزی می گذشت که [illegible] دلیران

چون خطوط [illegible] بر آتش گاه می کرد [illegible] که صولت [illegible] و آن مانند [illegible]

رای القول بادت نجم خوشی بر کشتی [illegible] وقایع سنه [illegible] بحکم الهی [illegible] سابق از [illegible]

روانه [illegible] شده بود در منزل [illegible] از اهل قبه با [illegible] حرام آورده بار روی [illegible]

و بر [illegible] مردی از منزل [illegible] هزار نفر [illegible] گرفته [illegible] مامور گشته فرار [illegible]

با مصطفی نام ابو الحاکم [illegible] جنگ کرده حاکم [illegible] از افاغنه [illegible] آورد [illegible]

والا و قلعه جات [illegible] و کرده [illegible] آورده و چون [illegible] بود که [illegible]

[illegible] جنود منصور بود در [illegible] شهر شوال ده هزار نفر [illegible] حضرت [illegible] کارها

رزم دیده [illegible] دار [illegible] مامور [illegible] چون آب [illegible] از

سمت [illegible] جان [illegible] بر جا [illegible] ملال گشته [illegible]

[illegible] از روی [illegible] کرده [illegible] دیده اتفاق کرده [illegible] دیده [illegible]

لشکر ظفر اثر کرده دلیرانه از قلعه آمده پشت [illegible] آباد [illegible] داده جنگ [illegible]

حضرت ظل اللهی که مشتاق چنین روزی بود [illegible] الطاف الهی آراسته [illegible]

و جای [illegible] گشته [illegible] بتوپ [illegible] اتفاق [illegible]

مشغول جنگ [illegible] ظفر [illegible] در [illegible] دلیران [illegible]

و [illegible] جنگ [illegible] گشته [illegible] کرده [illegible] بود [illegible]

[illegible] که [illegible] نقیب [illegible] از دم [illegible] عصار [illegible]

[illegible]

۸۸ [illegible] و از [illegible] ملک [illegible] الدعا [illegible] چون [illegible]

[illegible] از طرف [illegible] را [illegible] کرده [illegible] کرده [illegible] زمان [illegible]

افغان [illegible] در کردن [illegible] دلیری [illegible]

[illegible] سر [illegible] آب [illegible] گردن [illegible]

و [illegible] آب [illegible] سپه [illegible] از [illegible] آب [illegible]

[illegible] داده [illegible] مظفر [illegible] منزل [illegible]

[illegible] اسلام [illegible] گرفتاران [illegible] ممالک ایران [illegible] افغان [illegible]

جمعی از [illegible] حضرت [illegible] آن [illegible]

[illegible] کرده [illegible] کار [illegible]

[illegible] ره [illegible] جنگ [illegible] حصار [illegible]

[illegible] مخالف [illegible] کرده [illegible] رود [illegible]

[illegible] کرده [illegible] جنگ [illegible] اخری [illegible]

[illegible] گشته [illegible] کرده [illegible]

داد [illegible] از اطراف [illegible] بود [illegible] ایران [illegible] لشکر [illegible]

خندق [illegible] داده [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] شاه [illegible] قبه [illegible] عسکر [illegible]

[illegible] گشت [illegible] روز [illegible]

[illegible] کرده بود [illegible] جانب [illegible] حکم [illegible]

[illegible] مبارک [illegible]

[illegible] مبارک [illegible] آمده [illegible] نشست [illegible]

[illegible] الهی [illegible] اقبال [illegible] ظل الله [illegible]

٨٩ ورود نایب قرتوده‌ای افغان در تعاقب سالار مرد
چون توپخانه و قورخانه ملک بیان شد سمت عبره‌اورت که عبارت از
سنگر نقره نبشته معروف در این جانب جنوب شهر که پل ملان نام معروف خیام ملک و خیمه‌خانه طرف
شهر خطا بود و لعنادر چهارم ذیحجه فوجی از لشکر ظفر اثر را با توپخانه و علمداری شایان مأمور رخ کردار آب هیرود عبور
و در محاذات کل گرفتند در جانب شرقی شهر برای توقف‌گاه [illegible] راه عبور و مرور را برایشان مسدود ساختند و دیگر
مأمورین عازم تسخیر آن بود چون حضرت ظل اللهی را استقرار جلال [illegible] که غرض از سنگر نقره متوجه شهر گشتند با افغان
به سمت ترقیه تواند پرداخت و مأمورین از روی اطمینان خاطر در مکان تقرر برج و سنگر از برای خود توانستند ساخت
مع هذا سیال افاغنه [illegible] اندر علاقه در آمده بر راه برایشان گرفته جنگ در پیوست دلیران پیشه و دیگر
سرکردگان [illegible] طرح بقدم توکل [illegible] اقدام کرده [illegible] رنگ جنبش داده سرور [illegible] آورده
و [illegible] چون محل توقف [illegible] از ظهور [illegible] آن مکان [illegible]
شهر و نخجه با جمعی از خواص عزیمت [illegible] کرده در روز دیگر [illegible] لشکر نجوم اثر [illegible] عزم کوچ و [illegible]
زرین کلاه [illegible] فوج از لشکر [illegible] آغاز ظهور و خروج کرده از روی [illegible] حرکت داده [illegible]
قریه از ... تنگ [illegible] شهر گشتند لا غنه [illegible] از [illegible] در سر راه بر [illegible] گرد [illegible] جمعی از
[illegible] در آمده که تا [illegible] بحکم والا بر [illegible] که چه نه شهر [illegible] نموده جمعی را [illegible]
و جمعی را زنده [illegible] را [illegible] خشتی و [illegible] بسیار بدست آورده و [illegible] بقطع در
در کمال [illegible] و [illegible] آمده [illegible] عنان [illegible] ظفر کرده [illegible]
ارود مهیم سالار در شانزدهم شهر ذیحجه [illegible] از [illegible] تعاقب [illegible]
و مأمورین [illegible] آن [illegible] و جمعی از [illegible] که در آن [illegible] شرارت بود
عرض [illegible] بار [illegible] غیر محصور [illegible] سرکردگان [illegible] خلاع خورشید [illegible]
انواع [illegible] و در آن اوان [illegible] مروی که [illegible] هم
نزد عبدالله خان حاکم [illegible] رفته بود [illegible] از آن طرف [illegible] گشته [illegible]
عبدالله خان [illegible] رسانیده [red: [illegible]] اگرچه عبدالله خان [illegible] خطاب [illegible]

٩٠
انه عبدالله اتانی الکتاب واب کشفه انراما ج نارک مبادات ساخته بدایکه سفر [illegible] در خلال [illegible]
او و ضابطه خان عبدالله حاکم سند [illegible] واقع شده در آغاز [illegible] تخلیه [illegible] عبدالله خان خوانده [illegible]
چون دیده [illegible] این قضیه در آمد [illegible] که چون بر [illegible] شنید [illegible] عبدالله خان
عریضه بر [illegible] نوشته مصحوب [illegible] فرمان [illegible] بموجب آن
ابر محبت که ولد بزرگ عبدالله خان [illegible] و تفقدات [illegible] امید وار ساختند [red: دربیان مقدمات فراه]
[red: وکیفیت محصور آن] بخجسته بقا [illegible] محمد سلطان [illegible] از لشکر نقره [illegible] توابع فراه مأمور شده بود بعد از
قتل مصطفی [illegible] و ضبط قلعه [illegible] در [illegible] توقف داشت تا امام ویردی [illegible] دارالامان کرمان با
سیستان [illegible] کرمان و سیستان با تفاق محمد سلطان [illegible] و تسخیر فراه مأمور [illegible] شد که ظهیرالدوله ابراهیم خان
با قشون سرحدات خراسان از راه طبس عازم فراه گشته بعد از ورود او تمامی سرکردگان حسب الصلاح به تقدیم این خدمت اقدام
نمایند در حین آمدن امام ویردی بیگ جمعی از قشون او بموجب فرمان اقدس [illegible] تاخت [illegible] عزم [illegible] و توابع
شده [illegible] گشته و مأمورین [illegible] مستولی و اهل [illegible] قتل و غارت [illegible] جمعی از افاغنه
از جانب [illegible] که [illegible] حاکم [illegible] بود بعد [illegible] شکار
کشته شد و مأمورین با اسیر و غنیمت [illegible] شدند به امام ویردی بیگ [illegible] تاخت [illegible] فراه [illegible]
[illegible] ورود ابراهیم خان [illegible] طبس [illegible] ابراهیم خان [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] عزم [illegible] معطوف ساختند [red: توضیح اجمال] آنکه در حین توقف موکب همایون در ارض
[illegible] لازم گشته در این اوان [illegible] انجام [illegible]
ساختند بعد از ورود [illegible] اسفراین [illegible] شرارت [illegible]
[illegible] غارت [illegible] ابراهیم خان [illegible] مأمور [illegible]
[illegible] گشته فرمان والا [illegible] که امام ویردی بیگ
تا ورود سرکردگان [illegible] نکرده [illegible] امام ویردی بیگ [illegible]
سرکردگان [illegible] در ۲۹ شهر ذیحجه [illegible] فراه [illegible]

مسافت دارد لشکر که نزول بود در دو روز در دو شب این لشکر ده نو علیمردان برادر ذوالفقار خان ابدالی که در فراه بود
با افاغنه فراه در حوالی شبلی کوه دو فراه رود در راه بر ایشان گرفته جمعی سلطان بر که فوج کرمان در معرکه مقتول شدند
و افاغنه چون کشته روز دوم و سیم همین معامله پیش آمده در آخر کار دلیر کرمان جدید و جلادت لشکر افغان بعون الهی شوند بودند
بر وقت جنگ سپیده ریحان دار دریافت قدم دست نقض پنجه زدن تاب نتوان افغان کشته شد زیاده فتح و لطف
با نصد نفر از ایشان قتیل و مجروح زنده دستگیر کرده بقیه بجانب قلعه فراه دار فرار نمودند اما ماموریت بسبب بود و هم
خود که لشکر را تعبیر دلیر بود و حرب غرض که معتبر کشته شد بود از نیابت کرمان و در کرد کی لشکر معزول و بر باقی
ارکرکان ودلادر بار داد تا فتح تعاقب بیکران مشغول گشته و بعد از دو روز در موکب والا بمنزل گماعه رودساین
اودیه قیصریه سعادت یاب تقبیل مجلس دربار سپهر بنیان شدند شیرازی ابرار کردی اسمعیل خان ولد ابراهیم خان هنا جلو با فوج ازدوی
افواج قاهره مامور بمحاصره فراه ابقاصر چند روز جمعی لشکر کردی سلطان فراچور لو بعزم دستبرد روانه قلعه شدند بود
ساخته مامورین شب داخل قلعه حرمان و در کمین کین نشسته هنگام سعید صبح جانان از در نعمه و در جلوه کری میدان
ظهور در برکشت افاغنه قلعه نیز بیا بر آن جمع قلیل چشم بخت بیا که بیباکانه از قلعه بجلادت بر انگیخته نزدم
جهان بهرام کین از کمین کین در آمده تیغ بر ایشان نهاده سر از تن ده پیش رو صاحب و در اغنام بشمار ریشت آوردند
روز پنجشنبه ۱۷ المحرم سنه ۱۱۴۴ از افاغنه باخبر ذوالفقار خان تجدید عهد که از نفر از جانب باقی همت در کوشش و کوشش
کوشیدند پس در رب مقاومت چشم بصیرت خود بسته با جمعیت تمام از رود خانه هرات رود عبور روباز اهل آغاز شور
کردند حضرت ظل اللهی از انتظار که بر از این فیض شهر و دشت ترتیب یافته بود بعبادت بهر امروزه مشغول نظاره
بودند که سپیده بانی دیده ادراک فتم آنجا ملکه قبل از آنکه قراولان خبر رسید بر مرکب فتح تعالی سوار و با افواج جنگخوار
عازم کارزار شدند فوجی از جانب شرقی بر ایشان تعیین دیگر با جمعی از پیش در برابر ظلایه به تاخته سر فرزنده موفور
از ایشان بدست آمده تتمه از فرط اضطراب جلو عنان تیغ نصرت نامه زنجیرادرات ششده ذوالفقار خان نیز در رود خانه
از آب غلطیده بهتر دیدی طالع بعد رفت اما اسب سوار در او باز زین در یراق بدست آمده و همچنین یکدفعه نیز چون یک
نیز ده از اسب بر بالکلات در هرات نایاب بعد در طلب ایشان فوجی از ظلایه یک نفر شناس پر تحصیل کمک بسمت کرخ رفته بودند
بحکم ولالا فوجی بتقیه ظلایه کمک گیر پرداخته شمشیر زهر آلوده بر تن ایشان خانیزی بر انگیخت و بهر روزه دست قضا

برین تیغ از پرویز تا چرخ تور چشم فلک بر چشم افسرده سر گشته تا یکجا نهان محاصره چهار ماه امتداد یافت سید الله
از جانب حسین غلجی با فوجی باعانت ابدالی آمده بود چون اکثر از لشکر بانش در بیجا با شمشیر تیغ فنا رفته بقیه از نقطه
قوت کشی جمع و عنان شدند در شب غره صفر از شهر در آمده روانه دار گرد دید در بیان تفویض ایالت
هرات با الله یار خان بحکم خدیو زمان افاغنه چون نیز دست و همای نیک را در دست دیده چند نفر از رؤسای
ابدالی نزد الله یار خان که در خدمت آنحضرت بود روانه کرده توسط شفاعت او مستدعی بنای کار هرات و تعهد
دادن خانوار جمعی از رؤسای ابدالی گشتند هر چند که عنقا رفیع پرواز همت آنحضرت جز در قله قاف تسخیر ممالک
دل پذیر نشیمن نمیکرد اما بر مصلحت وقت و مقتضای کار نظر بفقه یکجا طلا از روی نیک گیری را با در بنیاد معدلت
روانه نمودن فرستادگان ایشان چون ابراهیم خان نیز در آن روز از اردوی همایون روانه فراه گردید مظنون افاغنه آنکه
که حسین از قندهار باعانت ایشان می آید که باعث رفتن ابراهیم خان شده لهذا از قول خود نکول که پیغام دادند
که افاغنه بر این تحقیق این خبر کس روانه فراه کرده بعد از رسیدن خبر بمقتضای وقت عمل خود ایشان بخرکت مردم جنبانید
بایره غضب آنحضرت کردید فرمان والا صدور یافت که حق طعم این ارجاع الشمشیر تیز هست من بعد افاغنه از آمدن
ممنوع بعد در مخالفت و قلعه داری کوشیدند روز نیکه هنوز تیره در شب از انجم کواکب ننشسته از وحشی فرار در بخت
و آفتاب سر زد کوشش بعد از تیغ کشیده بر دامن چرخ نیلگون آویخت از تیغ دروازه هرات از هم بدروازه حید
نفر از سرکردگان ابدالی وارد اردوی معلی و مسعد انجام گشته الله یار خان با ایالت سرافراز و فرمان همایون را
زینت فرق افتخار رو هستا زینه ساخته با سرکردگان در ۱۸ ماه مذکور روانه هرات شدند بعد از آن سه روز
الله یار خان با سیصد نفر از نظام و دروازه رؤسای صاحب نام و اواره دار در اردو ظفر اثر و شکسته های
لدین معروض شکست نظر ساخت در طبق عرض انجاعت معروض شد ذوالفقار خان برادرش احمد خان رخص بعد
روانه فراه شده که اقامه کزین زاویه اعتزال کردند و الله یار خان با سرکردگان رخصت انصراف بقلعه یافت بعد روز دیگر
افاغنه قلعه بایوخان انقعاد از شهر عرض کردند که چهل هزار نفر از غلجی بمدد ابدالی فراه می آیند از موجب فرمان
اقدس مرخص شدند که اول بتنبیه غلجی بپردازند چنین انحراف و سخن دروغ داهی و غافل از فروغ دیدار در لذت
حیله وری بود پیغام دادند **نظم** اندر لرزه که بیطپیم شانه ریده راه خانه و نحو بر در آمده غلجی وابدالی هم

٩٥ بایکدیگر از بناها صوری و معنوی دارند شان باید باهم اتفاق که به پناه نصرت پناه در معرکه کین خواهانی نمایند
و آن وقت در مجادله بیرون حرکت بیند پس مقرر شد که دلیران باز مستعد چپاول گشته نهال نیزه و سنان را که در این چند روز
با شطار بهار سازکاری که در حدیقه ظفر خشک لب و تشنه کام مانده بود از جویبار خصم سیراب سازند الهیار خان
از شنیدن این خبر شگفته حال گشته بار دیگر نیاز بدرگاه خدیو دشمن نواز آمده چنین عهد نطاق یقه سوگند مانند اقسام ختنان
و سحاب بنیان عهد را بشکست عبد الغنی با بعضی از سرکردگان مامور بتوقف در ارض هرات بود و الهیار خان رخصت انصراف بشهر
یافت در هجدهم ربیع الاول بعضی از جانب سرکردگان بغرا رسید مبنی بر اینکه ذوالفقار خان بعد از ورود بسبزوار
باسیدال که از وقت فرار در آنجا توقف داشت افاغنه بغرا و سبزوار کوچ و اسباب روانه فراه ساخته چنین معنی از دلایل واضحه
نفاق بود یوسف سرکه بار دیگر با یکنفر چاپاران در بار روانه قلعه ساخته با اهالی آن قلعه و سایر سرکردگان تهدیدات وحشت
انگیز و پیغامات دهشت آمیز فرستاده اند و سرکردگان باز گشته خبر رسانیدند که افاغنه با الهیار خان علیخان ابدالی استیلا
گشته در مقام سرکشی ایستاده اند پس عبد الغنی را با چند نفر از سرکردگان که در اردوی همایون بودند حبس نظر ساختند تا بر کیفیت
کار ناکار از معرکه جدال مرکب بجز مانند سیاه و سپید چپاول افکنده یک قلم خط بطلان بر اوراق سازکاری کشیدند یوسف
مذبور چنین چهاره صرف در زندیه بود بحکم قتل او بر خادم بر وجه مصنوع مانده رخصت معاودت یافت در بیان [illegible]
و طغیان و محاربه با الهیار خان چون الهیار خان بسبب دارائی حصار حصانت حصار سخت و نجم فضیلت دیوار حصن در نفاق و [illegible]
پیمودکرده و سپید حقیقی در حبل المتین این دولت پاینده ارکان و برج و بروج و استحکام در بندها پرداخت در جنگ
ستیزه ریخت در ١٣ ربیع الاول فوجی از اردو کوشش نفاق پیشه در شب سیاه بسمت قلعه سعید فرستاد نیز طایفه ای از تیغ
تیز دلیران رنگ سرخ یافته مجدداً جمعی را باطراف بادغیس روان کرده شش پیاده ساخته بسرباز آمدند و همچنین
نوبت دیگر با جمعیت کامل شب از جوانان چشم زد نقل تا باخت بادغیس رفته در قرا الفوزه برده جمعی تعاقب نموده مامور دل کوه
و الا با فوج از پیش در جرار که هر یک در قبض روح ثانی عزرائیل بودند عازم محل موسوم بجبرئیل که مقر چپاول ایشان
بود گشته افاغنه نیز بهیئت مجموعی از قلعه بیرون آمده پیادگان ایشان از جانب کوه و سواره از پشت دیوار لت
[illegible] شب آغاز جنگ کرده شب تار و بیشتر ریزی گلوله چون روز قیامت و شهاب شعله تفنگ و زنبورک سطح زمین
نمونه چرخ نیلفام ساخته در شب خدیو فیروز روزگار در همانجا پنهان در کمینگاه بود بر روز رسانیدند صبحگاهان
بار

٩٦ بار الهیار خان آمده در بندگاه شیر نیزه سر دست جلادت گشوده پای فرار فشرده از ضرب دست دلیران سرکوب
تیغ یافته راه گریز سپردند و در آنجا بوصول رسید که ولاد درانم که مامور بتعاقب بودند برجوانان و از شعشعه آب سیف
لامع که بنصرت دلیران بر افغانستان قاطع بود از افاغنه سایه نشین دیوار عدم با شاه فنا همدوش شدند پس آنحضرت
عطف عنان بمستقر دولت فرمودند و تیز دلیران یکبار گنجوار سپاه و شیر ابر ریشه تیغ رویین تن چون خنجر
بیدرنگ رنگین و بارش زمین از جمله کشتگان سنگین شد و یکبار الهیار خان در سمت کوه از ره جنب
هرات رو با خود و دو برج قلعه بنگاه آخر عرصه کارزار گشته کوکبه والا با توپخانه بمقابله پرداخت از باغ عشقان
صفوف خصم با عزم تیز دست توپچیان آتشین دم بدم بر سینه و در لب آب دو سه از دهان زنبورک بانه تیش بر لب ابرسید
تفنگچیان قدر اندازی در بار از ربیع دست نقد جان در سرخ زخمهای کاری شیار از خزانه تفنگ بر یکدیگر میشمردند
و دلیران یکه تاز حرف هستی اعدا را از روزنامه جهان بنوک تیغ جانستان میزدند هنگام شام که صوت قلعه دار
سپهر یعنی مهر سیر سپهر گشت طلایه عازم مقام و منزل خویش گردیده و همچنین هر روزه مکرر آن کرسته
چشمان دیار قحط در راه تحصیل آذوقه از خوردن زخم سیف و سنان از جان سیر میگشتند و باد صف انگیز هر طرف که
از ازبین حصار رسید میگردید تیغ مغفر شگاف دلیران در سر زنش ایشان سرمو مضایقه نداشت و نیزه ها بجا دراه
کوتاهی در دل از ازار نمیکردند باز از شدت جوع و درد استها در آمده بر خوشه پروین دراز میکشیدند
و بر آرستی کاه کاه دگر سر کهکشان میبستند پیاله ها تهی میلیسیدند و بشوق شیر از طباشیر صبح چشم سفید میکردند
لقمه گلوله که از دهان توپ بر دهن حسرت بجان دل تنگ میکردند و در عوض ماکول نیش تیغ و سنان نوش جان
کرده زخمهای کاری میخوردند در روز شنبه نهم ربیع فیروز رسید که بیرون چهل نیزه سرمو و ضرب عرصه حضور شد و اسیر
و مال و غنیمت یافته از صدر و حریم حضرت آنحضرت گشت چون کوچ و متعلقان الهیار خان در ماروچاق
بودند حضرت ظل اللهی جمعی را بتسخیر بادغیس و مجاوره قلعه ماروچاق مامور ساخته مامورین قلعه را مسخر و
کوچ و کسان او را بدست آوردند در بیان جنگ بسمت کبوتر خان و وقوع فتح نمایان بتأیید حضرت ایزد منان
بعد ۲۱ شهر ربیع الثانی بعد آن که جمعی از افاغنه را هوای بلند پروازی بسر افتاده بسمت کبوتر خان بال پرواز گشودند
از حسن اتفاقات آن شب جمعی از شهبازان اوج دشمن شکار بقراولی آن سمت مامور گشته بودند طرفین

٩۵ مانند شیشه و مجروح پنبه و شر زنبلدی یکدیگر شده جمعی از انگروه بمجوع عدم توطن و بقیه بویرانه حصاری که در
نزدیکی قریه کرزان بود تحصن جست دلیران نیز باحاطه انمکان پرداختند هنگام طلیعه فجر که خسرو زرین قمر بر پا
برکاب شهپیز کام سپهر گذاشت قهرمان جهان از سر قهر و کین با دلاوران ظفرقرین متوجه انجا گشته الهیار خان نیز
از قلعه برآمده فوجی از تفنگچیان گزین را بمدد محصورین تعیین کرده نظافیه همه جا درش بمدد و ش رزم ساز و جب
کنان با دو لوله و فغان رو بانمکان اورده دریای لشکر فیروزی اثر که محیط انویرانه بود بتحریک عصار موج اعجاز
اعنی انگشت اشاره دلاهمه دل فانفلق البحر فکان کل فرق کالطود العظیم کوچه داده نظافیه و اهل حصار گشته
چهارم خمیه پوشیده پس انحضرت بولاوان خونخوار و دلاوران نیزه گذار را بر دسته کرده هر دسته را در سر راه ایشان
پیک سمت تعیین و تفنگچیان چالاک و زنبورک چیان چابک را در محاذات راه بیان گذاشتند افاغنه بعد از لجه درنگ
پشت بر پشت و لاه مانند موج از پی یکدیگر روان و چون سیل کوهسار شوریده کنان بجانب قلعه شتابان گشته جوش
بحر خروش تموج فغشیهم من الیم ما غشیهم اطراف ایشانرا گرفته و مجو دلیر و حال بینهما الموج فکان من المغرقین
امده جمعی کثیر از فغان غریق لجه فنا گشته آب تیره وار از سر ایشان گذشت و جمعی هم بقید اسر گرفتار گشتند
مجلس بهشت مثال آراسته عبدالغنی و با قمر کرد کان فغان که در اردوی فلک شال بودند بمحفل اقدس بار داده
بنیزه بلند گشته بود که هزار سعید نیزه سر بر نیزه بلند گردیده سرکردگان مورد عطایا و نوال و رؤس افغان سر زیر
افکنده غریق بحر خجالت و انفعال گشتند **در بیان تصرف کردن افغان قلعه ادیه** بعد از وقوع این فتح ولادیر
در هاز روز طرفان خبر رسید که افاغنه قلعه ادیه را تصرف کردند اسمعیل خان تابعیچی که بشهر بغراز مامور با استحفاظ
انجا شده بود با میرزا ابراهیم کلانتر شحمت که در انوقت بحکومت غوریان سرافراز بود و دستگیر و در نقار آن بقتل
رسانیدند **تفصیل** این اجمال انکه چون قاری زنان اویه در جزو با افاغنه ساز و در شرارت همراز بودند اسمعیل خان
بار فقا بتحقیق احوال ایشان مامور گشته با اعلام کلانتر ادیه قرب بده هزار نفر افغان لبر کردگی بیدم و اشرف
سلطان دیار نام از هرات عازم ادیه و شب در خارج قلعه کمین کرده در هنگام صبح که در یچه چهار انور مفتوح
و دروازه قلعه گشوده شد افاغنه از کمینگاه بیرون آمده قلعه را تصرف کرده اسمعیل خان و رفقا را بقتل رسانیدند و چون
قلعه مشحون بذخیره وافر بود دنبار ابقلعه داری گذاشتند پس حضرت ظل اللهی فوجی امحاصره قلعه مذبور تعیین ...

٩۶ کار به وانع گشته شیدم و اکثر با جمعی بقتل رسیده دیر و خلیل احوال جزر کفشاری در ریخشلی خان هزاره بوجی
والا رسید **توضیح** این مقال انکه بعد از ورود موکب والا بحدود هرات چون در دو سه شعلی خان بنابر مجاورت با افاغنه
فتنه ها را زمینه ساخته درگاه آسمان جاه سر باز زده و لاور خان تایمنی با جمعی از دلاوران خوب با بتنبیه او مامور گشته
مامورین یورش بجهه قلعه تمرا ازاکه مسکن او بود تصرف و او با دستگیر ساختند برکاه معلی فرستادند و چون بسیه در روز
و در دو در به هرات سرا که رو به کار کشان بود و تیغ تیز کردن و تسلیم نهاده سرش را از جیب بار او نکشیدند رخت
در بیان تسخیر دارالسلطنه هرات و انجام کار افاغنه در اوایل شهر رجب المرجب الهیار خان شیخ الاسلام
را با سیادت نام معتمد خود روانه دربار عظمت مدار ساخته تعهد نمود که هرگاه افاغنه که در قلعه ادیه محصور بودند
با کوچ اوکه در اراضی هلا یتشیند عفو کرده بعد و عذر زمه بارستان آسمان قدر خواهد بود و از جانب انحضرت نیز
این منوال بر بزیرای قبول درسالیط مامور بتوقف گشته فرمان والا در باب جهت کوچ الهیار خان و اطلاق
او بعز صدور یافته الهیار خان بعد از حصول کام و نیل مرام بشیوه مردی که در گذشته زنان تکویو هلاکی ساخته
باز بر پشتی سر کشیده رایت مخالفت برافراخت و در ۱۲ ماه مذبور که انحضرت با فوجی بسمت کار زرگاه
از راه جهل و غرور در او از بلندی آوازی نغیر بلکجو فی عنوو و نغور بلکوش دلیران عبور رسانید مابین تخت سفر و
کارزرگاه سعر که جنگ شتافت و جابه عمر بسیار از افاغنه فتنه جبران از چوپان شمشیر ابدار تشنه یافت و حمزه
سلطان نوفلزادی در حین که ایالت هرات با الهیار خان مفوض بود در رتبه وکالت بنیابت الهیار خان بقلعه هرات
شتافته و از این تاخته بر تافته تمرد و استکبار الهیار خان نشده بود و در شمار فراز از حقوق عنایات
مذبور کامل کشته چهار محافظت یک دروازه از جانب الهیار خان بطایفه نوفلزای مخصوص بود متعهد گشت که هرگاه
از رحمت او اغماض شود طایفه مذبور در دروازه بر روی کاشتکان اینده لیت خواهند گشود دیر این ایمن اداعا
در شب هشتم رجب قبول فرمودند اما نوفلزایی که از جمله اعاظم افغان بود چند روز از الهیار خان رو گردان
و دخیل دارالامان دولت ابد بنیان گشته بود از خدمت انحضرت مستدعی تقدیم این خدمت گشته روانه نزد الهیار
داشت که حمزه در کجا بندرت لزد در منع و جدال در آمده امان در اثنای محاربه بقتل رسید بعد از ظهور این واقعه
حمزه نیز بحکم فرمان قهرمان بتیغ قصاص بی امان از عقب امان شتافت پس در هر طرفی از اطراف شهر ...

در جنوبی و شمالی هرات نزدیک بقعهٔ [illegible] قلعه بلند اساس بنیاد نهاده از هر لشکر و فوج از بهادران [illegible] خدیو
مامور و مقرر فرمودند که بشدت محاصره کار بر [illegible] قلعه تنگ و [illegible] بگلوله توپ و تفنگ سازند بعد از
چند روز که جماعت دیگر [illegible] مقام طاعت [illegible] ابواب [illegible] در آمده مستدعی [illegible] حضرت اعلی [illegible]
عفو زلات و متعهد [illegible] تلافی مافات شدند پس در غره ماه مبارک صیام که [illegible] هلال [illegible] دلیران [illegible]
از خون آشام [illegible] و از نقاره خانه اقبال اوای نصر من الله و فتح قریب برخاسته [illegible] ندای
[illegible] گشته [illegible] کیوان [illegible] ضبط دروب و تخلیه قلعه تعیین و [illegible] خان هر یک از
سمت خود راه آغاز درآمدن کرده [illegible] و ملجا [illegible] و مغارب [illegible] رخصت نجات
بخارج قلعه و [illegible] نواحی کشیده [illegible] خان و [illegible] که شمول عطیه امان شده بودند با [illegible] عفو و بدرهٔ عنایت
سالم و غانم روانه [illegible] گردیده [illegible] کوچ [illegible] افاغنه [illegible] سرانجام یافته از [illegible]
[illegible] فوج فوج روانه [illegible] خسرو [illegible] خان سلطان حاکم
جام [illegible] کیفیت حال [illegible] نگاشته [illegible] هرات سرحد [illegible] خان [illegible] گردید
در هفتم ماه مبارک رمضان با جنود نصرت قرین و دبدبه و آیین داخل قلعه گشته بساط معدلت گستر د **در بیان تتمه وقایع**
فراه کیفیت تسخیر قلعه بعون حضرت اله [illegible] نگارش یافت ظهیر الدوله ابراهیم خان بعد از رجعت از طبس
[illegible] و تنبیه طایفه [illegible] مقیم گشته بعد از ورود [illegible] طایفه [illegible] خود پشیمان و [illegible] ابواب استیمان شده
جمعی [illegible] هرات تعهد کرده بودند روانه دربار فلک مدار ساخته [illegible] در غره محرم وارد درگاه
جهانپناه و مامور بفراه گشته و ابراهیم خان نیز بعد انجام این امر تنظیم مهمات سرحدات [illegible] بموجب [illegible] والا با [illegible]
امور و سرحدات [illegible] روانه فراه گردیده در [illegible] ربیع الاول بر قلعه فراه تحریک لوای نصرت
[illegible] محاربه واقع و شکست فاحش [illegible] افاغنه [illegible] در آمده
پس ابراهیم خان [illegible] در مقام تسخیر [illegible] درآمده [illegible] اختیار [illegible] فوج از دلیران
[illegible] آمده مشغول [illegible] برج و حصار ساختن شد افاغنه [illegible] قتال گشته از قلعه بر آمده
از طرف هجوم آورده [illegible] دلیران [illegible] کارزار [illegible] صف [illegible] کارزار

کشته

کشته لرزه [illegible] که مظهر آثار [illegible] بود [illegible] از زلزله و آشوب بهادران که [illegible]
[illegible] بود قیامت هویدا گشته [illegible] هزار و چهار صد نیزه سر در عرصه میدان چون [illegible]
گشته [illegible] خاص [illegible] در آن اوان [illegible] که فراهم [illegible] غنیمت
استمداد که از جانب [illegible] بر آیند [illegible] بلوچ [illegible] که در [illegible] تصرف و اختیار [illegible]
[illegible] بود لهذا طهماسب بیک جلایر [illegible] لشکر ظفر اثر را با فوج [illegible] از فراه [illegible]
افاغنه قندهار را [illegible] ظاهر شود باتفاق ظهیر الدوله ابراهیم خان [illegible] پرداختند و الا طهماسب بیک از راه چاه
[illegible] بلوچ [illegible] عزیمت [illegible] روانه شدند طهماسب بیک چون [illegible]
[illegible] اظهار اطاعت [illegible] پیشکش و تنسوقات لایقه وارد [illegible] گردیده [illegible]
[illegible] طهماسب بیک را [illegible] مامور [illegible] مردم فراه بعد از آنکه همراهان
درمانده روز [illegible] حرب [illegible] از امداد ایشان مایوس گشته چند نفر از [illegible] فراه [illegible] استمداد
نزد حسین [illegible] هزار نفر [illegible]
[illegible] وارد فراه و اهالی آنجا را [illegible] هرات آگاه [illegible]
[illegible] افاغنه [illegible] از آن طرف [illegible] داخل قلعه و فراهیان نیز از این طرف آغاز کوچ کردن [illegible]
فرار [illegible] عزم قندهار [illegible] نصف شب [illegible] ظهیر الدوله [illegible] جمعی از
[illegible] عرصه [illegible] تعاقب ایشان [illegible] از راه غلبه [illegible]
در چنین اوقات حجاب دیده [illegible] راه [illegible] غنیمت [illegible] بقیة السیف [illegible]
[illegible] کشیدند قلعه فراه [illegible] و توابع [illegible] تصرف در آمده تمام اموال اهل قلعه که [illegible]
بود بدلیران ظفر قرین عنایت و مرحمت شد و مقرر کردند که ابراهیم خان با افواج نصرت نمون رو به موکب [illegible]
کرده [illegible] حضرت ظل اللهی بعد از فراغ از ضبط و ربط امور خاص و عام در ١٩ ماه [illegible] صیام [illegible]
[illegible] از [illegible] شب [illegible] عنبری [illegible] نمودند از [illegible] ظلمت
و نور آثار [illegible] آیة اللیل [illegible] آیة النهار مبصرة [illegible] جاء الحق و زهق الباطل [illegible] وقوع

نشست حدید و تفنگ قدر ماندند بعد از میان شهر گذشته تا پای میدان خارج شهر بند تبریز و طرف عصر به مقر دولت
مراجعت نمود **در بیان رفتن شاه طهماسب بر تبعه ایروان و دنبل مقصود باز گشتن** سابقا تحریر یافت که حضرت
ظل اللهی بعد از فتح تبریز بسبب وصول خبر [illegible] فتح عزیمت سمت ایروان و نخجوان [illegible] را بجانب ارض
اقدس افراشته بودند با نجیبه [illegible] روسیه که از کار رفته بود دیگر آنچه از دولت رفته [illegible] حاصل شده با طمینان
تمام و خواطر جمع بضبط ولایات پرداخته و چون شاه طهماسب [illegible] ظاهر میکرد که حضرت ظل اللهی [illegible] ممالک جداگانه است
و در استرداد ولایات آذربایجان احتیاج بوجود شاه نیست بعد از آنکه راه عقب [illegible] بجناح تعجیل نهضت [illegible] رحم
ظفر بجانب خراسان گردید [illegible] والاجاه مظنون الکفر بما یهوی [illegible] طائر [illegible] بجمعیت
روسیه از [illegible] قلاع [illegible] مراد [illegible] بدام و کنج تمنا را در [illegible] مرام [illegible] در خواهد آمد [illegible] اقدس
[illegible] دولت بود [illegible] خواطر [illegible] ضمیر [illegible] اعلام [illegible] از انجا که آنحضرت اعیان حرکت
شاه امر [illegible] جنگجوئی و مملکت داری [illegible] مملکت گیری [illegible] تامل امر [illegible] ذیل حرف
آنحضرت در [illegible] قبول [illegible] که موکب والا مشغول محاصره و تسخیر هرات بود
بتقلید آنحضرت [illegible] در ماه جمادی الاخر ۱۱۴۳ هجری مطابق [illegible] از اصفهان [illegible] تمام دولت
مالاکلام بعزم تسخیر باقی ولایات آذربایجان [illegible] بعد از ورود [illegible] سلطان
محمود خان با نامه [illegible] روانه دیار روم ساخته خود وارد تبریز و در انجا [illegible] تبریز را از [illegible] بیگ
[illegible] کامل [illegible] مستعد [illegible] حکومت تبریز را بمحمد قلی [illegible] تفویض
و از تبریز با تمامی قشون عراق و آذربایجان [illegible] بطرف رود ارس [illegible] هزار نفر [illegible]
بجانب ایروان [illegible] روسیه [illegible] حکیم اوغلی
که در آن اوان از [illegible] عثمانیه سرعسکر روم [illegible] تیمور پاشا [illegible] علی پاشا نیز از ایروان
برآمده در کنار رود [illegible] ایروان [illegible] ترتیب داده [illegible]
لشکر از [illegible] عبور [illegible] واقع [illegible] مسعود [illegible] نهاده
منصوب و توپخانه و [illegible] ایروان [illegible] قزلباشیه بضبط توپخانه و اثاث ایشان [illegible]

بعدا

بعد از آنکه [illegible] شهر از قلعه ایروان گذشته در جانب غربی قلعه در [illegible] در محل موسوم [illegible] خیام بر
افراشته و بعد از چند روز چون قزلباشیه را توپ [illegible] در آتش [illegible] داری
از دست [illegible] قرار از جا [illegible] بجانب [illegible] نشد [illegible] بمقام [illegible] گشته چون
راه آذوقه مسدود بود [illegible] نکرده حرکت و از راه قوز
یولوم از ارس گذشته از راه [illegible] وارد تبریز شده و در انجا خبر رسید که علی پاشا از جانب [illegible] و احمد پاشا والی بغداد
[illegible] سرعسکری منصوب [illegible] تسخیر عراق و آذربایجان مامور [illegible] از تبریز عازم زنگان و سلطانیه گشته بعد از ورود بمنزل ابهر
[illegible] از انجا [illegible]
درجزین عازم همدان [illegible] جمع آوری قشون [illegible] همدان [illegible] در قریه موسوم [illegible] اعمال
همدان [illegible] و احمد پاشا نیز بعد از [illegible] شاه والاجاه جمعیت [illegible] منعقد [illegible]
[illegible] از انجا [illegible] صلح [illegible] متاع خود [illegible]
عقل [illegible] تبریز [illegible] خریدار [illegible] گشته [illegible] سفارت نزد
احمد پاشا [illegible] لشکر روسیه [illegible] خوف [illegible] رجای
صلح و جنگ [illegible] خواطر [illegible] مهیا [illegible] کارزار [illegible]
از لشکر روسیه [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] گشته [illegible] روز
حضرت شاهی [illegible] میمنه [illegible] در جانب [illegible] امور
جنگ [illegible] محمد خان [illegible] جانب [illegible] گشته
توپخانه [illegible] و بعد از آن
روسیه بجانب [illegible] قزلباشیه [illegible] قتیل
[illegible] توپخانه و اثاثه [illegible] روسیه [illegible] باز خود
[illegible] احمد پاشا [illegible]

درآمد بعد علی پاشا هم از آن راه گذشته از راه خمس عباس آمده قلعه دمدم شکه مکلّمن و بورت نشت ربیت محاصره کرده از خندق آب
قلعه دارش ربیع شوال انگفته بعد از سه ماه رفته مراغه و تبریز را تصرف کرد محمد خان در منزل مارد چاق من محال قسم بی بقیاع
منال خوی به اعتبار بوج دهزار فرار نموده اظهار کرده بالاخره باستمالت محمد علی خان و غیره با کشته کردن بنیشت آمده **از وقایع عبرت انگیز**
المدت شاه طهماسب برادر ربیت موسوم بامسمعیل میرزا در حین که محمود غلجه امر بقتل شاهزادگان نمود الماسیم که مباشر خدمت و دور بهم
مستحفظ شاهزادگان بود چنین با اسمعیل میرزا التماس کرد که اجز خدا رود در جوال کرده از میان شاهزادگان که مقتول بوده‌اند بیرون برد
اسمعیل میرزا امر به طرف کتک پیکر و عبور بولایت کوه کیلویه اتفاق افتاد صفی میرزا نام مجهول که خود را برادر شاه طهماسب
نامید بود در کوه کیلویه لولی نقدار اراز آنجا گذشته بود و صفی میرزا لیر نیز بود بر بدر اطلاع یافته اسمعیل جعفر رو کوش بیرادر ابر بده مرخص
اسمعیل میرزا بار دیگر صحرانورد و ادر حیرت بود تا آنکه در اصفهان در محله عباس آباد ساکن گشته الاداد و فی اسکه شاه طهماسب
از مخوابر مرحمت مخصوص به کیلویه در هرات بعد عبان ... شاه رفته رفته بر بعضی مطلع و کیفیت احوال او پنجم بعد از ظهور
صحت نسب او در جزو بابو سمکا اینر کشته مدتی شغلی بود که شاه طهماسب بر طرف داد و برادر شاه بهمکنت زندیکی از اهل
توطیه بعضی آمده کشاه طهماسب را از بعضی و تقیه ساخته در دریکه مجهد بودند که مکنون ضمیر را اظهار زند پایشاه جنت نعمت
در هنگام که اسمعیل میرزا در حمام بود جمعی عوض نقد بیرادر بخته او به دیگر و بحضور طلبید بعد از سؤال و جواب و تحقیق
علامات از معتقدات اسمعیل میرزا الجاهل ... در حضور خویش برادر تیغ جفا کار ... خون او را بکرون ارفت **صدمه پادشاه**
شاه طهماسب با عثمانیه ... و فسخ آن از جانب حضرت ظل اللهی چون بخو بیکس ذلک ... رضا قلیخان شاملو از اصفهان از جانب
بطلب سلامت و قلیخان خان لنگر بود از طرف شاه به تهنیت جلوس سلطان محمود پادشاه روم بامیر زبوم مغز رفته بود بعد از آنکه جزو در
موکب شاهی سرا ایروان و شکست او با ولیعهد دولت عثمانی رسید رضاقلیخان را بقلعه یاردین و ولیقلی را بجزیره فرستاده
محبوس و خیاب صلح و جنگ را با محمد پاشا والی بغداد تفویض نمود بعد از شنیدن واقعه شکست همدان با احتیاط آنکه مبادا جانب
دوباره از خوف بعزم هامیت شاه و قصد دفع و کینه جوئی متوجه روم شود احمد پاشا باذن و فرمان پادشاه روم از غیب صلح
گشته رعنا قلیخان ... را به رسالت ... فرستاد که امر مصالحه انجام دهد از زمانت شاهنشهر محمد رضا خان عبدالله و
که در آن اوان قورچی باشی بود مأمور بانتظام این امر گشته با رعنا قلیخان روانه بغداد و مقدمه صلح بر بن بنیان ... شد
که ولایاتی که از جانب عساکر منصوره مفتوح و مسترد شده اند اولیای دولت صفویه متفرق گشته اینطرف رود ارس با ایران و انطرف بعد

عثمانیه سنقی ... و علاوه آن بعمل آمده که با ... حکام آنها که بایران ... افغان ... را احمد پاشا نقرر کرده در آن
تنخ ... را بنحوی که نزار ... و باقی معوره مرقوم ... ملحق ... خصوص ... عبدالعلی ... ولی
کارخانه ... در آن هنگام ... را اعلام نموده ... در اوقات ... بود که هرات نزدیک ...
بود و ارود در باسیه ... شنیدند چون این قسم مصالحه مصلحت ... نموده ... طبع ... در ...
تعدا صلح مزبور را ... قبول ... از آنچه درا و ... که ... احمد ...
از جانب ابراهیم پاشا آمده ... صلح ... از ... احمد ... ابراهیم پاشا جواب ... در ... توقف
ماند در ارض اقدس ... هرات ... نموده ... ایشان و ... اعلام
داشتند با تمامی ولایات ... آماده جنگ باشند ... الدارکان ... باشند
رفتند که در ... کار ... نیز ... ایران ... اصفهان ... فسخ ... قرار ... در
صلح مزبور را ... آن ... و ... والد ... ایران ... توجه موکب ... تنخ
... قرار ... **شرح فتح هرات** ... عالک محروسه ... اولی ... خطاوار
سنوق ... که ... برکات ... ارو ... تنخ ... امال ... الله ادر فتح شهرها
حرکت ... موکب ... ظفر شیمه ... عبدالعلی ...
بابروی بخت فیروز ... قلاع و بلاد ... در ... سیف ... در میان
... هرات که ... معسکر ظفر ... در کاه ... قرب ...
قراری ... متحصن ... بود ... وقوع ...
الرعب کرده ... احوال ... از اکان ... قرار ... از ... جمع
... خوردن زخم ... و سنان ... آمدند ... حصار ... از ... انکار
ناچاره ... الفرار ... القدرة ... از قلعه هرات ... دادیم و از
... و در ... بودند ... کوچ ...
... الله ... قلعه هرات ...

و تمامی ایل محزور بر طوایف عجم قسمت شد که باطنا بغیر اتفاق در رو بوده بود مطیع و منحو گشته طوق اطاعت چاکری ۱۰۴
و قلاده فرمان در گردن ... کردند و در خلال این احوال که از انجام مهام کار ... فراغ خاطر و ...
سروده مرحمان از آنچه کامی ... بوده بودیم ... عالیجاه محمد رضا خان عبدالرشید ... که ... اودا ولیای ...
چنین قرار یافته که ممالک ... از ... این سر حدی و این طرف ... رخنه ... و مجموع این مصالحه در نظر
حکم نقش بر آب و موج سراب دارد زیرا که مقصود اصلی ... سرای ایران ... که ... آن ... آن امر مهم
در ضمن صلح شروع ... مذکور نموده ... وجود ... ما به کان که ... کار ... برتری و ... یافته ایم
برای همین است که ... ملک ... عهد ... نموده ... از ...
رنج و ... دور از ممالک ... به ... عقل ... رد ... دل ... تابع رای ... در ... حاجی ...
عهد ... و قوه ... اعدای ... دولت ... قبال ... چهره ... و ...
و ... بر قصوری است ... صورت ... که ... والخوف ... نظر ...
... کالذی ... علیه من الموت ... فاذا ذهب الخوف ... گم ... بسته مراد ... انجمن ... حال ...
تحمل این امر کردن ... طبع ... چون ... نما ... خیاب ...
... امور ... نمودیم ... تفنگچی ... طراف ... ملک
... حضرت ... و مولای ... غالب کل غالب ... طالب ... دل ...
امرای ... در ... سعی ... و ... قرار ... نظر ... خود ... دیم ... تا ...
... قرار سلطان ... دولت ... دار ... علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا ... گشته ... چون ...
... جنگ ... جنگ ... ورنگ ... کوچ بر کوچ عازم ... مقصود ... انجام تا یار ... خدا
... ولا یقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله ... حافظ ... که ... صادق ... صدق ...
... همت ... هر کسی که در این امر دخل ... از ... حمیت ... بهره ... ولایت ...
و ... حضرت ... خوارج ... در زمره خوارج ... بود ... در سال ۱۱۴۶

تحریر ... ۱۱۴۶ ... در ... که ... در ... هم ... صبح ...

هر ...

... قتل ... مرحمت ... لوا ... علی ... [illegible]

اتفاق ... بهادری ... لوازم ... سپاه ... چاکران درگاه ... جانب ...
... جمل ... دوران ... که ... سلطان ... افواج ... ترک ... تور ... عجم ... محمود ... از
ده ... شغلی ... مذکور ... سلطان ... ولایت ... غالب ... چنانچه ... که ... ترک ...
لشکر ... کردی ... بعض ... از ... سلطان ... قرار ...
... الوان ... بزرگ ... اطراف ... سرکار ... جوانب ... قرار ...
پادشاه ... عبد ... نظر ... دولت ... جو ... حکایت ... ایران ... درگاه ... جاه ... مردم ... شد
... ... شاه ... الدوله ابراهیم خان ... افواج ... نصرت ... از ... خراسان
دارالدوره ... سپاه ... ... خلیع ... خاطر ... کشته ... همراه ... جلوه ... این ... خان ... قرار ...
حکومت ... بسطام ... سلطان ... که ... در ... داد ... وقت ... توقف ... مدار ... نجات ...
و ... سپهر ... حکومت ... جغتای ... چاپ ... بکلات ... خراسان ... بهمراه ... او ... کرد ... و
که ... لشکر ... صاحب ... نصرت ... لازم ... چند ... در ... جغتای ... خاطر ... فتح ... اطراف ... در
توقف نموده ... وقت ... حرکت ... بود ... نمود ... انجام ... امور ... جهان ... از ... منزل
... جوانب ... این ... چون ... فتح و ظفر ... شمشیر ... سرکش ... ساطع ... لطف ...
... عبد ... سلطان ... از ... قرار ... سوار ... نماید ... رو ... جنس ... کوچی ... کوه ...
... خانه ... محال ... امور ... کرده ... و آن ... جمع ... سر ... لشکر ... تا ... ... قبایل
... بر راه ... آن ... خوانی ... آورده ... غنایم ... انعام ... الطاف ... دار ... کرده
... ... که ... والدوره ... مردم ... از ... طلعت ... روشن ... کرد
... روشن ... و ... ... شرف ... وزیر ... خدمت ... که ... آن ... لشکر ... زمان ... جمع ...
و ... که ... شده ... ... خاطر ... برای ... صبح ... آمده بود ... عراق و
عزت ... مراد ... خواه ... نمود ... که کشته ... قرار ... علی اکبر ... میرزا ابوالقاسم ...
در ... رو ... شده ... چه ... گاه ... خاطر ... که ... مصالحه

۱۰۵ معروض نصیحت آمیز بیگلربیگی اورا بجانب طهران و قم حرکت داده بنده که در انجا حصول ملاقات و طی ممالک گشته باتفاق توجه اردوی
معلی گشته چون از قصص ایلغار آن مرز و بوم توزیش برانجام مهم عراق و تعیین و قرار کسانی بر وجهی چون قرار داده داخل
همدان در هر یکسال روز ده ارباب فتنی و نفاق بنادری اتفاق کرده بگیرند حاکم و عامل گردیده اند چون از توجه موکب منصور
جمعی از کردکمان را دیگر بجانب لرستان و فارس رفت سپاه خوزستان و قزوین و سایر محالات عراق و همدانات
وارد دل تنگی و اختیار تمامی ولایت آذربایجان و بلطیف کرده احمد لو لقولو قرار نموده و تکلیف تحکم ممالک بحکام
فرستاده شد که تبرصه ظهور طلوع همایون نشسته چون درین ماه مهرات مطلوب لشکر رایات نصرت گردانید ظهور پیوسته بود
و شاليسه رخنه در پست بوده مفسدان را درگذشت ... و حکومت ایلات حب در صد و پنجاه و هشتصد و بایک روسای افغان
برابر پیوسته جلوس و لشکرفتنات فاخره سرخص فرموده که باسکان حوزه قصه دزد و حرکت رایات ظفر آیات بجانب فی
باب ایراق من جملة الاتفاق در روکب الله ظفر نشسته در ساعت زده و دفعه ... و نظام و ضوابط واردات
ابیورد که یورت قدیم افشار است ... کلات عازم ابیورد گشته دو روز در کلات که مخصوص وزارت واردات گشته
عزیمت روی زمین است در رفع عتب و نوید جمع این لشکر و ... پیرامون ... انجا بجانب ابیورد قوچان وارد
و دران نقطه دلکش از ... نیز ... کردگان ... عساکر ... هرات ... ورود و حضور ... گشته
ضبط و ربط امور حکومتی و نستق نبرد سطوت مرو باو مفوض و قوار ... ازانجا در ... و ... کوکبان و جرم
کرمتی الجمان خاصه بوده ادیم ازین خرام ... بستام ... شاهجهانی گلگون نژاد ... کرده خانه زاد ...
بکرها مون نورد ... رکاب ... و چون محل ... برادرکان که در اوزده ... از آن
... ... و ... ارکان ... دارد و ... ... بنید ... های ...
طبع ارجمند ... عرصه دل پذیر عمارات عالیه در ... و ... و نظر در رفع ...
حرفی دلپذیر است طرح افکنده بودند وارد آن مکان گشته ... آنجا دل تنگی ... قدم ...
عزت افزای بهارستان ... و ... و ... نمود و ...
و ... آن ... کوکلان که هنوز ... بادکراق ... در اطاعت ... بوده
... گشته ام و ... کرکوچ خود را ... بجانب جنوب آورده

ازانجا

۱۰۶ ازانجا الی ... که ... بجانب عراق ... در سر راه ... و ... ارجانب ...
روسیه که در ... بخشش تحفه لایقه وارد گشته عراق ... ضرر فرستاده ... بجهت مقدمه ... کیفیت
رای زرین ... و ... و ... تبطوی ... نکش ... در حضرت ... که ...
سفر ... مطلب ... ایالت ... روسیه ... از ... مهمان ... بزرگ ... ممالک ...
بوده ... ولایت ... امور ... سرداران ... کیلان بود ...
داده و ... در هرات ... بوده ... حقیقت ... الامیرن ... بنده ...
بر جب ... و فرمان همایون روانه ... شاه طهماسب ... سرداران روسیه
امر ... حقیقت ... کیلان ... ایران ... سرحد ...
... ایروان ... بجهت ... طهماسب ... فرستاده ...
... وزارت ... و ... ارکان دولت ایران
... روسیه ...
... انجام کار ...
و ... عراق ...
و فرمان ... روسیه ...
... ...
دربیان ... بیجانب هرات ... چون بعد ...
چهل ... فرمان ...
رضا ... سلطان ...
دو ...
...
...

جمعی عظیم روانه و خود روانه شهر گردیده [illegible] که اگر [illegible] نه در اردوی فهمید اظهار [illegible] اراده داشت که
ایشان برده [illegible] همراه [illegible] اگر رسیده [illegible] ولایات احوال [illegible] از آنجا [illegible] جاهای [illegible] دولت
[illegible] عرض [illegible] از [illegible] مهمان [illegible] نمود [illegible] نفر [illegible] مامور [illegible]
وارد موکب خورشید [illegible] گشته [illegible] برگردید و [illegible] چون [illegible] نصرت [illegible] داشت [illegible]
هزار [illegible] سواری لشکر [illegible] اثر [illegible] نصرت [illegible] ارکان دولت
با آب [illegible] اختیار [illegible] در حین حرکت [illegible] نشده بود [illegible]
جلایر که در [illegible] مشغول [illegible] نمود [illegible] اراده داشت [illegible] ظفر نمود [illegible] کرده [illegible] خود [illegible]
[illegible] در عرض راه [illegible] که [illegible] سپاه نصرت [illegible] آن [illegible]
اختیار کرده بود [illegible] مردان [illegible] آورده [illegible] ایشان عرضه [illegible] گشته [illegible]
[illegible] ماه [illegible] اختیار کرده [illegible] رسیده [illegible]
طایفه [illegible] عزیمت کرده در حین [illegible] جلایر [illegible] دارد [illegible]
[illegible] رفته [illegible] چند [illegible] از آب [illegible] عازم [illegible] گشته [illegible]
لشکر [illegible] هر کس [illegible] ایلات [illegible] گرفته [illegible] اتفاق [illegible] نظام
داده [illegible] کار [illegible] افغان [illegible] دیار [illegible]
ساخته روانه و موکب والا [illegible] چهارم ماه [illegible] اراده [illegible] گیلان
در [illegible] قسم [illegible] گیلان رسید [illegible] روسیه [illegible] حرکت موکب [illegible] گیلانات
[illegible] گردیده [illegible] گیلان [illegible] موکب والا حرکت [illegible]
[illegible] روانه و در منزل [illegible] همایون [illegible] ولایت [illegible] خیمه [illegible] گردید
عمال ولایات گیلان [illegible] سپهر [illegible] گشته [illegible] آن
ولایت [illegible] عساکر [illegible] گروه [illegible] برای تجدید
اوضاع [illegible] اسباب [illegible] انعام [illegible] عنایت فرمودند و در منزل [illegible]

که از

که از جانب شاه [illegible] وقت [illegible] گشت چون [illegible] دولت [illegible]
[illegible] کرده [illegible] در [illegible] خان [illegible]
در [illegible] موکب والا [illegible] نظر [illegible] عازم مقصد [illegible] چون [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] نموده [illegible] شاه [illegible] گشته [illegible] زند [illegible]
[illegible] چون در [illegible] مطلب [illegible]
[illegible] اصلاح حال [illegible] بجانب اصفهان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] حرکت موکب والا [illegible] فوج فوج [illegible] اصفهان گشته [illegible]
[illegible] حرکت آمده [illegible] برای [illegible] شد [illegible] و اوردو [illegible]
[illegible] چون [illegible] جانب [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] منزل [illegible] اسپ [illegible] بود [illegible]
[illegible] منزل حرکت [illegible] شاه [illegible] آمده [illegible]
[illegible] کاب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] که [illegible] شهر [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شده [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] خود [illegible]
[illegible] گشته [illegible] ماه [illegible]
[illegible] موکب [illegible] شاه [illegible] منزل [illegible]
[illegible] روز [illegible] شب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت آن [illegible] شاه [illegible]
[illegible] داده [illegible] گذشته [illegible]
انجام کار [illegible] موکب والا [illegible] شاه [illegible] خود [illegible]

هر یک از سرکردگان سپاه و ملک را که خواهد گوشمال و دخل در [illegible] زده هر چند که آنحضرت بجمیع مرام شاه مطالب بقای جو [illegible]
حاصل و سخن از اطناب بر و خسرو چون آنحضرت آن وقت دعوت را در طبع او [illegible] و دیگر بخاطر ایشان [illegible]
در هرسای کار آگاه فرمان داده کشمکش را [illegible] و لشکری و توشه را [illegible] کرده و خود بوده که اگر در [illegible]
مناسب عظیمه منصور نکرده اگر اقدام [illegible] شود در حضور [illegible] پادشاه همه جا یاری [illegible] مخالف [illegible] موافق [illegible]
اطمینان برای ما خواهد بود [illegible] کارها عرض کرده [illegible] سرخسان [illegible] و دشمنان قوی [illegible] از دست
رفته بود به زور و بازوی سعی حضرت [illegible] شاه مطالب ارادای واقعیل [illegible] ابتیش [illegible]
طراز سروری است ممالک ایران [illegible] از توجه سلطنت خود ترست [illegible] حضرت از قبول آن [illegible] کرده [illegible]
در تبریز اردو [illegible] شاهزاده عالیگهر عباس میرزا ولیعهد شاه مطالب که در آن وقت [illegible] بود [illegible]
بنا بر نظام کل و مصلحت ملک خسرو خطاب شاهی را برادر اعظم عباس میرزا که [illegible] نوبت سلطنت را [illegible] شاهزاده
وارث [illegible] شاه مطالب [illegible] قرار داده [illegible] در [illegible]
هر [illegible] نور [illegible] سلطنت عالم [illegible] عمارت [illegible] اهل حرم [illegible]
[illegible] شاه [illegible] رکاب [illegible] شده [illegible] آن ماه [illegible] بزم خسروانه
ترتیب داده [illegible] از دست خلعت [illegible] گران [illegible] بیرون [illegible] امیران عظام
دیگر [illegible] مقام عنایت فرموده چون [illegible] روانه [illegible]
ساخته بود [illegible] برکشیده [illegible] لشکر [illegible] اهدای یاد آوری آن [illegible] و احمد خان [illegible]
خان [illegible] برای [illegible] گشته [illegible] توقف [illegible] عباس [illegible] حرم سلطنت
سفر کرده [illegible] در خلال [illegible] خبر طغیان [illegible] بختیاری [illegible] احمد خان حاکم [illegible]
[illegible] سمت [illegible] قرار [illegible] احمد خان والد [illegible] خان
بختیاری که در [illegible] بود [illegible] بختیاری [illegible] گشته [illegible] قرار [illegible]
بجمال [illegible] در مقام [illegible] بختیاری [illegible] و اقوام او [illegible] احمد خان [illegible]
از پا در آورده [illegible] گرده [illegible] بر [illegible] قرار کرده [illegible] در [illegible] بود

با جمعیت خود [illegible] بطرف [illegible] آمد
[illegible] روانه [illegible] گشتند
[illegible] حرکت [illegible] روان گشته [illegible] زاده
[illegible] توقف [illegible] ایشان [illegible] نظام [illegible]
[illegible] کوه [illegible] شیخ احمد [illegible]
و [illegible] پناه [illegible] ترجمه [illegible] که در [illegible] بنیرد
[illegible] از صورت [illegible] فرمان
[illegible] خواهد [illegible] قرار [illegible] گشته [illegible] قرار گرداد
[illegible] الفرقه [illegible] رسید
[illegible] خان بختیاری و [illegible]
[illegible] عادی [illegible] اردوی
همایون [illegible] کرده [illegible] نور [illegible]
[illegible] بودند
[illegible] بودند در آن [illegible] معسکر نصرت
[illegible] گردد
[illegible] دل
[illegible] احمد شاهی [illegible] احمد شاهی [illegible] قرار [illegible]
[illegible] مامور بودم
اردوی همایون [illegible] وصول [illegible]
[illegible] آنحضرت
[illegible] آوردند

[illegible]

١١١ بوادی السلام با دو راه ثنا مانوان سنجاق غزنین عزیمت آنحضرت معطوف و منحرف شد ملدهای عمارت پیش که بجراگه

و کوه نوردان وادی غربت غریبه و پشته به پشته در او بحجه عرض کردند که طایر اوهام سبک بلند پروازی در بسیج همه اوان

در هوای عبور این مکان پر و بال نکشوده و بشه عنقای عزم هیچ کردن حرازی تعقیب قاف این کوه گوه بلند شکوه

آهنگ صعود ننموده آنحضرت قبول این معنی نکرده بهمه جا جبال آن بر تن پس لشکر افتاده کر کوه ها و ضیق وله ها

آن موضع از کوه ره اکاهی پیاده و گاهی سواره نمودند شد و آن راهی بود پس صعب المسلک در راه عبور این

چون چشم بخیلان تنگ و پای ذهب اندیشه از تصور پستی بلند حالش لنگ لب آسمان به نظاره اوج حیش

هر روزه کلاه حباب از سر بگرد دار بر گردان در مکان است و چرخ سوس هر شب نقصد دو چشم ناوک شهاب

از دو چشم بر مراد قش و رپای آن لنگ می آمد بار بر گشته بهمان خیال است القصه آن کوه بلند و قله آسمان پیوند را

بصعوبت طی کرده بهنگام غروب نشیب آمدند چون پای کوه فیروز دل همایون سریر سپهر آیین از عقب نظم افواج منصوره را

دسته بدسته مرتب کرده باز جلوه پیرنگ راه حملها چار فرسنگ عرض راه بنا بر پرده داری ظلمت لیل بر رشته جاده از نظر

گم گشته آنحضرت بخجسته جستجوی راه برده شدند بجلو لوانیصه تن چند نفر از دلاوران که در اطراف القدیم و در آن شب پروانه جانبازی

آن شمع بوده از جرات قدرتی غافل گشته بقیه کار از عقب می آمدند قلیل اندک گمی و در ظلمت جاده و چند

دیده حقیقت ان مغلوب راه نشان خواب و حرمان نه بر رفیق رکاب ظفر انتساب شده مقارن آن طلوع صبح که

حضرت مجود احمد رسیده بدان نعمی مسموم راهی حیات کشته از بجاکه آن آنحضرت خیمه خود یغلی را با روی ساخته

تائید الهی را مددکار خود دانسته در قبه جبل دگر لشکر و جمعیت قرن ستوار نمی نشسته فرار از ادای عار نمازگاه جان فشانی

رکاب بر سر قلعه تاب چاول آغاز و مرکب ترکتازی جلوه ساز کرده ند روبه که از سر اجل پیماند دلاوران مدد

کشته بغوای ما مجاوز دلاوران جا تعین اجل را با خود قرین دیدند که بر او بستر خواب بر نهوشتند و مرکز اراتنبی

دیده به رسیمه آهنگ گریز کمی جز از شدت غرضه شمشیر کین گشتند و احمد پاشای ما جلدان با اکثر سران و نی فی

رو به زمره ارقام گرفتار کمند قهر ارد و آسمان فلک خرام خود را دم و باد و پای خاک بور د آتشین سم با غرمه و کیب

نصیب دلاوران آنحضرت شکار گشت اگر چه از ماهی تا زهاب براه متعارف پنج و چهار فرسخ است لا آنکه

از براه دکوه سی و چهار فرسخ میشه که و حیف اگه کوه را برف فرو گرفته بعد همراهی تائید الهی در

یکی

به دورست الحاج دینار بنیاد توپس عزم خدیو صاحب [illegible]

١١٢ بیکبار ه در طی شده یک بد عرق فراز بحجره زون کب واللّه رسیده و اطراف قلعه دو باب را در رجعای محکم ترتیب داده و جمعی را

از روای جمع الخطا محصور بدست نموده بات فوجی را برای ضبط و ذخیره و تاخت قرای حوالی بهر فریقین نموده و فان

داده که لطف علی بیک کوسه احمد لو نایب تبریز با جمعی ما کرادز بکان حرکت فوج های سیدان و ارولان در بر را

ماخود رخی خم از راه قلعه چوبالان روانه از رهی مسافونند فرار انجام آن حصار را در لجه غره حب الیه دو باب

انجمیز در لوای ظفر انتساب کرد چون بحکام فلوه انور معلوم و محقق بود که اکرانوک والاقتر صف جزاد کرده و احمد باشا

به تحقیق و قلعه داری خواهد پرداخت منزل منزل از راه قلعه شاه عازم کرکوک شدند و شاید احمد پاشا

با این تقریب میدان را وسیع دیده معرکه جنگ بر آید مقید نباید از راه ملادت بعدها نفی از آسمان ایالت

از دور دو چنین عبور از آب و با مرپیاده و فحاذف آنحضرت که در بسط خاک به سرد دستی از ادراک قیس الم از

آب بیکه در انیده لشکر نهنگ پیکر را از فرود منبع و عقرب نیم فرسخ بالاتر پیاده و آوردن و راه عاقد مجی صحرای داور

سیر صادق از نظر جوالر کرده داره بر امر و ان اف تمام خاف کفرانیده و در منزل مرما فرقباب جنام غرو منکنی

هزاره های جریم در بن بر شبه نه هزار نفر از دما و دران مشحون و به دسته مرتب شده هر فوج را تاخت سمتی تعین و

حضرت فوجی را در کرفته بجانب کرکوک ایلغار ده هنگام طلوع صبح چاول ببست قلعه ای ازخم سرزدند و غنیمت

بسیاری بدست آورده و افواج مامور هر یک سمت مامور شده از تاختها بر او زنده و برده و اموال و اسباب گرای

مار و ی همایون طی گشته و دو هزار دما فر زاد بفیه بهانه که در شب فرنجی کرکوک تعیین داشته بیات نی ن

را که غیره ده روانه نمایورش هند و از همان مکان بعد هزار لشکر ظفر اثر بمحاصره قلعه کرکوک مامور ساخت حیه

لوای آنحضرت ارتفاع بجانب و آتش کری ارتفاع داده از قرانته عازم فرار کشیده در قرانیه لطفعلی بیگ نایب

تبریز با شش هزار نفر از جماکرادز بکان و دو هزار نفر از دلاوران وارد اردوی ظفر نشان کشته

چون راه بسیار تنگ بود دستور شده لطفعلیبک با فوجی از راه آتش کری عبور و محاذات شهروان را

جلو گاه خیول سپاه منصور ساخت و کوکبه والا نیز و در دیگر از راه کری کوکذشته مقر اولان جلادت از در

هر فوجی از اردوی ظفر گستر سپاهی فوجی از اردوییه را دیده خبر رسانیدند که القوصو یوسف پاشا با فوجی از ایکه

تا راان براذر شاه ثنای خسته معلوم کرده به شاخ نام برگرده عسکر دیار بکر است هفده هزار نفر از بیکه روبیه

از جانب احمد پاشا بغداد را آن جسارت آمده بود و دلیران بیشه گرگ گرسنه بر فوج غنم تاختند و بر جان غنیم تاخته تحت [illegible]
فتح و فتاح کار کرده جمعی را اسیر ساختند بمنزل خود بازگشته باردوی همایون آورده گرفتاران در سلک [illegible] گشتن [illegible]
انتظام [illegible] بعد از آن و به ساطه خان [illegible] و [illegible] قراولی همایون را در [illegible] مامور [illegible] نموده خود
هنگام شب جسر [illegible] برده [illegible] افواج بجوم [illegible] کرده با جمعی ایشان [illegible] کردند که جسر [illegible] سر را از آن طرف [illegible]
[illegible] با جواد [illegible] کرده [illegible] مانع وصول [illegible] کرد [illegible] بسمت بغداد [illegible] اول [illegible]
[illegible] جمعی از [illegible] رود [illegible] قتل و جمعی از اعراب کنار دجله [illegible] در [illegible] عبور [illegible]
در آمدند چون [illegible] که احمد پاشا در کاه دل را از غبار تفرقه [illegible] خاک [illegible] قلعه داری [illegible]
از انجا که جانب [illegible] قرارگاه اردوی [illegible] لطف عنان [illegible] نمودند از دولت [illegible] احمد خبر گرفتاری
و سانحه قراولان به بغداد رسیده بود [illegible] حاکم با جمعی از پاشایان [illegible] روانه [illegible] هزار نفر [illegible]
بزرگ [illegible] از جانب احمد پاشا برای [illegible] جنود ظفر [illegible] نموده [illegible] سعود [illegible] جانب [illegible]
عزیمت کرده آن حضرت [illegible] دیگر بر بغداد [illegible] شب [illegible] شده [illegible] یک [illegible]
[illegible] گشته بود [illegible] که آن حضرت [illegible] عطف عنان داد [illegible] بیگانه [illegible] مشهور [illegible]
گشته [illegible] عسکر [illegible] کرده [illegible] از اردوی کیهان پوی [illegible] دیده [illegible] بسمت بغداد [illegible] گشتند
که در عرض راه [illegible] گشته [illegible] هزار نفر [illegible] نامور [illegible]
دشمن [illegible] بودند [illegible] ضرب دلیری را [illegible]
[illegible] چون جنگ [illegible] آن گروه [illegible] بودند [illegible]
[illegible] گشته [illegible] گرفتاران [illegible] پس [illegible]
جهان [illegible] فتح و [illegible] منزل [illegible] گشت [illegible] برای تقسیم غنایم توقف [illegible]
[illegible] کرده برای [illegible] جنگ [illegible] اطراف [illegible] که [illegible]
مقدسه کاظمین علیهما السلام [illegible] فراد [illegible] در غره شعبان [illegible] شوکت [illegible]
[illegible] سپهر [illegible] شدند و از سوانح [illegible] قراولان [illegible] احمد پاشا [illegible] گشته

بره و

بره و [illegible] رعیان [illegible] قرار [illegible] جلادت [illegible]
که از [illegible] داده [illegible] در آن صحرا [illegible] دیگر [illegible]
صبح [illegible] خورشید [illegible] در آورد [illegible] قلعه بغداد [illegible] چند نفر از قلعگیان
[illegible] رسید [illegible] کرده [illegible] پنهان و دلیرانه [illegible]
کرده [illegible] پیغام [illegible] قلعه نزد پاشا برده [illegible]
از جانب آن حضرت ادای پیغام نمود که [illegible] این جسارت [illegible] دلیران [illegible]
[illegible] آمده جنگ کن یا قلعه را تسلیم [illegible] آن حضرت [illegible] و [illegible]
[illegible] وقت [illegible] آن حضرت قیصری [illegible] قلعه ماموریم [illegible] جنگ پس جمعی [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شهر [illegible] و قراولان [illegible] کرده [illegible]
[illegible] خواهی [illegible] این پیام [illegible] فرمان نموده [illegible] واقعه [illegible]
نزد پاشا [illegible] جسر [illegible] برای [illegible] آن [illegible]
و جمعی [illegible] مزار امام اعظم ابوحنیفه [illegible] که [illegible]
چون قلعگیان [illegible] بودند [illegible] اهل [illegible]
[illegible] کشتی های [illegible] در آن [illegible]
[illegible] کرده بودند [illegible] کشتی در میان [illegible] جمعی [illegible]
آن [illegible] طرف آب [illegible] در آن طرف آب [illegible] قلعگیان [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] چون احمد پاشا [illegible] بغداد [illegible]
[illegible] در آن طرف آب [illegible]
[illegible] کرده [illegible] بوده [illegible]
[illegible] آب [illegible] کشتی [illegible] آب [illegible]
[illegible] گشت مقصود حال آنکه در خلال آن احوال [illegible] سفارت از جانب [illegible] دارد [illegible]

ترک ... گشته بقیه اردو بحکم حضرت ظل اللهی فرمان برای جلوگیری از کشتیهای آن ناحیه تخته های بسیار عظیم
و چوبهای بزرگ ضخیم بطول سه چهار ذرع قطع و حمل تا آن کوه کوهی اردلان و جنگل مرسوم مرجانه که در تنگه ...
فراز دو ذرع است حکم کرده و حضور تریخ جانب فرار نقل اسباب بنگاه تمام با دوازده هزار نفر خون قدیم روانه آن
مکان و هر یک از آن دزان تخته چوب پیش بیش از کشتی دارد و حوالی بهر داده دو هزار نفر داد کشته اند نزدا
بارایشان با حکم و طنابهای قوی بهم کرده بسته و جنگهای بزرگ را بر باد کرده بر آن چوبها بسته مانند جسر روی
آب کشیده و هر طرف آن را اقتضای عمود بزرگ محکم کرده و فرزندان که ضرور و در یاد دل ، و به بازده بقیه نفر از عقب سر
گرد فرو نگاه نشیم در عرض دو ماه حیام از کشیدن جدال بر نصرت خاقان بلند اختر بر عقب استقلال لشکر دو تن
بهشته الحضرت دارا علم غیب سپاه و از آن اهتمام دایم تر و هاشیه کشی کشتی مقید مکمل و بسیاری لشکر گشته
با همان فرح قلیل آهنگ راه کرده مقرر داشتند که بقیه لشکر هر فرد سپه تو ... اردبیل و ملک از آب گذشته متحیر گرد
فرو دی فحی کرده ما طهر در جو اردو بقیه نفود دیگر عبور نتوانستند در پل بر رشته ... در زیر پای آن فرزانی
ارز نفت داده بخشی فتح تمام متعاقب بزرگ تر از روان گشتند حضرت ظل اللهی انتشیح اظهار کرده در پیه
عشق ... وقت بنیان روسیه در مقابل اردوی همایون و خطره اهتمام کاظمین علیهما السلام
پای ... فشرده اند ... کشتی ... و ... راه ... مقام طوطیح مهم مبادی تخته ... و حجی فراد
رسیده فراوان طریقین و جار ... گشته هر نفر از فراوان آن طایفه از دم تیغ بزد دلیران زنده ... بر از
خبر عبور سیل جهان آشوب از آب برده سر رسیده روسیه ... عرق ... نشسته سر ... بیک فراد
سنا ... کرده بود چون در آن صورت ... اند آن روز در آن ... طرف ... از آنجا عام
فراد و حوالی ... شب ... رمضان ... مسجد جامع ... رسیده هر چند در آن مکان ... شد
بر ترتیب ... فراز ... اللهی ... مردو کار ... بلندی
در نظامات عالم ... حضرت ظل اللهی آن جمع اندک را که پروانه ... شمع جهان افروز ...
فیروز بود ... داده رایات ثبات و قرار ... احمد ... لشکر نصرت ... از
دنبال ... کثرت خود ... کرده ... هزار نفر ... سواره و پیاده ...

روسیه را ما ... تمام ... و ... فوج فوج از ... آن
... طرح جنگ ... و ... سپاه ... تازه ... و
مکان ... توپخانه ... سنگر ... بنا ... ساخته ... پیاده گان ...
که ... توپ ... فتح ... سخت ... آتش ... شیر ... از آتش ...
بی ... کلان ... مأمور ... بر ... روی ... قلعه ... سه ... بعلاوه ... جلادت ...
تاب ... توپ ... یاور ... گشته ... دلاوران ... خود ... پس ... برده که
روسیه ... سینه ... تیر ... آلات ... سهم ... تیغ ... سنان ... توپ ... جواب ... آمد
چون فوج روسیه ... پیاده و عده ... ساده و توپخانه و استعداد ... آماده بوده ... سواره ... چند ...
که در ... خصم ... کار ... پیاده بوده ... شهریاری ... در نظام دلاوری
را ... چند ... ملوم ... اگر از ... تنه ... تند ... عددی ...
در ... چون ... بسیار ... این ... برتنی ... بازمانده ... کشته ...
بود که ... عین الکمال ... در ... اضطراب ... لحظه ...
... بیجا ... جنگ ... کار ... در ... کرده ... فوج ... گذشته بود
... قلعه ... اسفل ... خشم ... غبار ... خره ... فرخنده الفوری ...
... حکمت ... روسیه ... تنبیه الهی و ...
اقبال ظل اللهی ... روسیه ... منهدم ... تیغ ... توپ ... قشلاق ... نفر ... بختی
... سپاه ... پیاده ... توپخانه ... آن ... بر ... ایام
... ظفر ... مراد ... ظفر ... لشکر ... کشته ... خیام ... مقام ... روز ...
طایفه ... حقیقت ... فتح ... شده بودند ... جواز ... عنایات ... شد
و چند نفر ... تیغ ... بر ... سنان ... زخمهای کاری
... خوبی ... شرف ... در چند ... کرده ...

[illegible]

و القصه دلاوران در همان شب فوج فوج از طرف احمد پاشا مانند آن اژدهای تب دهان [illegible] بر دروازه قزل دره [illegible]
و خوکبانی می کنند لیکن حکم همایون صادر شده در همان [illegible] پل بالا رفته [illegible] اردوی آب [illegible] آورده [illegible]
معرکه [illegible] علیه السلام که همان طرفی [illegible] بسته [illegible] انواع ظفر قرین [illegible] از طرف آب [illegible] کرده
پس از آن [illegible] علم [illegible] فرستاده [illegible] گسترده [illegible] وارد جانب [illegible]
در جزیره کشتی های بسیار فراهم آورده [illegible] همان سوال [illegible] قلعه [illegible] در جانب غربی [illegible] فرهاد
در طرف شط العرب [illegible] در طرف جزیره [illegible] همچنین [illegible] از کنار دجله [illegible] امام [illegible] ظفر [illegible]
فوجی مامور [illegible] دست [illegible] کشتی های [illegible] علیحده ترتیب داده
قلعه [illegible] اردوی [illegible] بصره [illegible]
و در همان اوان شیخ عبدالله [illegible] که صاحب [illegible] زیاده [illegible] فرهاد بود [illegible]
[illegible] بصره [illegible] خان [illegible]
[illegible] احمد [illegible]
جمع [illegible] احوال [illegible] احمد [illegible]
و [illegible] جزیره [illegible] خان [illegible] جلادت [illegible]
در بیان [illegible] سنه ۱۱۴۵ در آن اوقات [illegible] فرهاد
[illegible] قزلباش [illegible] دروازه [illegible] عسکر [illegible]
می کشتند [illegible] خان [illegible] می کشتند و در [illegible]
محرم سنه ۱۱۴۵ [illegible] از جانب احمد پاشا [illegible]
[illegible] فرهاد [illegible]
[illegible] احوال [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] احمد [illegible] کرده
[illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] ایران [illegible]

[illegible] طرف [illegible] طرف [illegible] گردند [illegible]
گروه [illegible] ازان [illegible] گروه گروه
گروه گروه [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] انواع [illegible] امواج [illegible] حرکت [illegible]
و در آن طرف [illegible] کنار آب دجله [illegible] چون [illegible]
می آمدند [illegible] چون [illegible] در همان [illegible]
و [illegible] غریبان [illegible] طرف [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] زنجیرهای [illegible]
[illegible] داده [illegible]
[illegible] جلادت [illegible] که [illegible]
[illegible] عسکر [illegible] طرح [illegible] والله [illegible]
[illegible] عسکر [illegible] داده [illegible] خود
[illegible] اطراف آن [illegible] میان [illegible]
[illegible] از طرف [illegible] خود [illegible]
[illegible] چند نفر [illegible] داخل [illegible]
القصه [illegible] مقصود [illegible] در همان روز [illegible]
[illegible] جلادت [illegible] ظفر [illegible]
[illegible] بوده [illegible]
[illegible] خود [illegible]
[illegible] چون موضع جنگ [illegible] عسکر رومیه در جانب [illegible] اتفاق افتاده آب دجله [illegible] رومیه [illegible]

۱۱۹

شدت نمود و از یکطرف لشکر شیعه الصعود صورت گرفته و از جانب دیگر سپاه عجم بموج عظمی [illegible] را اشتعال داده

که حرکت در نماینه فلک بر بوده و بعض ثوابت رشته کاهی [illegible] کرمانی می شد و خورشید گردون گوش همه که بود [illegible]

آتش همه جهان را آفتاب آتش افروختی که تابش زبان در دهان [illegible] چه مرغی شرری در [illegible] که [illegible]

بتحقیق بال و پر در افتاده کباب از تف آفتاب [illegible] هر کوه را چشمه آب [illegible] آتش افروختی اگر بودی آب آن بودی

رشحی الحمد [illegible] در هیچی که ماه هیچی از پیادگان در [illegible] مشغول کرده داد بود [illegible] نفر از پیادگان [illegible]

زیر پای اسب [illegible] آنحضرت در آمده [illegible] رسیده مرکب تازی [illegible]

در زیر پای آن سرور در اراده [illegible] پس [illegible] کرده و رتبه کبری [illegible] اقبال

بوار و متوجه کار روزگار شده چون شعله طعن شهریاری مهر گستر در میانه آن جهان لشکر شبانه چو خورشید انور در [illegible]

افواج [illegible] مشهود دیده [illegible] گشته [illegible] از آتش و شرر [illegible]

گشته از اطراف آنحضرت [illegible] کرده [illegible] حفظ الهی سپرداری و [illegible] یاری نموده [illegible]

[illegible] رسیده [illegible] عرش [illegible] قوائم [illegible] در شناور داده

چند نفر از [illegible] جان [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] کرده [illegible] دیگران [illegible] خورده [illegible] آمد

[illegible] شده [illegible] تاج و کلاه [illegible]

[illegible] آورده آنحضرت [illegible] گذشته بود [illegible]

[illegible] سپاه [illegible]

علاوه [illegible] شده دلیران [illegible] سرور کشور [illegible] داری [illegible] کاری و [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] جهان [illegible] رسیده [illegible] اختیار [illegible] داد [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] شده [illegible]

کرده [illegible] از اطراف [illegible] کرده [illegible]

[illegible] دلیران [illegible] آباد [illegible] کرده [illegible] آتش [illegible]

فتاد شنید

[illegible] جمعی [illegible] رسیده [illegible] آن [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] پیادگان [illegible]

[illegible] کوچ کرده [illegible] موکب [illegible]

جمعی [illegible] را جمعی [illegible]

[illegible]

[illegible] وقت [illegible] عزیمت بجانب [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] بود [illegible]

برده [illegible] شکسته [illegible] قرآن [illegible]

گران [illegible] ملک [illegible] نقد [illegible]

توان [illegible] بر زمین [illegible]

جان سپاری [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] که در آن سفر [illegible] شده بود [illegible]

حواله گشته [illegible] اطراف ممالک [illegible]

[illegible] احکام [illegible] کرده [illegible]

[illegible] نقل [illegible]

[illegible] گشته [illegible] سپاه [illegible] کرده [illegible]

[illegible] شده [illegible]

[illegible] هزار نفر از لشکر [illegible]

[illegible] خود [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

و چون [illegible] برای [illegible] بود

اراده فوج آن سلسله کرده بنیرنگ و فسانه ولوازم جنود اکراد و اراده آن را از سبب آنکه کار در سمت عراق اتفاق افتاده بنحوی که مردود
از عبادت و احتشام معتصمان مقام و مناسب وقت و هنگام نبود به توقف اردو چند عازم همدان و در بیست و هم ماه صفر وارد آن خطه
نزاهت بنیان گشته و معادل و رتبه هزار تومان برای تجدید اوضاع و استعداد سفر و جبر و نقصان دسته دسته وجوه نقود
بجنود مسعود از خزانه احسان مرحمت گشته جیب و دامان و آمال ایشان از نقود عنایت مالامال گشته و هر یک از اکراد که [illegible]
التفات شده بود به سبب قلت اعطا و همچنین از شتر و استر و خیمه و چادر و شتر و سپر و جوشن و مغفر و آلات حرب و اسباب
سفر جمعی قلیل بهیچ و اسباب و جزئیات دیگر رونق جزئی [illegible] ممالک محروسه روز بروز در محصل و [illegible]
آن گروه جلادت پرور تقدیم مقام و در عرض مدت روز جمع [illegible] آلات ظفر فرجام بود [illegible]
انجام یافته لشکر فیروزی اثر از افواج [illegible] گستر بزرگ و [illegible] بهاری و سیلاب کوهساری در [illegible]
[illegible] و [illegible] کشیدند در بیع [illegible] از [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] از [illegible] عازم تبریز شده در
سمت [illegible] جلادت [illegible] تبریز [illegible] حرکت [illegible] در
[illegible] تبریز [illegible] آغاز کوچ کرده [illegible] تبریز [illegible] شهر [illegible]
[illegible] لطفعلیخان [illegible] روز [illegible] شهر [illegible]
[illegible] و چون حیات [illegible] خویش [illegible] جانب [illegible]
خان مقدم که در آن وقت از جانب آن حضرت حاکم آن ملک بود [illegible] لطفعلیخان [illegible] کرده
[illegible] لطفعلیخان عازم [illegible] گشته [illegible] الله [illegible] از [illegible] عساکر منصوره [illegible]
دار الملک [illegible] گشته [illegible] دار الملک [illegible] افزود [illegible]
از سپاه منصور [illegible] و بسیاری از [illegible] گشته [illegible] لشکر لطفعلیخان
[illegible] دار الملک [illegible] بود [illegible] الله [illegible] آورده [illegible]
[illegible] و اطراف و ولایات [illegible] گرفتار گشته [illegible]
کوهستانات خود [illegible] بود [illegible] برآورده یکباره [illegible]

اطاعت و فرمان بری کرده چون [illegible] والا آن بود که قبل از [illegible] روم باز حضرت شاه [illegible]
[illegible] و آن [illegible] کشور [illegible] هوای [illegible] اقلیم دیگر [illegible] در ایام [illegible]
[illegible] ظفر [illegible] که کار [illegible] صورت [illegible] وکالت [illegible] بود [illegible] علی اکبر [illegible] میرزا [illegible] آورده [illegible]
[illegible] [illegible] حرکت داده [illegible] بود [illegible] توقف
[illegible] عراق [illegible] بود [illegible] والا [illegible] شاه [illegible] وارد
[illegible] و محذورات [illegible] شاه عباس [illegible] حرکت کرده [illegible]
[illegible] گشته آن خطه [illegible] شاه [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] عراق [illegible] از سپاه [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] عراق [illegible] عراق [illegible] داده [illegible] مملکت عراق [illegible]
[illegible] از طرف [illegible] خود [illegible] و جمعی [illegible]
سلطنت [illegible] خان سردار گیلان و لطفعلیخان [illegible] و غیره [illegible]
خود [illegible] قیام [illegible] ۱۲۰۴ [illegible]
[illegible] اجتماع سپاه منصور [illegible] شهر ربیع الثانی [illegible]
[illegible] عساکر [illegible] همدان [illegible]
[illegible] خبر رسید که [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] شاه [illegible] کرده [illegible]
[illegible] حرکت [illegible]
[illegible] این خبر [illegible] از [illegible]
[illegible] منزل [illegible] رفتار [illegible]
[illegible] عساکر [illegible] افواج [illegible] ملک

[illegible]

مواطن [illegible]

۱۳۳ و فارس مأمور بکار گشته رای ارکان دولت از وجود ساتخ صلاح باشند از منهیان اعلیحضرت سلطان که اولی مروی ولد فارس
و قائم جنگ قرقره اکبر برتبه سپهسالاری سرافراز بود که بکمک تبریز روانه ساختند و در حینی که مهرعلی خان و ابراهیم خان چپک
بهمراهی سپاه وارد جابلاق (؟) و تفلیس شده بود در تبریز گشته بکنجی کرمانی کرمانی مهرعلی خان و مختار خان اندیشه‌های باطل خاطر (؟) من توابع لرستان
دم عزیمت گشته با فوج خراسان و آن دو نفر بهمراه خود و بهمراه افغانه مقصود و کوردان و امرای قشلاق یک سفارش روان
گشته ابراهیم خان چپک با فوج فرهاد و اقتدار بهمراه امیر نوه منظم در بار معین گشته اگرچه در حینی که بحکم وقتی بیاری رزمیان
حضرت گردون چو صف دران حرکت بنا کرد از ایل آذربایجان در شکیه تبریز و ظهور این امر حضرت امیرزاده نایب
دروغ مهرعلی خان بیستم ذی‌الحجه و عزم قوی و اهل حروب مثل قصور و موجب خلل و فتور گرده دلاچون وقوع دیگر
حوادث درنگاه دل دریا جوش اعلیحضرت ظل‌اللّهی جوش خارج در برابر لجه ارزش و ظلمات که آه و تشاک در جنب بحر
شکوه دارد و طمع وفق در عزم و تزلزل در رای و خاطر قرار نداده بتوکلی علی‌الله با تأنی راسخ و نیت ثابت قرار
شش روز که به عراق بسرکوب خان وقتی حمی نشد بقصد تنقید و عکر کوچ کرده در یازدهم جمادی الاولی وارد آنجا
گیلان شد و در قصبه کرکرکی کشتند روز و دیگر سلطان خاوری ماهچه رایت عروق از مغرب بجانب تقای جنگ جهان
و جهان لشکر در حال رفع ازدم بقصد داران که در محاذات تبوکرکرک واقع است قریه صوف و نظم و نیابت دنبه
لشکر دلاوران و دو روز در کشتیان دو دسته بکوی اردبیل و عرصه هزاری نزدیکی منزوی و موج برنی رسیده و دو که
و امینی ارزان ملک و نظم و فرو شکوه اعزای رای و عزم مشهود دیده ارباب رزم گردید که آتمانی بهرام خشم
نظاره ان حیرت حیران در زمان درست و دشمن در عالم اختلاف تباه ده گشته کاری آن همت بلند آفرین جوان
شد سپاهیان بچگونه لشکر داشت چنانی در تنگنای سکندر روزگشت کی آن رزم دیر شب دامنی مزید و فروزان
با ان شکوه این خرم مهرعلی خان برای سرعسکر قرار معین دولت از قرارداده با اوج نیابات و قبر و دهمه ارکان و حاجی
آن یکم مهرعلی لشکر نظم نمار قب خیام قرار داد خوازای در ذیل تمرد و اطراف اردوی خود را بچوب خندق استوار کرده بود
محکم کرده در تاریخ دیده بهمواره بیستم ذی‌القعده جمعی از سران لشکر ابرار او پیشتر در جنگ آورده
دست دلاوری پیاز بند و ازین طرف نیز دلاوران رزم جنگ اصولی نیز و مردت جنگ جودان بامل
در رکمه سپاه کین آهنگ و بار قبیح و سنان و با افراختن توپ و تفنگ آتش افروز نایره جنگ شدند جمعی از آن

۱۳۴ روز گذشت و با پنجه توانای سپهدار روزگار فرود کش از غبار گرد و جلوه کرده بظهور گشت آن برجان افروز
سپهر گردون ساز که بربنه جهان آفتاب نیز لشکر خود بتبرار داده از آنجا بجهت بهمراز رزم به جلد که در آن نزدیک گشت و
صعوده بهیئه بحقیق فتح و ظفر نمود دربای لشکر ادیم کرد کنار آب حایل بر اوج سپهر بگلون و موج بمیزد و در ظلمه شکار
و خیام رفیع و مقبل احبابیت گوکت بحر پر اقتدار دیده داشتند که آن گروه را بیچ تن غبار گرد دیگر روغن
برگرد برسید و شبان طاوس وصول کرده از غلبه خطر در دست اغتنام و پای ادراک شکسته در سینه برسیه بر شب
ترس گرد آوده و لرزان خوف تهیم هنگام سه دلار جلو در بطلب ایام خبر تاریخ و فتح انتیان زرقوب و بر
در نوبه بسیاری از خبره شمار را رخت آوردند و بیچ انتقال و اموال و خیام و اسباب نظامیه را بجای گذاشته خط
در آمده دیوان کو پرش بامروز با بند چهره ماهیات و وادی طلب تیم قدم و نسیان وادی قیب بود و هر ما لک قطعا
د هارشه به ماهی گذاشتن خیام راحت پیاده نشین ششاه ورود ان بسرحت کشیدند و قرار روز دیگر در بهار نیکوی ان
حبیر حضرت رای نکر ایالت یک موج دوم جنب از دو عرض راه با برخی امرای رسید و بلطان تقدیر ، تکیه
خنجره نزر بر پنجه کرده در حین ملاقات احوال ناظم احمد جناب سپهبدی امیر شده در رقبه ما ارد آمده قرار دادن که گرانت سلطنت
مستعار را بشرف رسید از جانب الصدارت در ادم مأمور گشته با بزرگتن او قصد شرف نیز گشت فقیر و جوان دست بجود و
از دواج و ابتیاز (؟) باقی مانده و امراء و صحاف و ازنجا ما به‌سه و نوید برای گل که برای تشرف آورده بود بیام
احسادی با ین درگاه و الا شرف طبق فرمود که دعوت حضرا در عشق حاضر جرات مژده بخش نزول سفر پیش آمیز خواری
و پیشرو قیدوارانست با آواز در هافر زاری را آمده با بیات گروه کیلویه عزم تلافی داد و قرار معلوم دستهٔ بوکرو
گماهای آن ورسیاه که بسان ورزش تباه و طلب با اظهار جرات خود دمانگار تیغ بستات بیکرو بکمیل دیدی تمود
در جنگ ایروان با هوان بنش الفت قربان قبیه و نصرت چاپار کبانه بحسب شده در جنگ در و بر که مسعود ولد کم
حقیقت حال ام از زمین اهالی رسید اگرچه شغل غرضش بخوبد رده را اقبال بپیچ دلیل بازدور و در حرکت مرکب سوار
از ارمغان برجستگی تاب خوردند که در آنروزها بمردی لبان خورشید عالم افروز رزم را فتح بخش ساحت احوال بگ
و بعد عالم است او باره بدر شستنا بی تره رود روش گشته ادنام احضار شتر سردار قبل و کوه کیلویه را با ذخواهی
و نمود و شد قرار دادنه قرار داده ابهرخان بکشتن بسیاری و مهرخان بکوه قران کوه کیلویه ~~و بی نفوذ و دن~~

طایفه از نیشه کوی در رزم چوگان قوایم رکاب غلطان و قوچی دیگر بر خود گرفته از آن ادا عجب از در رزم شتابان گشته
بقیه در حصن تحصن جسته در آلات منصور بغیر جنگ در معرکه جنگ [illegible] ثبات او نخسته پنجه کوه انگار پنجه آن گروه را نموده
جنگ شهرت برگرد چون اثری از لشکر در عسکر ظفر رسیده و در میان کمان ها زکشته و تیر از تیر و برنده تر از خنجر [illegible]
کو کر بجانب سر عسکر ظفر لشکر پیدا آورده مصوب یکی از گفاران فرستادند شور که فوق ملاقات آن جانب را
مورد ورود از جلی کرده آمده ایم که اگر از مردی نشانی دارد بگو که حرب قدم رنجه شده آن و نه که اجاق [illegible] از انجا
ملال ساز در نیل تعطل و جواب نانها در بکه [illegible] که وقت ماند دل بعد انکه اینه عطف عنان بمقر عز و تشانی
شان فرمودند روز دیگر بعضی سوال را بر [illegible] رفته کثبت عزم تو پال پث را در [illegible] کرد دار کنک دیدند بتقیید [illegible]
کار او گشته تسخیر قلعه بوده ای که محل و منبع آن بود نزدیکی از کوه بلند [illegible] و تقام عجب اکراد بر بر
و بیابان در مخون بذخیره و غله [illegible] حصه ابت سپه جهان [illegible] اندازه آن دربند متوجه آن سمت گشته [illegible]
منهی موکب سطوت [illegible] سر عسکر شده از در مقابله در آید و در روز که موکب جهانگشا سایه وصول بر آن مکان افکند
قلعه [illegible] محیط تصرف در آمده جمعی از اکراد با [illegible] از محال بعیده بشتاب [illegible] حصار از هم سیلاب [illegible]
سطوت جنود قاهره پناه بان قلعه آورده بودند معروض تیغ ابدار و بسیاری از [illegible] ثبات بقید [illegible]
گرفتار گشته غنایم موفور [illegible] قسمت تمامی سپاه ظفر که با [illegible] جهان برابر بود داشتغال [illegible] و چون
محاصره قرار [illegible] خاطر قوی سپاه [illegible] و خرابی [illegible] که [illegible] باقی [illegible]
کرمان که در [illegible] قلعه [illegible] بود و ند آمده دو کنار آب را به درجه شاه که اندام کاه از
فولاد [illegible] بود و در محل ثبات افکنده بروج محکم دا آن مکان [illegible] تیز [illegible]
برای [illegible] جمعی قرار داد ضبط [illegible] آن [illegible] رفته [illegible] افغان عسکر [illegible]
یک [illegible] دربروج انبار [illegible] سه روز اعلام ظفر طراز از آن مکان آغاز [illegible] مجتمع و
گفتگوی اتفاق [illegible] در باب عزیمت سمت [illegible] و تبریز [illegible] کرده [illegible] نمودند اگرچه [illegible]
[illegible] و یار [illegible] که در [illegible] خویش گرفته [illegible] بحال [illegible] بسیر [illegible] کامل نکرده و خطره
میان [illegible] دریا نکرده بجز [illegible] صرف [illegible] در [illegible] حالت که [illegible] از

سعادت سر عسکر [illegible] قلعه را رسیده که آن جبل [illegible] بر تخریب [illegible] آن قلعه [illegible] روان و آن مکان
محیط لشکر با آلات [illegible] قلعه محکم [illegible] جناب [illegible] نتوانند قلعه کیان صورت نقض آب خواهد دانست باری
آنچه اول [illegible] آمده [illegible] در تعقیب دارد و تماشای آنکه بنزد ما پس از آنکه متفق اللفظ عرض کردند که ما را جای در
آن است با [illegible] سر به [illegible] گشته و در جان سپاری و فرمان برداری [illegible] آن مکان
امروز [illegible] که اهل [illegible] ابواب [illegible] خود در آورده [illegible] و غلبه [illegible] در محل [illegible]
که فراز [illegible] موکب [illegible] بر فراز [illegible] عسکر [illegible] بود و در [illegible]
[illegible] موکب والا [illegible] محل [illegible] گشته اکراد [illegible]
کرده که سپاه [illegible] ذخیره و غله [illegible] جمع [illegible] کشش [illegible] گمان کردند که ضعف
و قصوری [illegible] این طرف راه یافته [illegible] در جانب ایران [illegible] گشته [illegible] عطف عنان عزیمت [illegible]
گشته سر عسکر از این خبر آگاهی داده [illegible] قبول [illegible] ضعف [illegible] این طرف محمول [illegible] چون [illegible]
[illegible] اعلای لوای اقبال حضرت [illegible] بقدر [illegible] که عمده [illegible] بود با [illegible]
هزار نفر فرستاده که همه [illegible] جلادت [illegible] داده [illegible] چون [illegible]
[illegible] جلال بود [illegible] دربند [illegible] که مکان محکم و در میان [illegible] کوه واقع [illegible]
[illegible] راه بود [illegible] خیام ثبات [illegible] پر زور [illegible] قزلباش [illegible]
رسیده [illegible] طرف عصر [illegible] که جاده غیر [illegible] و
[illegible] عبور از آن طرف [illegible] خواب غفلت دیده [illegible]
رو به راه که [illegible] عبور موکب [illegible] هنگام صبح [illegible] که [illegible]
[illegible] وصول افکنده [illegible] که [illegible] زود [illegible]
[illegible] صوت [illegible] برق [illegible] رعد [illegible] از هر طرف [illegible]
کوه [illegible] داده [illegible] صفوف [illegible] از طرفین [illegible] اشتعال [illegible]
و [illegible] دلاوران [illegible] اشتعال [illegible] سر عسکر [illegible]

قشون بختیاری بکوشید و قشون شاه بحضرت ظل اللهی غالب آمده و کوی یکی از سپاهیان را بیدست و پا بحیل دستگیر
کرده به تقریب اعلاء و اولادی آمده رخ بیکار کرده که با رخ باد فرج و دانگ تفنگ چشم مهر و ماه را خیره کرده و غبار عرصه کارزار روی
سپهر سبع چهره را تیره و تار نموده و خطوط الکات بر عسکر عمود وار و سپاهی لشکر از ارض ذات آن در میدان جانی بوم الطبل
و النهار گردیده بهر جهت در وصول کوکبه بر عسکر و رسیدن جهانی فوج بجهد و مرخز بود که نور و ضیا بالیست بموجب ... از دیده
و نفوذه مظفر دلیران ظفر اثر گردد لا به دولت بانگ تو زنج راحت دانی به شیر تعلق یک کرد که تو او تیا را چشم اکه
انحضرت ایشان بعنی وا عنق بدعی دانسته جنود ظفر نمون با عنایت آن داور جهان پرور که بر ان ظفر کشته فرقتی
بما فتح و فیروزی رسیده بود که حملات مردانه و صدمات دلیرانه افواج نصرت معوق دیده را روایش کرده نشسته
نقل بر عسکر بیشمار از شهر هوای حال در عسکر عساکر اضطراب و در تکلف فرار شتافتن الغلبه لله یافته کرده کوشیدند
بر عسکر در کمال نوکر شتافتن در نخست روانی آمد بنا بر حیف برق رفتار بودن و عازم فرار کرده که دلیرانی
سهکین دویدن عرصه کمین تحت قریب رسیده بتاتی او بخند چون حضرت ظل اللهی فرار کرده دیده در دنبال ... را بنام
ابدالی از جانب کوه بعقب ای در بند مامور شده بودند که علامت شکست بر راه بر ان طایفه مامورین نیز از راه ...
کتم اکثری بر او خشم رو بسته الطایفه را جواد که تیغ و سنان رشید و قریب ده هزار نفر ازان گروه عرضه شمشیر و سیف
بداران شده تیر هلاکت تقدیر کرده بر عسکر را در تهی ای هیبت الهی را هم کرد بالاخره کریستی اموال خیمه برش را دادگ
سنان بطلا در بردار اردی رخت و جمع اموال قشون شاه و جلال و اثقال تو یخانه و خزانه بر عسکر بکر ابد نصرت لشکر
نصرت اثر در آمد و چون اعراز بران اکرادی بر دوان لازم بود در بر عسکر را به تعاقب او تعجیل و کوتاه بهادر اکرم اسدی
ما می عسکر شعاع کرد را گرفت را که آن معرکه بود با نخست روان کردند که بپرده در جنگل ادام مرتون ساختند و از ا...
باز بقوه نیز که مستقر و کوکب عزو شان بود و مطمئنه که بر ان عظمت عنان کرده با یاخان جای شبی به لکر بکار آرتیان
با همی تیغ خونابه در ره دوال از دفع ای عال بکار بست از جمله عبور ... رحلت و نجف و کربلای ... معلی و بخیطه ضبط آورده
راه ذخیره را از ان طرف آب بر تو کران بسود و در ... مطفر وارد و موکب و الا تبیه چون باس فخم قوتی
انواع حمله و سخت ملک ارد قشون ذخیره دست بپا خسته شده بر شقه تیمور بیک که در میان را دیده زد و فوج حرب و حملات
موفور بود عازم و با قومی از بعد در ان جزیره کنایه ... آذربایجان عازم گشته فرار در ولایات جهاد کرب بیاینه

بعید از نظور

از ساوج بلاغ کری خبر رسید که تیمور شاه بحرو وصول خبر شکست و او دیانک که در کنار رود بلادر قوچ ... تبریز رضا کرد محمد دلان بعد از (بعد از روانی)
گشته الطف بیک ... تبریز و در آن اوان در عموم غلات قحط اتفاق افتاد و در تبریز قحط و ارتفاع ... کرد چون این خبر صورت تحقیق
عنان عزیمت بجانب ... که فرار که مار و روی بائی بود و نظاف داده شد از راه گیلان وارد حرم افکنده و در آنجا گیلان

در بیان کارزار ... اخبار او کوه ... جمعی

خبر شهود او درجهان بیک از مرزی ... واقع شد **مضمون اینکه** نجف کیش و کرشنه فرار از کوه از جمعی از جعفر ... بی جهت
نمو ... را ابتدا در او اوقات و در این خبر مرجع گشته اغلب که در نجف در قلیل بود و متعلقات ... رخت بیک
عمر مجرو داشت تمام تیک او ازجمله احوال او دست ط تعلق کرده و در قلعه عازم بر ... بیک تو شیرین ... همراه او در املاک
تمام بیک روز بهمان کشته فرار نموده روز بیمه بر او خواد و او را اتباع مرتب آورده مجموعی که ابو الفتح خان حاکم ... تبریز
خواتین محمد حسن خان تصرف ای در تکوین شتر ... دوانا ... که مقدم او در غنیمت شمرده حجاب که کرده مرتبه بر ... انواع اعجم
عاقل از ... احسان عمی قریب این بهادر ... شاه پروین جواهر آورده چهار آن خیل خانم ... بخشیده در ...
ایشان جواهر کرده ... نیز ... خبر ... تو ... آورده ... مبالغه داد ... حوزه را به سید عبدالله ...
سید علی خان و ... کوه گیلویه ... رانیح حالی توقف کرده ... تبریز از ... در کوه ... احمد سلطان با ...
که عدت ... لشکر نفر ... رسیده ... امده ... تو کشته ... و ... ده روز که در ... بود ... از

آب نزا

نقد ... آب فرسخ ... شد ... نجات کشته ... قبول کرده احمد سلطان با اتباع ... از دره ... گریز نهاد
خارج کرده و در مجلس ... وثیقین حاکم ... ساخت ... در ... فرستاد ...
مدن ... شیخ جبار ... که آن قوم ... از ... رفته ... اقطاع ... لشکر
بدره ... بصره ... وصول ... بر ... بصره ... باز ... احمد ... بکلر بیکی ...
را البرداری ... حویزه ... عرب ... سید علی خان والی حویزه مامور ... آباد ... ذخیره ... از راه
حسن ... روانه و اسمعیل خان ... حاکم ... کوه گیلویه ... یک ... سپاهی
... اردو ... تعیین ... خود ... بر ... حکام ... مامور ... روانه ... شده
حکم ... که ... بجانب ... عراق ... اصفهان و اسمعیل خان ... از
جانب کوه گیلویه ... حکام ... در ... شتشتان ... و ... شده ... از ... ولایات

۱۳۹ جهانگشا از جانب [illegible] عازم [illegible] گشته شرف اندوز زیارت آن مکان فیض بنیان شده و در آن [illegible]
به نظم مهام [illegible] که از [illegible] در حوالی [illegible] بنظر [illegible] که شاید عساکر رومیه از قلعه عازم [illegible] نمایند
مکث کرده چون قلعه [illegible] از محاربه سابق که در آن مکان واقع شده بود [illegible] ابواب [illegible]
بود که اگر عسکر [illegible] اصفهان [illegible] از پی کینه [illegible] جواب باز پس نمود و
[illegible] روز دیگر [illegible] تیغ [illegible] مرصع [illegible] انور در بر کرده بابا خان بجانب مقصد روان [illegible]
[illegible] تمامی [illegible] حرکت [illegible] عازم [illegible] شده در [illegible]
[illegible] که [illegible] سپاه [illegible] جلال [illegible] موکب اقبال از [illegible]
[illegible] اطراف و جوانب [illegible] مقام [illegible] احمد پاشا [illegible]
[illegible] دولت عثمانیه در باب [illegible]
کفالت [illegible] که چند [illegible] زبانی [illegible]
نوازش کرده [illegible] برای این مسئول و تمنای او [illegible] قبول گشته احمد پاشا [illegible]
[illegible] در باب [illegible]
خود و همراهی [illegible] این دولت روانه کرد اگر چه در باب [illegible]
سعادت [illegible] این طرف را که در جنگ [illegible]
و در جنگ [illegible] در آمده بود [illegible]
لوازم [illegible] تقدیم [illegible] این طرف [illegible]
[illegible] گرفتار [illegible] بوده [illegible] گشته اگر چه [illegible]
[illegible] توفیق زیارت نجف اشرف و کربلای معلی را [illegible]
[illegible] زیارت کاظمین علیهما السلام و از آنجا [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] گشته [illegible] در بیان [illegible]
[illegible] جهانگشا [illegible]

زمستان

۱۴۰ زمستان [illegible] و خرم آباد [illegible] اصفهان [illegible] چون ابوالفتح خان حاکم [illegible]
[illegible] از جانب [illegible]
[illegible] جزیره [illegible] این [illegible] طایفه [illegible]
[illegible] جزیره [illegible] معلوم نمود [illegible]
[illegible] خود [illegible]
بجانب جزیره [illegible] از طرف [illegible] جزیره [illegible] خان [illegible]
[illegible] در میان [illegible]
[illegible] سه روز [illegible] بجانب [illegible]
[illegible] خبر رسید [illegible] موکب [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible] قرار [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] طایفه [illegible]
در کوهستانات [illegible] بابا خان [illegible]
[illegible] طایفه [illegible] ده [illegible]
[illegible] گذشته [illegible] موکب [illegible]
روانه [illegible] خبر رسید که [illegible] خان [illegible]
[illegible] حرکت کرده [illegible] شده [illegible]
می آید [illegible] گذشته [illegible] سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible] حود [illegible] ده [illegible]
[illegible]

۱۴۱ مرجوفی از قضیه کوک انحضرت خبر یافت و از روی دلیران انحضرت فتح و ظفر کیش ساخته که از آن قبیل [illegible] دست آمده

بلاد طبرستان سپاه سردار تصور کرده بتحکم در بند و عزت خود مغرور گشته و اطراف کوه را با تفنگچی پیاده و جمعیت از حد

زیاده فرو گرفته مانع راه عبور لشکر منصور گشته آن شب [illegible] بودند تفنگچی در بند و قفه و جنگهای [illegible]

اعدا اعلای لوای جنگ کرده بخنجر کاران مریخ صولت و نیزه داران سماک سطوت در محاذات در بند

سعادت از جهد و گشت بجز از جهانی [illegible] و تفنگچی صلابت قرین را از قفا [illegible] کوه پیرامون مامور ساختند

و [illegible] بموجب امر و الا از طرف [illegible] کمین از جهت نمایند [illegible] برای کنده ها که صعود کرده هر چند

تفنگچی محمد از فراز کوه [illegible] از تمام تفنگ فرو ریختند دلیران [illegible] رشحات سحاب [illegible]

تصور کرده بخردی و قدم [illegible] برای استیلا بران قله بلند که سر به سپهر [illegible] دست استیلا [illegible]

از [illegible] اشتغال داشت تا انکه بعزم نظاره لشکر فیروز اثر بالای کوه بر آمده جمعی که جثه زمره تفنگچیان

پهلوان مشهور دیده آنرا محال گشت دانسته که [illegible] عرصه عمر طی شده است این الفرار [illegible] شنید

گریز را بهتر [illegible] کرده دلاوران [illegible] از دست داده بودند بحکم دلاوری [illegible] و جمعی از زده [illegible]

بر تو فیقی پرداخته تا ده فرسنگ عقب [illegible] غازیان [illegible] زدن و بستن و کشتن و افکندن سپاه آن رو سیاه دست

از قبضه تیغ و خنجر کشیده چون محمد ابراهیم [illegible] بود و هنگام شام [illegible] و مقام کرده [illegible]

تفنگچی محمد وقت فرار [illegible] بودند در فراز کوه بحکم اضطرار [illegible] کرده [illegible] دلاوران [illegible] کوه

[illegible] روان گشته و تمام اسباب [illegible] در آمده و از [illegible]

[illegible] سردار را [illegible]

[illegible] کشیده [illegible] از [illegible] جمعی از [illegible]

[illegible] داده بود [illegible] سردار [illegible]

خود را با جبه خانه [illegible] جمعی از [illegible]

[illegible]

[illegible] سردار [illegible] روانه شده

۱۴۲ [illegible] و دیگر [illegible] استمالت [illegible] از [illegible]

[illegible] تفنگچی [illegible]

[illegible] انحضرت [illegible]

[illegible] عازم [illegible] که [illegible] گشته بود [illegible]

[illegible] سردار [illegible]

[illegible] انحضرت [illegible] عازم درگاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شده

[illegible] اصفهان [illegible] شاهزاده [illegible]

۱۱۲۶ [illegible] در سال سنه ۱۱۲۶ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] انحضرت

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] شاهرخ میرزا [illegible] شاه داده [illegible]

[illegible] که یوم الاحد پانزدهم شوال که از [illegible] سنه ۱۱۳۴ ساعت [illegible] از روز گذشته [illegible]

[illegible] بسمت خانه‌ای [illegible] شاه سلطان حسین [illegible] آمده [illegible]

[illegible] محمد [illegible] در [illegible] وصول [illegible]

[illegible] حال [illegible] الاقتران [illegible] تقاعد نمود [illegible] که [illegible] الارض [illegible]

[illegible] الاحادیث و الله غالب علی امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون [illegible] کلام مجید [illegible] الامر [illegible]

[illegible] که مامور [illegible] کمال [illegible] کرده [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] میدان نقش جهان [illegible] بازاران [illegible]

از دروازه [illegible] آغاز [illegible] کشیدند [illegible] فوج فوج [illegible]

[illegible] زمره [illegible] کردند [illegible] عبد الکریم افندی [illegible] عسکر [illegible]

عثمانی [illegible] عسکر [illegible] وزیر اعظم [illegible]

[illegible] بدرگاه جهان پناه آمده در اصفهان توقف [illegible] رخصت [illegible]

[illegible] که [illegible] ارزروم [illegible] مامور [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible] جهان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] بودند [illegible] اتمام [illegible] را [illegible] افندی

[illegible] روانه [illegible] ولایت [illegible] دادند

[illegible] رسیده [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] کرده [illegible]

[illegible] ایروان [illegible] اصفهان [illegible] پادشاه [illegible]

مامور [illegible] در بیان قضیه [illegible] اصفهان [illegible]

شیخ احمد مدنی

[illegible] اصفهان [illegible] سنه ۱۱۳۴ [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] سردار [illegible] جهان پناه [illegible]

[illegible] شیخ

احمد [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] سردار [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ احمد [illegible]

[illegible] شیخ احمد [illegible]

[illegible] سردار [illegible]

[illegible] کرمان [illegible]

[illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

خود دیده بعد سه روز دیگر آن قوم در راه عدم گرفت و در بیستم ماه صفر موکب همایون از همدان حرکت و چون ۱۲۵
سقز رسیده بود که عالم خان بابا لر که در آن اوان علم‌دار اردوی بود با سیصد نفر از خوانین ارشت سیاه اردوی را گرفته
در میان خود که عمل موکب بی‌صورت است خبر نماید شاه راه امیر وقت فرمان عمل کرده و رایات جهان‌گشا از راه سنه
وارد آن مکان و صاف و از همه امور را انداز که دیده و روانه حرم‌سرا شدند و از آنجا عازم مراغه و میان شده
معتمد آن احمد پاشای والی بغداد که با فرامین قیصری برای تهنیه الدیار رفته بود و چون پاشای مذکور بالطف
جواب داده رفته در تبریز سلطان شده بود مدد در ورود موکب اقدس را به حوالی قشقان نجات تقبل عشر خوانین
سلطان رحمت انصراف شده و کمان خان و تفنگدار دار و از امر با جمعی از خوانین و حکام تجار و مقدم و دیگری را
امور به دوام شدند که هر یک با جمعیت خود در آن جهت توقف کرده منتظر تحقق صلح و جنگ و متوجه صدور امر گردیده نشسته
و چون جمعی از آن بلوکات که در حدود استار در جاهای تخت و تپه‌های پر درخت مکنی داشتند اراده اینها به جنگ
در اوایل فاتحان فیروز به قشون بی‌لطف لطیف بیرون رسیده لهذا حکام استار وارد اردبیل و کیلانات بجمع آن ادای
و خوی از خوار رسیده جلو ظفر نشسته به پیشتاب تعیین گشته آن گروه را که در جنگل‌های جنگل و کرده‌ها که
تحقق و جنگ کرده به روحیه تنبیه گوشمال داده در دوازدهم ربیع الآخر خط اردبیل مقر کوکبه جلیل کرده
در بیان قلب شهر نیروان و فتح قلعه گنجه قرار ورود موکب جهان‌گشا به اردبیل تا روز چهار از
جانب عبدالله پاشای سرعسکر رسیده و عرضه شوریده که در باب مطالبات ولایات راموقوف داشته قرار در حال آنچه
معتبر بود با عثمانا فرستاده و ولایت را طلب نمایند تا اولیای آن دولت در باب اظهار بر کمال نرخ و جنگ
و نرخ صفت کرده ولایت را بسپارند و از خارج از ضبوط دولت که فرستاده‌گان احمد پاشا را گفتگو نموده‌اند
مدت بسیاری چاکر دستان سعی کنند اهم این گفتگو را در کنگره بلند و نامه سرعسکر و پاشایان دیگر جای گرفت
چون از مجلس پاشایان بغداد که در آن حوالی بخط نیف بهم رسید با ملوقی قانونی دولت عثمانا اصرار رفته بود
سرحای خان لکزی بود که در آن اوان از دولت عثمانا ولایت نیروان و داغستان را در حوزه تصرف خود
داشت و حاکم استار را موجب تحاق امیر ان آن حکم را مصحوب آدم خود برای سرحای ارسال و سرحای
حامل آن را گشته جواب مدلل که در هنگامی که آن اوقات بود و حاکم استار نوشته در آنجا درج کرده بودند

که ملک نیروان به غرب شیرازیان محکم گشته احمد پاشای بغدادی را در این ولایت به حال نیست لهذا اگر تمام آن را نماید و بهر دو را
میل نماید و نظر از رو فتح نیروان که مفتح الابواب قلاع دیگر خواهد شد در پنجم ربیع الاول ورود موکب و الا کف رود کرد از فتح نمود
سرحای از آوازه توجه آن دریای حرکت و طلوعات جهان آفرین بخود عاجز و رو به بر باشیروان که گذشته بود و شنیده و خود در گنج
کشیده و در بیست نهم ماه مزبور با پنجاه‌ای جهان‌گشا بر رود و وصول بر تخت شهر شماخی انداخته محمد خان والی حاکم اردبیل
با پاسبانی ولایت سرحدی قره چمن و چون سید که جمعی از لکزیه خبر رد سرحای مذکور به بیلق که در سمت شماخی واقع و
داخل سرحد مزبور است و جمعیت او اتفاق در مکین شده و جمعی را به سپاه نصرت پناه ارا بیجت ناوی عالم رو نموده پنجاه نفر را
و اسیر بسیاری از آن به دست آمده با تمام خوانین محمد خان شهریاری با طلاق ایران فرمان داده بالکل بلکه شیروانی به شیری
منزل و ملک سرراه جهان و حمل نخست و چون تیغ احمد از کشتاری که در شیخ احمد و انجام امور خاص اعرو که در صالح شده بود که
تنها در سرداران سرسپید جمعی از خواص بیگانه‌ای دارد در با سپهر مزار کرده و بشاره البیم در شمشیر شاهی تقریر استان ایری از
در حلال آن اعمال خبر رسید که سرحای خان با قومی کثیر از لکزیه در قبر تجمع کرده و ای قتلار اتحاد داده پس شهریار به سر
بنه در حرق را نها داده در ظلمی صحرا بر را در عقب سرحای گذاشته چون ملحوق که در پانزده منزل شماخی واقع و مشهدی
داغستان است در ان اوان مسکن و مقام سرحای خان و اشیانه خیال آن مغرور خود رای بود و برای آنکه اورا بجای در
خطراب اندازند تسخیر قوم مرآن مکان را در خم همت ساخته در روز شنبه دوازدهم ربیع الثانی بانجا نهضت جلو عنان داده مورد از نیابت
از آنجا آزمای جریده و سپاهی با آنکه قوق کرده طلایه تیغان بیرون نمود مدد از فرار حرکت خود زده اراده لشکر نصرت از
لزوم چیزه سرحای توجه قبیله و فرار انجام آن امر شد مقصد بعد و دولت موکب والا وادی جبر کشته اراده عارض سپاهیان
بیابان گشته به شبوری یعنی بی‌سرداری قدرها رو به سپهداری آن جمع و المخصوص خرج قبل داده و در گنجه که یک منزل است
خبر رسید که سرحای در موضع دیره بتن که در ما بین قلعه و شماخی واقع است بهم دار و جنگ کرده شکست فاش خورده
روانه فرق شده فتح ولایت کاخ سرحای فرار را و قشون شماخی محبت جوهر اجنبی خود را از لکزیه عمده سخت جیش نموده قبیله
و در آن جا نیز گزیده حادثه و قلعه داعی وارع شاهی والی گنجه در تفلیس شاهی والی تفلیس مستمد نموده و تحقیق شاه با وی را مقرر
والی زاده‌ای گرجستان را عرض به پوتهی کرده ملا شاه و لد خود را با مصطفی پاشا و لد شاه و خبر از کیش از اردوی
و تا با ربیع و قشون سرحای ارسال داشته به جهت هر کسی در عسکر سرحای خرم آسم آمده و طلب شیعیان جلو ریز وقی

امیر چون از دره مذکور از نشیب‌های حرکت کرده برفراز پشته از قوف جمعی از قبچاقیان خود و سکان بروم بوده با تن کو اکثر
بکره و از کلوخ نشیبه اتصال دارد در برابر جنود مسعود تعیین نموده پشت‌ها را جمع و خودی دیگر بسیار سرداده و از طرف شمس
ما را سپاه مردار تخلیف اول نشان برخورد چون در میان جنگل بود و از خوبی جمله دشمن منصور بیکه ولایت مقدم برخای
که بقدر بدخش آمده و دیگران نیز بی‌تیز و آویز پرداخته اثنای این صفوف منهزم شده خوبی که در پشت آن کرده
اوی قرار ادام خفته بود مدد او بخشید کرده بر الطفون تحکه حضرت ظل اللهی است با این جراءت سرفت قیان رسید
عنان تنگ با را دست داده روی ترهات و انهزمیت آن کرده و نظر لشکر برخای و پنجاب آن هم برادر هلک قرار
از هم گسیخته و جمع کثیری از ایشان عرضه تیغ بی‌دریغ گشته در بیه باز بست کنجه در برخای بجدودی بجانب غازی قوق
گریخت و قاضی آمده و سپاهیان [illegible] لشکر ظفر نصیب گشت و در انثنای غازیان رفته قلعه حاجی پیر را که اعظم آن دیگی
و مکان اهل عمور بود غارت کرده آتش زده توده خاکستر ساختند و بود و هر خبر وصول این خبر جمعی را المرا
فراریان درستاده برخای چون از [illegible] بزرگ [illegible] سمت قوق مطلع بوده فرار نگریخت بیچ جانب غازی
فرار کرده مرکب از رو تنگ ریخته [illegible] دره میان کوه گذشته بود که دلیران تنگنام هیچ وارد آن
مکان نگشته جمعی از آنکه [illegible] رسید که [illegible] طریق فرار دادم کرده سمت قوق [illegible] افتاده در نشیب و فراز
آن راه [illegible] هم قرضای چیزانا بود مدتی چار لشکر منصور گشته کردن بقصد تن [illegible] رزم نشسته
وضعه کند [illegible] آنکه در [illegible] سلطان جنید خبر [illegible] خشک سپاه [illegible] نزول کرده موکب [illegible] الله ورود
آن مکان گشته فرار [illegible] در کمره [illegible] جان [illegible] رتوق برخای
سمند کوه بگرد [illegible] آبنیز رفتار رود [illegible] عرض راه [illegible] ازان [illegible] که قشالی و جبران [illegible]
میکرد [illegible] ازین ملک [illegible] و نوای [illegible] و خیام کردن کوهستانات سر راه بود و بطرف لشکر پای آمده
القصه در عرض ده روز یازده منزل صعوب المسالک کوهستانات [illegible] راه [illegible] طی کرده در اکثر منازل
[illegible] بادی [illegible] کمان از [illegible] جبال [illegible] ثقیل [illegible] و تحویل [illegible] دارد قرب [illegible] خشک
[illegible] توق گشته روز دیگر جواد [illegible] در قشار از پیش ستام بجانب توق عازم خرام کرده در عرض راه [illegible]
برخای مشهور بسته‌های عفو تقصیر و صدور منشورات [illegible] موکب نصرت [illegible] رسیده چون

در دره [illegible]

در دره اقرب [illegible] قرادی [illegible] لشکر اختیار نمود و حکم [illegible] شده و حضور [illegible] در پناه عفو تقصیر
خواهی بود که چنین [illegible] حضور [illegible] این [illegible] لشکر [illegible] جبال شیران [illegible]
و اخوان ازدحام فوج [illegible] شیران [illegible] برخای [illegible] لکریه و کوهستان [illegible]
در کنار رود خانه [illegible] توق [illegible] بسته پل را که [illegible] بود [illegible] و جدال شده و آن رود خانه
آیا لت در میان دره [illegible] عمیق [illegible] جاری [illegible] موج [illegible] چهره‌های [illegible] و از عمیق فوج [illegible]
[illegible] افغان [illegible]
عبور گشته [illegible] بسیار [illegible]
برخای و لکریه را [illegible] حال [illegible] قرار [illegible] روی [illegible] ظفر قرین [illegible] فوج افغان [illegible]
عبور کرده تا رسیدن لشکریان کروه [illegible] خود [illegible] هر چند که جمعی [illegible] خانه [illegible]
[illegible] عدم کشیدند [illegible] برخای که [illegible] کوچ و [illegible] خود [illegible] توق [illegible]
[illegible] آن دریای لشکر [illegible] توق [illegible]
[illegible] گشته [illegible] دلیران [illegible] آن وادی [illegible]
پنهان داشت [illegible] کرده و آنچه [illegible] برخای [illegible]
عرض [illegible] که بزرگ [illegible] بود [illegible]
تقبیل عتبه سعادت قرین گشته [illegible] عفو تقصیر
[illegible] آن سرزمین گردید چون جنود [illegible] وصول [illegible] جبال و طرق [illegible] بود
[illegible] آن [illegible] خود [illegible] آن وادی [illegible]
[illegible] جمعی [illegible] گشته [illegible]
[illegible] توق [illegible] کرده [illegible] کوهستان [illegible] لکریه [illegible]
[illegible] پل [illegible] کرده [illegible]
و الان آن روز [illegible] جمع کردن چوب [illegible] پل [illegible] وقت غروب

۱۳۹ در کمال استواری ایاب نشسته افواج منصوره را فوج فوج با مور معمور ساخته الایاب جهانگشا نیز بمقام نشاط چون
مهر ابن بود از روی جبل فلک گذشته روز دیگر بنوبت تسخیر تفاق آن کوه و صعود بر درجات آن کوه فلک شکوه
برقرار گرفته جمعی را مامور ساختند که در موضعی که زنان و لواحق الاطفال تحصن و تمسک نموده اند ساختند آن
محابت ادبی تحمل از جا بدر رفته آغاز گریز کردند آن حضرت جمعی از دلاوران پیش قراولان بر دفع آن روز از
بام تا شام جل پشت بلند آن وادی هولناک کرده بسیاری از آن طایفه را از شعبات جبال سنگ خارا که اهل خیمه
جمع کثیر را پراکنده کرده با اطفال نیز جواره و بیخ شعبی را از خط و دهشت در میان دره ها و آب ها انداختند خیمه جا
ای خود و حشم داشته جوقی را الغوقاف نجات کشیدند هنگام تمام روز حتی و شیرسوار خورشید از این قله بلند تخت بر زبر ان
غروب کشید ضیو کنونه مهم بر تاق از اندازه کوه بجز بزیر آمده رهبت عزیمت آن را بر آن مکان نموده آن او خیمه چون
بر لب صوب کوهستانات آمدن ارهی نجات و اقامت از راه تحویل داشت امر والا الصدور یافت که بنه و
دعرق ارا راه شاه داغی البرز روانه نموده و در روز دیگر آنحضرت از راه جای برقرار جنگ حله کنند و این
راهی بود محکم که گردنی در ابتی موضع گرگ و ره را از سنگ درخت و صاروج برآورده احداث راهی کرده بود
که پیاده بیک یک در کمال دشواری و خطر از آن می گذشت و بیست و پنج ارتفاع و چهار فرسخ مسافت آن راه است
در کمرت با عنایات رکاب تمام آن کوه را پیاده طی کرده بسه مهسنتی [illegible] کرده از رشته [illegible] حتی بو او بقو تعاقبش عمل قلعه
کم آن را بر سج و هم گزوده در شاشتر و هم [illegible] جمادی الاول و فتح التحقیق قلعه انجم ثقیل قدم قلاع اهل
ساختند و فیروزمند در بقیه لشکر فیروزی اثر که از شاه داغی آمدند بارهای بزرگ و بنه را در عرق در زیر جنگی
بود در وقت فرمان بوکب فیروزی ترقی پرستند چون طناب قناعت خانی که بر درداری فتد تا رخت [illegible]
داشت بر قرار گشت بر سر جای محکم مستقر از تماشای عالم [illegible] شده بود دستی جانی ابدال [illegible] قوی از
از ابدال روانه ساختند که در حوالی نوروز و در بهرات بطناب قلعه مختی نموده و در قتل مزبور عریضه
از ظهور شد پیرا اولتر عاصیان را با لی و عایر [illegible] را به برادرزاده او بقوایم سربریکرم تی بسر رسید
شور انگیز و رضی در سرحدی برجنگ فیلا از پنجابی کنجه و تفلیس سکونت کرده بود و امتحی شاهی
والا تفلیس جمعی از ارغا کشمانا حرکت نموده با فواجی سرحدی آمده والا زاده های مزبور با فوجی

اگرچه

۱۴۰ اگرچه جهت و در عرض راه که حشر بر شانی زنجه پیضه لفرار روسیه بیرقچل و ملک جعفیتان شوجه برگشته
خودینشد و فرقه خود سازی یافته قلعه تفلیس قرار یافت و الا رادگان درارای لان خشت بخلاف جهر شعاع
والواع نوازش واستماع بهره مندی بافتند و لوازم آنها از در [illegible] بقیه [illegible] ولوازم تسخیر ارقبله
کلبه لوای عزت آمد شد رسالی [illegible] موکب والا کلیه گنجه و هماد [illegible] جوان اعظم امور شروان و بنده گرسیده عنب
فراغ حاصل نشده در بیست و چهارم جمادی الاول بعلامی مظفر همراه لعرب قلعه گنجه را حرکت ما گوده همراه الا در
ارا حسن تمامی ترتیب نمه که عرض و تکلیف با افواج مظفر قرین عمر بوده در روز چهار شنبه بیستم جمادی الثانی در بیت
کلیه میانکوی گنجه قبات بارگاه عزوجاه و مربارگاه مهر و ماه آفرینت بحری کردان ادا آن از قت
همانیه بابان گنجه نصرت با محکری سلطان تاتار و جمعی از روسیه و تاتارهای قطعات قلعه با مر بود شهر را حاکم
نموده بنا را از تحقیق قلعه داری گذاشت مراد کنند در مقام کیفیت سپهر تا آن محکمه کمام اتحاب قلعه تمکرام
ساخته بمکان سپه و اطراف قلعه را بدیده دیده در روز دیگر از جانب جنوب از میان سواد آن شهر تا یافت جهاز
تحت صورت کرده قلعه بود طرح سپه را گنجه جوار رحمان [illegible] شام دسته دسته بر سر سپه قشیش دادند از طرف دیگر
مرجها تیغ مستقر گشته هر روی قشیش راه کرده بلکنه جهت قبض و جمعی از روار جنبانی قاروره اندازان ای
سعد را که شرف معمود در تیر آن حصن حصین تنش دارند بوده داده که خود رسیده آغاز کرد مدار با تخریب [illegible]
الطرف منارهای مزبور با هدف تلو تیر تند را ناس و اتش فشان جهات دره عرض سه روز تا جنح زمین هموار کرده
رتیحان باطرف منارهای معمور اکرر روسیه گرگ پیسه وار آن ساخته بودند تا ثابت قرینه های عقبه با برد با توپک ارو
رایت بر افرازی آن ها را کفر ان رخنه جهات بالا شتید آن بزم جانبازی را حواله بقالیقی ارواح کردند
قاروره های آتشین اکردر بو بار جنگ سر برفلک کشیده بود از جوش عقبه بازی گکین را دادند و فراز ای
بلند سپهر پیوند که نازل منزله ساوی بود در خارج شهر آبها جوری ترتیب داده شبها پای قلعه کشیده از آب
فوکی رشجنلا اعین که آن قلعه های چوبی جرخ علم بر کرد از برج قلعه هالی بر بلندی آن ها را بلند
توان ترب گران سنگ از پای در آوره بر جهان هیبت عظیم روانه عالم ایم میگرد و بس طعیه های که آرمان تحریب
گشته از وه هایی تحیتی و خفاره آیات و سطوا علیم گیاره بر قلوب [illegible] قوات بیشه وحوش [illegible] برای کوه

پیشه بیرون چون سپه کرشیه و از زمین کندن نقب داد فرهاد دستی می داد هر دو سر و بر نیزه از جانب سپه داران نقب

به پای حصار رسیده آتش دادند خاک بنیاد حصار و جمعی از مستحفظان بباد فنا رفت یکدفعه نیز نقب نقب نغمه های مختلف

بنا کرد رشته نقابان به نهان خانه کمال ازان دو پاره طیار کردند لالا از آتش نقب دیگر که هزار و پانصد من باروت بکار

رفته بود بخاک رسانید چون لا قلعه و مستحفظان انجم دختر برفرازان قلعه شدند با وجود شعل نور و ضیا بکرم بودند او لا لکم الله

یک نقب آتش داده از اطراف قلعه دود برتن و برکاخ فرو ده کوس فلک زد و شورش در آسمان نمودند کیان را

الغرض دیگر همان یک نقب بود که ماده زمین تنگ بین دو طرف برنش برج حصار را از بام و بنیاد تمام کرده بعضی که

فرزان قلعه را ستور و محل استقرار مردان کار کرده بر آن آتش چون بر فقیهان دیگر در گرفته از جای در نهاد قلعه

افتاده چندین حصار با خلق بشمار از چرخ و زر برنت اگرچه بعد گشته کان در آن وقت معلوم شد لا قلم از تحریر توکه

شب نقل از قلعه را کرده برخ برنبت که در آن شب از زلزله آن آتش برق دشمن از جا بجهت قصد از جای ...

با کوکب همراه یافته از آن طرف دو نیز نقب پای سپه آورده یکی از سپه داران مطلع شده با جل کرده

نقب دیگر حفره دل ... از آتش در دل خان تورتی هستی چهل تن از جوانان چنین سپه دار گردید و چند دفعه

نقبهای طرفین بهم دیگر رسیده در میان تنگنای نقب بکار و خنجر و طپانچه دست دیگر باقی شدند و یکدفعه نیز بنگام عصر در

وقتی مستحفظان در آن نیت بسته شول حرامت بودند دو سه با خیار دستی و نقبهای ریخته خفتگان از قلعه بیرون دویده [۱۴] خپاره

آتش داده بی غیب سپه داران از خندق با تیر و تفنگ و تیغ و تفنگ هجوم آورده شدند اهل سپه را با تیغهای میدان پرتو تیره

از یکطرف سپه داران اکراد و دلیران جلادت بنیاد با تیغهای کشیده بر روی در آورده جمعی را در خاک و خون کشیدند

تمه را از سپه دور کردند چون شهر با رتاج بخش کوه گیر هر روز بر سر سپه پای نوع بخه کرده لکمار هم یکی از کار کنان

فرمان پذیری پرداختند قلعه گیان این معنی را یافته دا او جهت بجدی تا پاره تر بی تفنگ اشتعال می رسید که اکرم

خدیو الوالعزم از روی دستی بر خیمه آن انکار نیز تیر نمود جهت حرمن عمر بسیاری از زره روان طریق چنین بسیار با آتش

جان بر زر دیگر طرف بود قضا چنان اتفاق افتاد که در و بخیمه سر بر در کردن فرزند ارشد سپه دولت با ختم اجال بیدار

کرده از رشته کار سپاهی کار هم شتابی می کرد ندکنود و نز بسته نتبعی را پاینده مقر و خوبی آن شخص را بر و صورت و بکاب

آن حضرت رسیده که در همان جا گدید بجا برفرمودند و بعضی بیچ موج با نوان جنگ انتهاب داشت و از هر طرف

نقبچی

نقبچی دارند و دعوی شده دیگری از دو سه اهل قلعه را بگلوله تفنگ و غیره بسیار هستی و از تخت از آنجمله فرح جانبازی

حاکم گرشاط بود که در بر حصار ریخت بچو دو آب از پا در آمده دیگر ولد ما بقیاس بود دو بیش نقب ریخته هر را

کباب کرده از یکطرف نیز تنگ خان تنگ توپچی باشی که در آنجا نه سپهی بود و بگلوله و غیره قلعه کیان را افغانی ارش

و تا غره رمضان اوقات شبانه روزی صرف پر دل سپه گشته خندق قلعه را که شبیه بحر زخار بود و بجهت بنای محکم

و سنگهای عظیم انباشته سپه را از خندق گذرانیده به پای حصار شرحادی رسانیده چون بسبب کثرت برف

و باران تیرهای سپه متلاشی و تود ها کس شده و انبار دون سپه باز و آشتند رنگ تیر پی دیگر آب ریخته

بران بیج رست با بین شرق بجانب قلعه را که آب بگرفت سه سه بیدی ترتیب داده آب بستند و از اثر جا جای

با حصار و بروج آن سمت انهدام قبه لطف قلعه را آب فرو گرفت و عمارات در روی آب بنمونه حباب نشسته

لا کمصرین با شهادار امراء و عبید الله بیک پسر ی که در آن اوان اهل عسکری منصوب و او را ده از دیش

اشتهار داشت نیت با دار سواری داده و دست از قلعه داری برنتافت و در این چند ماه بنجه امید نه

کرفتنی و تمهید بود و در باب تسخیر بعمل آمده از آنجا که کلید گشایش امر در دست پسیان قضا و مفتاح فتح

ابواب مقاصد در کف تقدیر ایزد یا بها نهمت تسخیر صورت خیر حجب چون برونش بیجگاه داده مرضی گردد

کشت بود و جمعی از دلیران خون آشام که بعد از انتقام داخل کرده کا چند نفر از جوانان کرام در روی انجم

حشم با طراف قلعه مامور و آن حصار آسمانی را در کمال شدت محصور ساخته جمعی را از برای منع قال

زوار بتقلیس فرموده که بنفاق با داوان دارد تا داوان کرچه شغول می باشد بتقلیس شتابند چون تسخیر قلعه مذکوره

بر نتیجه اقبال حضرو داد کرد وصل قبه سیر کرد و بی بی مالدارات آن دستان ثبت و الله الغرور در حین وقوع بلی

گذشته خلم صدق مقال جواهر انشا در سال ... مخبر که مای جا درنمود ما را و عصار را سلام گرفته نیز در حین که ارکان سپاه و جمله

در خارج قلعه کنجه از قفا داشت جمعی از دلیران که بمه جا در رو تند داردو در باز رفت هم از شده بمبیج و دست در در

تهد کردند و جمعی بالدنم رکاب بر بام لیاقی در رکاب خورشید اشراق خطاب زدند چون در آن مو غدار زی

از ره غده منظور رسید جمعی از خوانین و حکام و سپاه نصرت حشم در درصد و اغوانش مسعود و مظفر

فرمان بودند به پیشه آن طایفه قیتین کرده وی هم از مشکل فرودی از مصاحب آن آتی نامزد و جمعی از گرجیه

کوچ بر کرده کاملاً میرزا ولد امام قلی میرزا از آن طرف کرمان مامور گشته و مامورین فرار افغان و جمعیت متوجه مسکن آن [illegible] گشته ۱۴۴
الطایفه نیز از افواج و مسکن خود رخت تحمل بکوکوهی که جبین فرزند و دامن کوه البرز پرورده دامن قرعش بود کشیدند
دامنه کوه که بر قوم حکت بسته و علی العفو با برادره و پیاده خود بمعسکر لشکر فیروزی اثر هجوم آورده و دمار از روی انجمن را کلاً
گوید و تنگ رسید لاجرم اثنا چه بترهات کرده جمع کثیری از ایشان بمعرض تلف در آمده روی بر تافتند و بعضی جوق
شتی تفعد پس بر گرد کان که صد و پنجاه تن از آن طایفه را که در دست شده لا از پا در آورده و [illegible] و از آن
ناحیه را دشمنه و تمامی قرا و مساکن ایشان را آتش زده اموال و اسباب ایشان را بعرضه نهب و حرب رود کرد ولایت لنجان را
که در خدمت فرار یافته بودند بعرد و قتل اهدار رسیدند و چون موسم زمستان رسیده خیل بر مال گرمسیر گروه [illegible]
آن مکان رخت نزول کشیده و راه آن منجر بکسی میبود که آن را لاکریه مرحمت های عظیم و چوبهای قوی سد نموده
آب بسته بودند هر چند که از آنجا بند بسته شکسته [illegible] بطرف آن مکان می نمود [illegible] بر گشته همی
از روستای آن گروه که در اردوی آنحضرت پرده بودند بسبب حبس و قید گرفتار آمده انجام کار شان حواله بوقت دیگر
کرده و نیز بعرض رسید که جمعی از طوایف [illegible] اظهار سرکشی و استکبار کرده اند از توجه اعلا [illegible] جهان شکوه
لشکر [illegible] آن طایفه خیره سر مامور گشته در محل موسوم [illegible] که در قله کوهی در [illegible] آن محکمه بود پناه از
از اطراف کوه یورش برده لوازم کشش و کوشش بسیار از آن طایفه منکوب جمعی از ایشان [illegible] آن [illegible] غرق و جمعی
[illegible] غرق گشته تمه اطفال و عیال [illegible] اسیر شده [illegible] و بهجوم [illegible]
سکنه [illegible] آباد که چهره [illegible] در صرود و جمام [illegible] کرمان سیستان را
[illegible] مامور شده بودند [illegible] حکام [illegible] که بجای مردی و دست
[illegible] آن ناحیه را [illegible] راه [illegible] قلعه [illegible]

که مامور [illegible] بود از طرف راه فرار در [illegible]

در بیان وقایع سال ۱۱۴۷ [illegible]

چون وقت آن شد که قلعه های گنجه و [illegible] دار الملک [illegible] که در تصرف لشکر [illegible] بود هجوم
سپاه [illegible] گذشته از دریا [illegible] رفته [illegible]
[illegible] نهی [illegible] راه [illegible]

سیارکان

سیارکان روز [illegible] پنجم شهر شوال [illegible] حمل گشته [illegible] ۱۴۴
بود [illegible] باغ و بوستان [illegible] نوروزی [illegible] مژده [illegible] عالم افروزی
[illegible] در داده مجلس همایون [illegible] گلزار بهارستان و آب و رنگ از آن گلشن رنگین و باغ [illegible]
[illegible] از آن [illegible] سپاه از [illegible]
[illegible] بهارستان دیگر در نظر آمده [illegible] نوروزی [illegible]
گلزار [illegible] در آن روز فیروز [illegible] قلعه گیری [illegible] دربند [illegible]
[illegible] در [illegible] آمده در [illegible]
بهره یاب [illegible] مقرر کرده [illegible] همایون [illegible] تمامی جبال [illegible]
قلعه دربند و غیره که در تصرف [illegible] بود [illegible] ایلچی [illegible] انور [illegible]
انجام این امر [illegible] و بیان حقیقت حال [illegible] خورشید کلاه [illegible] که اهمال [illegible]
بودی [illegible] و [illegible] که در باب [illegible] ولایات فرمان فرستاده [illegible]
[illegible] در آن [illegible] مصالحه [illegible] از طرف [illegible]
از طرف حکام [illegible] ولایات دربند و باد کوبه [illegible] مقرر کرده [illegible] در تصرف [illegible]
و ولایات [illegible] گرده [illegible]
[illegible] و مامورین [illegible] ولایات [illegible] این
مرحله چون [illegible] قلعه [illegible] اتفاق افتاده [illegible] لشکر [illegible]
می [illegible] توقف [illegible] دیده [illegible] نظر در [illegible]
[illegible] تمامی محل [illegible] که در [illegible] قدیم [illegible]
گشته [illegible] ولایت [illegible] آن [illegible]
[illegible] روزی [illegible] قلعه [illegible]
سکنه [illegible] قلعه قدیم [illegible] در آن مکان [illegible] آن قلعه را دار الملک [illegible]

قرار داده بود از چار جانب برور شکوه ایشان رسیده از لوازم جنگ و کمال جرأت داشته هزار نفر تفنگچی تاتار جلو ریز دهان
فرستاده آن جماعت هم رقم گشته گروهی بجولانگاهی مانده فوجی بیت الله داخل سلطان کرده اکراد و چرکس گریز رفته
در جای که الطاف شمول گردیده جای دیگر دست درازی بود بحکم آن جماعت کامل گردیده رسیده گوش
عرصه تحیر رسیده شد از اردوی انقلاب برد ثبات خیلی جماعت شنیده در اثنای جنگ و ایلغار قلعه عباس آباد
در مسکوب رسیدن سرعسکر روم و فتح قلعه اردوباد
چون مقرر بود که عبدالله پاشای سرعسکر روم با افواج
بحوم آن مرز و بوم مشرف بر قصبات آمده بر چند از منازل انتقال بسیل کوه با جماعت دارم سپاه داده که در بهار اردوی کران
گران جلادت بتاخت اردوی از بلطف که مقرر بود استعداد فوج عسکر بر آن گردیدن محول بر جای ورده و فوجی را داده
بتاخت ولایت قراجه داغ تعیین فرمود و در اثنای جنگ عرض سپه سرکردگی گشته از قراچه داغ عسکر رسید
پرواخته از اطراف اعراض کردن اردوی تاخته در آن مرز و بوم در نظر آمد تا آثار تحریم یافتی روز و لیل را
کمان معارف دیده کوه ارس بر آن بلکه چند نفر از خوانین سپه داد طرق و انضباط حفظ آن بجهت
مقرر نموده ورفته را نمود و رسیده کردند و تا صبح توقف کرده هر گاه که گریز بجا ورد ته در گستان که همه در کمین
سیوان خاطر آباد کنار فدوی باشد بالکل بر آن بحکم آن جماعت بر آن پرداخته گروهی از راه
درحیت شب ایران بجانب نخجوان تعیین فرمودند قرار بر آن امور و انتظام کارهای نزدیکی ارس رود جمعه
بر دوم دیگر طرف بصدر خوی گنجه دار اردوی همایون دو تن و درهای لشکر گران درهر شش در منزل الاکوی
بمحال خوی ایلات به نزول اردوی رسید که تیمور پاشا حاکم وان نیز با هزار تن عسکر روم و اکراد دو انزوا
تفلیس بود و جهان پرور استماع آن جمعیت با فوجی از اعاظم و ارکان دولت قاهره حکم شد تا میر را
حضور بر کردند عازم تفلیس گشته اردوی همایون را مقرر نموده کوچ رفته در قلعه لوری بار اقامت گذارد
مظاهر الطاف موکب همایون بجهت قرار دوره و دانکات جهان گشت به فوجی تفلیس معلوم شد که تیمور پاشا برای
محصورین تفلیس ذخیره بفرستاد که را انجام داده و جهت آن حضرت اراده فرمودند که از همان کوه
بنه نموده از راه عقب بر سر عساکر آن ها که در نواحی قارص واقع است رفته آن طایفه را تنبیه نمایند و چون آنجا
در آن زمان یکه در اقیانوس در جهت قزاق گلوتازی بود که ها دوره باکری مانده مایل رفته که کوه

اردوی رسیده از دره تیرغ معاف آن حضرت پیاده گان را در آن گوهستان در کمین پنهان زرشک امور تخته و قمارباز
روز بیمی آن فوج فیروز نقدم فرستادی گشته سپاه گنجه جواره در آن وادی جنگل که کوه بزرگ در روی
مراکم بود و بیابانی نموده که نشاید برکشته عبور ببخت مدد جنود قهر پیش گشته و جنده مرکب همایون نوردار از روی
آب باید و نها فوج بزرگ گروهی در دریای پیکران از خشم حیات غرق شده که تخته پاره از استخوان ماهی بر کنار
کنار بیاید بس غطف عنان کرده در قلعه لوری که مقر بهار لین بود سرگشته داریج غربت بهر مقدس را معمور شده گشته
از گرفتاران رومیه عسکر رسید و از اردوی موکب همایون اکاهی داده بادو صد تن از ده هزار نفر عساکر برابر
و از یکه واران عرصه گیر در اعاظم منتظمه گشته در غره ماه محرم کوچ قارص را انجام از روی انجم ختم ساختند
بحوالی بر رو حوم موکب زردین کرس روس تخت آورد از دو لوکرس و کوه های علمه در
در جوف این اردوی ضبط و انضباط و اوامی که بیاید در گروهی در نشستی در از قلعه توپ صفوف کرده که همه جنگ
بسته اعلام زد نقاره گردیدند چون سرعسکر پیش از وقت بعلاوه خواهی قصر بیعت کرده که مظفر و منصور گشته جهات
قلعه داری را ملکی عارفت دانسته بلجام در دل و سپردن شهر برده به خود در قلعه توقف کرده عسکر رومیه را در امان
آن فوج بشمار بیک صد و بیست هزار نفر رسید با تیمور پاشا بگاه بجنگ حصار فرستاده بود که از اردوی حرم ثبت
بر او از اعاظم زیم نمایند بحصار قلعه چون از زیم ساز آن در فوج اکثر جان باران سعی و تلاش شده در شب بد
آن طایفه از حصار رسید شهر و روم او را دیگر مقدور نبود نتیجه نفشاده چون جمع شود بخت بر مقدس گرفت
آن لشکر از برج ها و قلعه از ایشان برخورد عنان زیم در شرف بقلعه بود و در خیام قرار و اطراف آن مطالب خندق
استوار کرده بود به لا بد از کینه های طلوع با بر همایون بجنگ قلعه کشیده و بر قبه سپه عسکر پرداخته تا بشنید قرار آتش
آتش از ورطه های ایشان دهان زنبورک از توپ خم و بتیغهای آتش پیکر رسیده در رگ های دو چار و کمان با تیغ نیز تیرانی
حاصل آنکه مابین طایفه جلو ریز گشته بجنس تمام ایشان رومیه چون سپاه از فوز کشتی فرود آمد روی برتافته فوجی از
بهمان خارج قارص بجانب وان و ارزن الروم شتافته تمه خود را بقلعه کشیده بار تحقق گذرند و چون شب
سیاه خیمه اطلس بنگ فام ظلمت را از برای سپاهی طناب در کشیده خیل برفرود در عطف عنان بجانب اردوی
سپهر بنیان کرده و سه روز دیگر آن مکان را منزلگاه کرده یکچند و تمامی نواحی قارص با بیمال تاخت کشیدند

١٤٧ خبر ورود ظفر نظام [illegible] شده مکتوب بحضرت سر عسکر نوشته مطلوب [illegible] روسیه فرستاده او را بمیدان جنگ دعوت
و ترغیب کرده جواب ایشان معلوم [illegible] در بنای کار [illegible] چون [illegible] و تفلیس [illegible] سپاه [illegible] و همت [illegible]
ایروان نیز معطوف [illegible] زمام توجه بجانب ایروان کرده [illegible] عسکر روم امداد [illegible] انحصارهای محصور جلوه گر
میدان ظهور [illegible] کوچ بر کوچ بجانب اوچ کلیسا [illegible] بارگاه [illegible] اوج [illegible] ماه [illegible] چند روز
یک کوچ ایروان نزول [illegible] عزیمت [illegible] ایروان [illegible] داری [illegible] ایروان
[illegible] حکم [illegible] کردن [illegible] آن [illegible]
[illegible] عسکر [illegible] تجربه [illegible]
اوراق [illegible] ایروان [illegible]
[illegible] ثبت [illegible] روسیه [illegible]
که در [illegible] پنجاه هزار [illegible] عازم ایروان شده [illegible] عسکر روم [illegible]
جانان [illegible] برای [illegible]
روانه [illegible] استقبال حرکت کرده [illegible]
و [illegible] ایروان گشته چون [illegible] ایروان [illegible]
[illegible] کوه [illegible] آن کوه در جنب قریه [illegible] کندی ایروان [illegible]
[illegible] میدان [illegible] نزول [illegible] عسکر [illegible]
می [illegible] هر یک [illegible]
و [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] کوه [illegible] کشتی در [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] عزم ثبت [illegible]
[illegible] در عالم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]

فتح [illegible] شدن [illegible]

١٤٨ [illegible] بود آنحضرت [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] سپاه [illegible]
[illegible]
[illegible] ایروان [illegible]
و [illegible] ایروان [illegible] داری [illegible] داری داده [illegible]
آن روسیه [illegible] عسکر
[illegible] حضرت [illegible] عسکر [illegible] کوچ کرده [illegible]
[illegible]
و [illegible] کرده [illegible] عسکر روم [illegible]
[illegible] میدان [illegible] ایستاده [illegible]
جنگ [illegible]
[illegible] عسکر [illegible]
لشکر روسیه [illegible]
[illegible] عسکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] روز [illegible] کرده [illegible]
[illegible] عسکر [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible]

۱۴۹
و چون طاقت و محافظت آن سرحد با رسما کرده بود بنوازش کامل برادرزادهٔ یافت و سردار مصطفی خان شیروانی دیار بکره
که مصاهرت سلطان محمود خان اختصاص داشت جمیل پیشکش و سردار نیب اوخشنجوان زخم کاری یافته بود در عوض
داده و خاتمت یافت که نقش او در اداره برای ظفر قرین آورده و برادر زاده نفر از شاهزادگان و میرزایان بعضی نجیم
بر سر همین سیترة الا که داشته و تمامی از نکنانه نیزه سرافراز و اهالی و انتقال و خیام و دواب و آلات و اسباب عسکر
و لشکر پایش را ارزانی از خطه خراب بود موکب کتاب در آمده و این فتح و فیروزی در روز دو شنبه بیست و ششم شهر محرم ۱۱۲۰
الفاق فضاه و لاتیمور پیشی در آغاز اشتعال نیران جنگ با اراده وان سابق حسنه از جانب اوچ کلیسا بقرنی از
راه کوهی در آن گه عازم فرار شده بود و اینه و ثبات در دره حوالی هنرک سر راه بر ایشان گرفتند از آنجمله اوفیس پرویکچ
و سنگ و دیوان از فتح بیشتر و هلاک اسب بستی شدن را دام داده سه چهار (هزار) نفر از ایشان از هم جنس آن دره بپایان
افتاده مرده و مرکب بیچاره سالم رسیدند اکثر هم روز برای ضبط و تقسیم غنایم و اعطای جوایز و عطایا در آن منزل
فیروزی توقف نمودند و آن مکان را انبار ادنیه موسوم ساختند نقش عسکر را براه تخته بسوی گنجه لاتای و خفر و چی
بقدرش و قشون مصطفی خان شیروانی و اهالی و ایلات ایروان روان و جمیع گرفتاران روسیه را خرج داده مدرقه همراه کرده
روانهٔ اوطان نمودند و چند نفر از گرفتاران روسیه را برای تقبل این مراتب بجانب گنجه و ایروان فرستادند
پس بهم عنانی فتح و ظفر دیم رکاب یا نیسوار فرو داد که حضرت از جانب ییلاق ایروان انعطاف فرمودند چمن خان
سفر کرده حضرت بزرگ و دولت آن فرمان کرده و از آنکوه ساختند و با خان چاپار نشو بکر کا خیل راکه قرار و فتح
و فتح موجب اِم والابار و هی معبا پرست بود و بخش برادر نفر از کسانی که از آن میدان گرو قریب صدهٔ قلعه ایروان
مامور و مقرر فرمودند و در آن مکان شاهزاده رضا قلی میرزا را که بجرم محترم از ارض اقدس مامور درگاه شاهی
بود دارد و دشرف تقبیل بساط اشرف فایق شد **در بیان تسخیر قلعه گنجه بطریق یورش و وقایع آن ایام ٥**
چون مشیت ایزد داور در ربط و گشت و امور جهان و حفظ و ربط اجسام بمقتضای جهانبانی تنبیه جبابره گاهی و رادع قدرت
دولت بحصول امری تعلق گیرد بدون سعی و طلب دولت ملک مطلب دست می‌آید و رخنه های گشوده از هیش جنبه
بسته گشته درهای بسته از هم بیک نکته گشوده میشود بمصداق این مقال مقدمات تلو ع این واقعه است که درین جهت
تعالی از هر جانب طایفهٔ روسیه در آن زمان تعارض به تصرف در نیسه و نخجوان شاخ و برگ سرکشی او برافراشته بود دم نکشی از آن

آمد و رفت ایلچی و دو بهره زدنهای حرف و صوت سفر ایلچی جارزیا وری آمد و درین چند وقت این بهم از سرکشان روسیه
بپای مردی حلادت سردار پنجی تیمور تهمت شد و دست از قلعه داری بازداشته شد بموقوف در قلعه عسکر رسید اولاد محمد علی شاهی و اولاد
میرزا و پیشانهای را با چند نفر از روسیهای اوجاق در درگاه کیوان رواق فرستاده طلب امان گشت این مسئول در حضرت
ظل اللهی موقع قبول یافته عبدالله خان زنگنه همراهی ایشان با فرمان امان روانه شد و مقرر شد از وصول فرستادگان
مزبور شاه امدرالیرز زمهام صف قلعه را تخلیه و تحویل شاهزاده و بانجا ترجیح بهرای ابراهیم تسلیم نموده شب
که با شجاعت سلطان و الا را زاده ناتار گام دل ارجمند تحویل بینه فله نرسیده و بعد از حصول این سرحد بجانب مقصد شتابند
مقرر شده و رشاهی و لشکرکشی سلطان باتفاق عبدالله خان روانه در بار سپهر مدار رسیدند و جمعی از غازیان نیز
قلعه را از آن پس چابک که ابتدای سورت کوه جنبیده محاصره و پیشاپیش شاهی و لشکرکشی سلطان قرار داد و کرامت
از نظم و تنظیم سرف باوی و حیرتکنندهٔ لایق کرده بنده نوازش خواص و عوام اختصاص یافته عالیجاه سعادت
لشکر این خود از زاده فارس و لشکرکشی سلطان قرار داد و کرامت در دار الملک قدیم بود و از زاده تفلیس طرق و نخجو
نموده و قرار تسخیر گنجه ابتدای شاهی و الا عطف ابواب استمال در آمده و نیز همین بعض امور و لوازم گشته در بیت المال الابدی
قلعه اخذ و کلید قلعه را با اهالی اردبیل و کرج و ترکمانیه و توپخانه را بتصرف سرداران بعطف داده خود
با روسیه قلعه دار عازم تنبیه کردید ایام حسن شاهی و الا ایروان چهل روز در پیرامون قلعه ایروان استمهال کرد چون
این تمهید از شاه محمول بعذر نمیشد لهذا تسخیر قلعه را تعهد نموده ماموریت نموده و در اول ربیع الاول فرار زیلاق نخجوان
بجانب فارس لوای گذرت افراشتند و در دهم ماه مزبور بجانب غرب دفع فارس به نخجوان ارزن الروم ابستجیم ادوی
کمران بوی کشته تیمور پاشا حاکم وان که از صحرای جنگ بر قوت ایروان بپای مردی تیز و دستی ارتعاب فرار کرده
در بادر فارس بهبود حاکم فارس و پیشکش نقود و داروی برده تعهد و ارکان او را بپیشنهاد ان ارزن الروم اجنبیه فراخ داد و خرجی
و لواحق ان مرز و بوم عرضه تعیین بهم شده چون بعد از تقدمه قتل سرعسکر پاشا اعیان و وقت عثمانی احمد پاشای
والی قرارداد بیت تقدیم نمودند شده از ایالت قرار داد معزول گردید که عسکر دیگر بفرمان جنگ و صلح ماذون
از نیز در آن اوقات در ارزن الروم توقف نمود عریضه فرستاده متعهد انجام این امر شد پاشای مذکور
فارس و ارزن الروم نیز با چند نفر از روسیهای اوجاق وارد فارس و باتفاق علی و معتبرین آنجا که میبایست تقبیل آن بپابوس

۱۵۱ سپهر شان و با فرمان لمان روانه ایروان گشته چنین شب اگرچه رفتن فتنی از جمعی نکذاشت تا چون قهوه داری ارکیاوه
سید میران خبر عاطفت در آن براه نجات خود شروع بتجهیه قلعه کرده در یازدهم جمادی الاولی آن جمعی سید
مأمور با بازگشته دوسر اکثر شکستگان آن ولایت ابدیو سپرده خود با اتباع و متعلقان خود روانه دیار روم کردیده حکم
والا صادر شد و چون گشت با خان بلکر که از لسان فن دیگر کردکان که بجا فرقه قلعه مامور بود نه آمده در سی آتی قصبه
و منظر او همه و نشسته وارد اوچ کلیسا ، دیگر جمعی از اکراد که در دستان را به وضع و اکثری برادر کریانی بجبر بر
برادر کرده با شهر رفته تعاقب و ارده قلعه قبه را محصور و قشون بود و خاصه سرلاد خان شمخال از آن طرف حاکم دربند از آن
سمت با جنک محل سواخه آن نشسته سید پیروزنده از آن پس مرتب آورده و اقبه بسیف الله هر یک پیش کشیده
شمخال و جمعی که محصور گشته و ارده نمودار بتهیه و انتظام مرتفعی باشند و هم در آن اوقات که شمخال آمده در دربند می بود
اوسمی اورا با فوجی از اکراد بسر قلعه خود که شمخال آمده با اتباع شمخال مجادله کرده اوسمی اولادی فرار
با فوجی بعوض تلف در آمده بتهیه جلادت از رستم قشون وارد اوچ اقبال ، دیگر بند سلطان مرده رمنا بمعجل
در برد و لمبیاق با تاریه و نورش مرد بموجب حکم والا انهدام یافته فرار جنید و جهه بستن آن امر مود آباد بردن کار
نیاید ظهیر الدوله از اسمعیل خان که مامور بستن آن بند گشته بود بند را بسته و آب را بتوجه جاری کرده قشلاقهای
مزارع و ولایتی آن سرزمین را در رود و آن رود را آباد و کار پیدا نمودند و خشنود شد نیز کنان ایلچی روس بسبق ذکر قریب در
و صفحات ترقی نمود و جهت این گشته در موکب همایون بود در حینی که رایات نصرت آیات از ییلاق ایروان
عازم قارص شد اورا رخصت انصراف داده میرزا آقا نظر الملک را الفت دست فین و با فیل و با نقیضی بسرای روانه
نمودند در بیان حرکت موکب همایون از قارص بجانب تفلیس و در بند و انتظام و فتح احوال آن ولایات و حوادث
خان قریم لمبرار شهر دارا قلاع عظیمه انتظام امور گرجستان پیش نهاد خاطر اقدس بود در بیستم جمادی الاولی از
قارص عطف عنان بجانب تفلیس کرده مقرر داشتند که سرداران تفلیس بطهورث میرزا و علی میرزا او سیصد نفر
از ملازمان و ارد در ما در ان کلرو قتیل و کاخت برای بنای گرجستان روانه در بار رکاب نصرت شوند ما مورین
در عرض راه اوراکت صادق ترین آستان عز و جاه نموده هرچند طهورث میرزا به تقویض والی کری اولاد و تمکین
تا چون علی میرزا از فرقه گرجیه با شرف تسعود و گم برادری برادرش در جنگ مینا نشستن عسکر قتل رسید جمع جانب باری

مظفر نظر

۱۵۲ حسب السعی بود والی کری را بلیبع میرزا عنایت داوار القاب صادر سر افراز و جمعی از دانه غضب معزز نمود و ند که گرجی
با ما ود آن از فرما نی رکاب بوده از قبل شجاع عاطف جزو آنها و یاب بشود از میرزا تفلیس است
بر ایشی طهورث میرزا را مرخص فرمود و ند که رفته کوچ خود را از کاخت بتفلیس بیاورد طهورث میرزا که توقع والی کری
بهم خود داشت چون این معنی از قوه بفعل نیامد با ایل بود و با رجال طرقه کرده بدون آنکه وارد و جاه
خود رود به تفلیس شتافت و جمعی از ملازمان میرزا پهان منزل فرار کوچ خود را از برده سمت قلعه آن
در روز حرکت که آنکه صوبه الملک بود قضیه پیچال با ترازو رود و منزل و جانی سپاه نصرت پناه از اوچ
فرج ساختند و رفته التمسی برای استیمان طایف کرچه قبین و در سه دهم ماه مزبور بخطه جنت اثر تبریز
الحمد تفلیس کرد در این حفرة جمعی که در مقام اطاعت و منسوب والی گشته تر کان بعوض با خطره دور آمدند
و تمیش باد اکام از شباق را اگرچه بیند ما ده را خوب ان پیش کشیدند نیز تفلیس مقرر کوکبه نصرت قرین گشته از آنجا
بعزم شیروان قدم رایت نهضت ساختند و ربند او معتصم بقتال ، دیگر قبل از آنکه عبدالله پاشای جواکلی
او را از ولایت غضنفر قرمسکری را نصب و عازم جرود داروان کردید و فران و ثبت تا قیصری بمنقاد و قران جنید بود
کسان قرم بلکه صحبت اورفته با تارنه منعقد ساخته از راه بولاق و در بند مترصد اروان شوند و اسماعیل
فرار استماع این خبر رستم خان بیلرابیکی را با لشکری ستر او ان بود یا فوج آنرا با پیش از وقت فوجی از کرجی
سعود در بند مامور شد که اگر خان قریم از آن طرف گرده در آن نواحی مشغول حدود داری بوده و جنگ
رو برد و امر وقت و نشسته ترصد طلوع طلیعه اقبال بر دوال و طلوع غرة ماه محرم رایت ظفر اقبال بر شیندو در تفلیس
معروض شده و الدشدد رضا خان و ابور با غفر فرقه و دولاق و در شنر از ملک ایران در روش بات وارد کردیده
لا با و نت و بکسو رجاه اردم برادرشاه فراری در سطع محکر و ده و لد شد حوائی که زایی اطراف آن در رست
بردن رفت این دفعه زنت ملک روم خواهد بود وادی حال نجی والی گنجه را که از جنات از بر مراقص گشته بود
فشاها رفته بود وکال آن آنان را است علیه اوراده شد ها بطلوع عسکر مرد و دستور رابتر نزو رفیق الدین بیلیشک وار
و بهد و خانه نیز خطا و قبل کمان قریم زشته مصحوب سلدن کرای برادر زاده خان از آنکه در در با قیصری می بود
بکیابیری فرستاده اعلام داشته که در حین بیان این مراتب بالصلح است که ان خود را از دوال بوقوف و اهلال

کرای سلطان در عرض راه عسکر را ملاقات و عسکر رشیدی را رجعی او نخست با عریضه اخلاص آمیز گماشته
روانه کرده کیفیت حال متعدده آمدن محمد شاه را به خبر قیصری اعلام و سلاح معروض بسر جلال خست و در حقیقی
تفلیس شهر کوکبه والای سلطان و فرستاده عسکر رفیع مرد نزد تفلیل درگاه سپهر کشته سلطان مزبور را
انفعال فرمان اعلیحضرت پادشاه والاجاه را مدام از نخست همایون حضرت طلب شده چون صدور این حرکت
ارتفاع قریم آتش افروز مزاج شعور گشته بود مانع رفتن سلطان مزبور شده به جهت آب شمشیر آتش بار تیغ شه را
فرو نشانده ایم و خصمان تو را گفتن را از لشکر به ساخته تربیت فاخته نموده ایم برای برگشتن خان قریم
شفاعت فرمان قیصری در کار نیست و این حکم را چون القوم بار بنه اعتباری بحکم الهی در تیغ جلادتش
لنگ آمده خود بر خواهد گشت پس سلطان مزبور را روانه گنجه و جواد خان را که مامور شده در تفلیس
توقف کرده محمد شاه را که برای سلطان از دولت عثمانی آن گنجه برده منتظر فرمان گردد بنشسته و رایات
جهان گشا روز شنبه نوزدهم جمادی الثانی از تفلیس حرکت و اراده معاودت عازم بشتافته و بعد عبور آب فاقی چون
لشکر چاره نبود که خان در کار بود و رکاب همایون را در جوار آب گذشته عازم بر پیچ آن جانب شده و ایشان
ساکن جوار اکراد برفراز کوه البرز و در رفعت صوب مشهور عالم است اتفاق نموده بودند شاه داد
تفلیسیان و جزایر چون فوج فوج از اطراف کوه یورش برده بان کوه فلک شکوه صعود و بعضی از دره جزایر تفنگ
تو از جبل را کوه نموده تا یک تفنگ را القرف کرده لشکر چون فوج بالان را که مازل منزله بسادی
با وجود وقت دگر پیچ و درختان بار نزل جلدا را از منت عدالت بسیار دیده به نواحی و در وادی جبال متفرق شده
خود را بجانب آوارگشته بود و جمعی کثیر از ایشان قتیل و اسیر و یورت و منازل ایشان عراق شده از آنجا عطف عنان
ماروای سپهر پیمان کرده از راه تنگ دارس راه نورد وادی اطلس گشته و لطف از دروده موکب همایون شبانی خبر رسید
کرخان قریم در خارج اردبیه رسیده بود و عزیمه موکب همایون جلال رانشنیده هر منزل را یکی کرده فرار و روانه دیم شیم
لشوا الحکم و الله نفاذ چون که امان کرای سلطان که در گنجه توقف داردار همان راه معاودت و خبر قیصری را
برده بساطی آن دولت والا انتساب رده و چون خان مزبور بر فراز رود دیگر لاله در بند ابلوار بی از تعمال زاده های
قریم را نمایان داغستان منصوب لا بخشدری را اهر خای و حکومت در بند را به خان او ملی شوی میرزا زاده

ثانی ماکش و نشره اکراد و طلع نمود داده مرغای نزد وجه بود را با بقیه لشکری همراه و ملتفی زر بقایی لشکر
اشرار الطایفه عرصه دعای دمیده حاجی دم از و فاق زده بود و هم چنین در حوالی رستاق در جبال داغستان را
تماه برف فرو گرفته بود و عبور را از معابر پیچ نا ممتنع نمودن حضرت ظل اللهی کیست جند جهان را به تشدید اتباع
تا بر و ان در انظار کریک ان شمار ز نیم قند دهان آن جند بمقتضی کنجی را تا نواحی دفعه ان طایفه کم فرصت را
پنج نهاده و اوس ساخته از اراده آلتی قاج خصمی روانه و فوراز و دو منزل دره کندی حمایل همایون مواقف
مقرون شد که سرداران داغستان از دربند آمده در منزل در بند من اعمال طبرستان را شغل جمع بودند
باشند و نیه و فرق را دور گشت نه داده مرصع قلمرو را از اراده شاه ایران روانه و خود با فوجی از لشکر نصرت اثر
اولا عازم و شیر هم را عوق و خانی گشته شش هزار نفر از افواج منصوره را به سبب دو قوز باره و ایمن
دادیج یاره تیغ و جمعی را هم مامور شده که در عقب قیصر را برفراز جبال نبند و نوازان که لوازم قتل و نهب
و تنبیه و تادیب در باره آن طایفه معمول آمد عطف عنان کرده در منزل طبرقیه با ره ی ظفر قرین ملحق شدند
و در پنجم رجب شامل توقف در بند مصرف خیام سپهر پیوند گشته چون بعرض رسید که ابلوار تمال جمیع وارکی
و مرخان در محل عار ایل تشکر معیت را شمشیر شه اراده دارند که بر مرخان منصور لاد خان شمخال زوند لهذا
رایات جهان گشا از در بند شکر کرده وارد ملی بر خان محمد ولد او ملی در آنجا توقف و دست کشته خان محمد را
با لشکر به سر دره تجالی فرو گرفته آغاز ستیز و جمعی از ایشان قتیل و اسیر گشته تتمه راه گریز گرفتند و تمام احمال
پامال و دو جابر نیشان به القرف لشکر فیروزی اثر در آمده و دیگر از آنجا حرکت و منزل بمنزل تعقیب نهیج و اردو به نهب
و حرق قرا و محال لکزیه بشتاب وارد قریه کبیدن و متعلق به اولاد خان شمخال بود دیدند لذلک بر خانی
وادی و ابلدار از وصول کوکبه منصور آگاه گشته هر یک سر خویش بسمتی فرار کرده خاصی فولاد خان با اجماعت
خود در کبیدن بموکب همایون ملحق و شرف جبهه سائی آستان عرش نشان سرافراز گشته از آنجا اعلام ظفر فرجام
قانه ناتوزم شیر مرخانی که باغ تمق اتمرا ز آنجه در نفصیلم شعبان مذکور اقسر ونجی و قوق و اراده و مرخانی
نز جعیت بر فرو و دام آورده تیغ جبال را سنگر کرده دره را که معبر حیرتش در یارقی بود فرو گرفته بودند
خود سر راه بر آن ایل جلادت منزل سپهسالار لشکر جان را از هر جانب مامور به یورش ساخته او لاد دستهٔ جلادت
کشته

۱۵۵ افغان کوه را از دست لشکر گرفته [illegible] جنگ [illegible] صورت [illegible] کردند [illegible] کوه در [illegible] بودند که
لشکر [illegible] وقت [illegible] دوره [illegible] آن گرفته [illegible] قب [illegible] تیغ تیز [illegible] جاری
ساختند و سر [illegible] بسیاری [illegible] آمد چون [illegible] [illegible] [illegible] روز از آن
تنگنا [illegible] بود چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] که [illegible] بود [illegible]
اثنا [illegible] لشکر [illegible] داغستان جمعی [illegible] دیگر [illegible] می آمد چون [illegible] [illegible]
جزایر [illegible] کرده [illegible] لشکر [illegible] کرده [illegible] جنگ [illegible] [illegible] راه [illegible]
گرفته [illegible] [illegible] که [illegible] بودند کردن [illegible] تیغ [illegible] [illegible] عدم [illegible] روز دیگر
[illegible] [illegible] بجانب [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] گشته [illegible] رسیده [illegible] خود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خود [illegible] گذشته [illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در [illegible] راه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] گشته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که در [illegible] سپاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و همچنین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] داغستان [illegible] [illegible]

شایسته بود

۱۵۶ شایسته بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایران [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ایران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عالم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
برای نزول آن حضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
داغستان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

لطف مسیح آمده بهمراهی عبدالله خان سردار که از طرف دولت مقدس آن والا گشته شرف جبهه‌سائی آستان سپهر بنیان ۱۵۷
دریافت و مامورین ولایات هم آغاز آمدن که هر روز فوج فوج سرافرازی از قبیل شده آستان [illegible] اوج آسمان
محکوم نمودند و بعد از تقریب کامل آن خلیفه در عتبات عالیات الصعود بر دار رسیده در درگاه سپهر اشتباه نظم انتظام
بر آرند پس آن خلیفه را [illegible] که حضرت پناه جهان [illegible] بر مراتب محبت آن که مکنون خاطر اقدس را اظهار کرده
حرفی نمودند و فرستاده طالب که شاه عباس پادشاه و پادشاه زاده نادر شاه در عهد [illegible] موجود است
با هر کس در اراده فرمانروایی [illegible] پردازند تا آنچه حق [illegible] چند سال بجا آوردم
ولایات [illegible] ایران [illegible] کرده‌ام شعر [illegible] وقت [illegible] آن
اگر هم از خاک [illegible] خوش [illegible] فرزند [illegible] این ایام [illegible] ابرام [illegible] کردند
شعر [illegible] نشان خواهد بود [illegible] نشان خواهد بود [illegible] حضرت [illegible]
شمشیر [illegible] ایران را از [illegible] و برق تیغ [illegible] آتش [illegible] اعدا
هر گاه [illegible] دیده [illegible] کردگار [illegible] شعر از [illegible]
[illegible] در [illegible] حضرت [illegible] نمودند که [illegible]
در [illegible] این [illegible] را موقوف داشته [illegible] رضای [illegible] خاطر [illegible] باطن و ظاهر [illegible]
کرمان این مطلب [illegible] چون [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] نمودند که از زمان رحلت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چهار خلیفه [illegible] که [illegible] شده [illegible] در [illegible]
[illegible] در ایران هم [illegible] مذهب رایج [illegible] بوده [illegible] شده [illegible] صفوی
در مبادی حال [illegible] صلاح دولت خود آن مذهب را ترک و مذهب تشیع [illegible] و سلوک ساخته بود و [illegible]
آن [illegible] فتنه و فساد [illegible] عوام [illegible] کرده [illegible]
[illegible] ایران [illegible] فتنه و فساد [illegible] هر کدام [illegible]
آن [illegible] اسلام [illegible] ایران [illegible]
ملت را که مخالف مذهب [illegible] اهل سنت و جماعت [illegible]

۱۵۸ نمودند که حضرت امام جعفر [illegible] علیهم السلام [illegible] رسول اکرم و ممدوح امم [illegible] اهل ایران [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] الله [illegible]
[illegible] کل [illegible] آن [illegible] مذهب [illegible] ارکان [illegible]
[illegible] **[illegible]** حضرت [illegible] قبول
[illegible] پادشاه [illegible] خادم [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] قبول [illegible] اختلاف [illegible]
[illegible] **اول** آنکه چون [illegible]
[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] قبول کرده [illegible]
[illegible] **ثانی** آنکه چون در کعبه معظمه
ارکان [illegible] مسجد الحرام [illegible] مذهب [illegible]
[illegible] **ثالث** [illegible] ایران امیر حاج [illegible] امیر حاج [illegible]
[illegible] حاج ایران [illegible] امیر حاج ایران [illegible] امیر حاج [illegible]
رابع [illegible] ایران [illegible] **خامس**
[illegible] ایران [illegible]
این [illegible] ایران [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نشاط افروز چون روز جواد بهار دلکشا از کامرانی حرکت رود بسی برتر و اعلی بتاریخ دوم رشته بهم و فتح و افزار افتخار
همت غنچه و بخاوه رنگ شکفته از نسیم خانه دوست رخ گلها جمال و امیده را و رنگ چون آراسته و گلهای نوروزی
به نشو و نما بست و طراوت شده نظاره گران ارزنده روی و مرحله جهان افروزی و آوازه فتح و فیروزی رنگ افزای
تکلم هوای مجلس چون خرد آراسته گشته و ایام سر برگ بستگی و طیف خوابیده سر سپهر برین بود حصانه
ملوک را عظام امرا و سروران سپاه و مقربان بارگاه و طبقات خلایق مانند گلهای بهاری سر در برده را بانواع
الطاف رنگ رنگ و خلاع زرتاری آراسته چون غنچه و جیب و بغل را از نثارهای سرخ و سفید مالامال بر خنده و قهقه آورده مجلس
که هنگام شکفتن گلهای اردی بهشت دولت و آرایش گلریزان نزهت بنیان سلطنت علیه بود چون استفتاح
کار روان افتتاح سخن بتدبیر دست تسخیر قلعه تشهار فرمود افاغنه را که بلدیت و استحضار داشته حضار و مکنون
خواطر اندر سرانجام و کیفیت منازل و آب و آذوقه معابر و استفسار رو راه و عمارت لشکر را مامور بتهیه و تدارک
لشکر ظفر بنیاد ارشاد فرمودند و چند روز که از شگفتن جانبخش و زلیخ فرح افزای بارگاه فلک اساس سلطانی عیش و عشرت
بدیع طبع بهجت قرین بود همه روز خیمه زرنگار گردون فلک نمود که نفلک بر در این آرزو خیمه و حرج
اعظم را که خاقان این نیلگون قباب مجمر و تخته کلک شکوه فرمودند و در صد بندان حسن و سینه را از تعدد
فلک اطلس و رشته حیرت اندوختند و با وصف مخمور شراب مخالف مشرب اجتناب بعض در انجمنند و در بزم عیش
و آب کوثر را در زمان بزم سپهر سلطنت بگردش اقداح راح ریحانی پرداختند در دهر قصر معمار رفته است و آب نشاط
نشسته بر وصل آن بیش و شاب نفحه ببوکه آن همه در بندگی نسیمی و وفی در چمن کلها سیماب نفحه شیخ ناقد خواه پوشیده
عذار غنچه کان راه آفتاب نغمه محفل رنجان چون سر ارغوان فرو شستند و طیع خاکیان چون دم سر سبز خانه فتح آخر در
ذیحجه الحرام سال فرخنده فالی سه سال نهضت شد بعزم تسخیر قلعه ها را از جلگه رخان در اهتزاز آمده از کام رود و ششتر
کر بو خوراب و علف شتهار و شت روانه عزم و تمام مراوی نفاد چوب که ابراهیم خان در منزل قزاجمن
که از نواحی کامرود است با سپاه آذربایجان بموکب فیروز نشان ملحق شود بعد از ورود بقزاجمن ظهیرالدوله ابراهیم خان
نیز بسعادت اندوز خدمت گشته چون طایفه بلیاس قرن از حد قیاس متعلق بکبر رئیسه مصدر حرکات
شیر هستی شده بودند فوجی از عظام امرا و سپاه انجم احتشام را بسرکردگی شاهزاده نصرالله میرزا و ظهیرالدوله ابراهیم خان چلانغ

... عمار سرم بسیار تاخت و تاراج آن جماعت مامور ساختند ماموران در عرض دو شبانه روز جهت فرسنگ راه طی کرده در اردوی اعجاز
کشته هزار خانوار از طایفه غنچه که فرصت فرار نیافته بودند تاخت و تاراج کرده بر اصرار ابقا کردند و بقیه آن در موضع مشهور
بزرگش منبع الطواف که سر کوه سو سقناق نمود و بر بزرگش جلاوت نفر و بیایه ریعه مقید گشتند و دلیران نصرت قرین لشکر
اطراف کوه یورش برده سقناق آن را که مکان بسیار صعب و بتایید یزدانی در کمال آسانی بحیطه تصرف در آورده هزار
نفر بیشتر از آن با هم زن و از سرگروه معتبر و طایفه شمشیر تیز گذرانده تتمه جمعی را بقید حبل کشیده قرار نمود ابراهیم خان
با عساکر آذربایجان روانه تبریز و شاهزاده نصرالله میرزا با قشون رکابی بعزم موکب والا گشته در زور روز وادی که به اردوی همایون
بدار السلطنه قزوین عشرت قرین بار و حرام بندیهای موکب والا جاه اجازت مسرت افزا که در خلال این احوال معروض بساط
سپهر شکوه شد مقدمه فتح بحرین عمومی تبیین انتقال الملک در جزیره محمد تقی خان بیگلربیگی فارس در حلقه حکم والا از درگاه عالم
مطاف و حقیقت انقیاد حاصل بیگلربیگی حضرت ظل اللهی در باب تسخیر و استرداع بحرین چند نوبت که در تصرف شیخ جبار
هوله بود بقید حکم تاکید بلیغ فرموده محمد تقی خان بعد از ورود شیراز فوجی از قشون فارس بتعلق بنادر به عزم
تسخیر بحرین پیش از خود فرستاده و خود نیز در شرف حرکت در آمده چون قبل از ورود بیگلربیگی شیخ جبار عازم کعبه
معظمه گشته و نقد و جنس خود برده بود نایب او بعد از مجادله متواتره نقب قلعه را بر زار خود سوب یافته
فرار و بیگلربیگی به تسخیر قلعه کلید انزاوه بدره مطبوعه ارسال داشت و در ازای همین بخلاع فاخره و ریحقصات نیافت وجه مالیات
بحرین نیز علاوه و رکات ضبط دیگر آنچه بیگلربیگی مزبور کرده و در شمار ارقام است بعضی از جانب والی دیر خان نامه هم شغل حکمرانی وزرا
شده است و عفو تقصیر محمد و مشعر کردن بیابه سریر اعلی ادیه سعید توضیح انتقال الملکت را لیه از قدیم الایام با اهل تمیمی
در مملکت چیغراق سعی اعمال زمین دار مکنی داشته در ایام استیلای افاغنه بنا بر زیاده در سر باطنی افغان فرو نیاورده
خود داری بیکرده تا آنکه بعد از موکب والا هجرت بجوکه بی ذکر نیافت در منزل کرمانی باجمعی ظفر اثر پیوسته
بحکومت و به شغل رعیت ولایات دیگر نیز از آن گشته بعد از تسخیر هرات که ارادت او بنا بر ضابطه ملکی
مامور بسکنی قلعه هرات شده در باره او نیز چنین فرمان عز صدور یافت او بنا بر استیلای کار و گذاشته طهماسب قلی خان
جلایر دار و چیغر خان بیگلربیگی نیز با او بعد عمل کرده چون دانسته که بنا خوش گذاشتی برگزیده و در انجاز و اتابه بیستاری
اقبال پایدار او را گوشمال ننهند با براه او نگذارد او بحکم تدبیر بقلعه هرات بجهه پانصد نفر از کسان او

گذشته محبوس کردند و ملازمان ولادور که در اوبه شاه قلندر بودند بمحض استماع این خبر کوچ و بنه او را با ایل او تبیع

برگرفته بسمت خرجستان فرار کردند در حینی که موکب والا مشغول محاصره بغداد بود ولادور سوی نجلیم اقدس بدرگاه

معلی آورده بودند و ایل او که از نه هزار خانوار بیشتر در دشت بودند بکوشان روانه ساختند بعد از ورود خان را به

موکب همایون حضرت ظل اللهی بنابر ملاحظه حقوق سبقت خدمت که در اکثر [illegible] بیرون آب دشت او را مورد [illegible]

ساخته و مشمول نوازش فرموده تشریف رسب جیکل با زین ویراق طلا باو عنایت کرده رخصت رجعت دادند

وشاه را به متعهد شده که در ازاء این مواهب بعد از ورود به هرات کس فرستاده کوچ و اولاد او را [illegible]

هرچند که از خطاء جبین او نقش تسویلات درونش معلوم بود لیکن از برای آنکه بر ظاهر بینان عالم صورت که از

معانی بیخبرند حالات این تیره درون روشن گشته وقوع خبر آن سلوک را اعمل بر نقص مروت نشمرند بسردار و بیگلربیگی

مقرر فرمودند که آنچه از مال و اهل او بعوض تلف در آمده باشد رد کرده او را با تمام ایل که در هرات و حوالی آن

باشد رخصت دهند که روانه خرجستان گردد و شاه الیه بموجب فرمان عمل کرده ولادور نیز بمصیب [illegible] کوچ و چند با ایل و اعوان

روانه خرجستان گردید و در اثناء آن از بیهقی جرات و [illegible] خود بر آمده او را با فوجی بر او به آمده

نایب او [illegible] نوکر [illegible] مستحفظ [illegible] در آن اثنا سردار مامور بقلعه کشته بود حاکم هرات

با فوجی از غازیان بتعاقب او پرداخته ولادور از خرجستان بسمت کوهستان بلخ گریخته حاکم هرات طلایع وعقب را فارسی

را بموجب تضییع داده بمراجعت کرد و ولادور خان باز عود بکار خود نمود در آن سردار نیز از اتمام کار

فارغ شده بود از راه کرمان وارد هرات و جمعی با هر نوکر که روانه ساخت که با حاکم ساخته خلاف آن نمود

پرداز شد و ولادور مجدد ابر سر ساخر رفته در یکی فرصت نشست آن [illegible] نوکر که با حاکم آنجا پیش آمده از قلعه بر آمده

همینکه دست ایشان از دامن قلعه کوتاه گشت ولادور از کمینگاه بر آمده سه نفر از سرداران با جمعی از مستحفظان از شمشیر گذرانید

و از آنجا بجانب خرجستان رفت سردار نیز بتعاقب او پرداخته ولادور پای ثبات نفشرده بسمت بلوچ و هزاره گریخت سردار

چون در تعاقب او بودن ندید برگشته در نهایت خرجستان را که همیشه پیرایه کثرت [illegible] عصیان می بودند گوشمال

بلیغ داده از آنجا بجانب میمنه و چیچکتو و اعمال بلخ رفته آنجا را غارت و هزار خانوار از آنجا کوچانیده روانه هرات

ساخت بعد از آنکه ولادور بطرف بلوچ و هزاره گریخت افاغنه قندهار بتعاقب او آمده او را در محل موسوم بجره جکل

که در دشت

که در دشت و نیز زمین داور واقع است شکست دادند چون تا چنین غنیمتی طرفی و نعمت مرحمود حسین نیز که وقت از زلال شیرین

خواطر خسته ولادور نیز بر طریق مبادله قبول آنچه تکلیف کرده حسین ازین جواب شگفته محمود را بافت تعیین نمود و چون

در خواندن آن تا توقف نمود باز فرار کرده بخرجستان آمد از آنجا شاهزاده رضاقلی میرزا را شفیع گناهان خود ساخته عریضه اعتذار

آمیز بدرگاه معلی فرستاده بنابر آنکه رایات جهانگشا عازم قندهار بود کار او حواله بوقت دیگر گشته جواب ازو موقوف

گرفته اصدار یافت در بیان نهضت موکب والا از ... بلوچستان ... بجانب ... حضرت ... سابقا کیفیت احوال بختیاری نگاشته کلک

وقایع نگار شد که بعد از تنبیهات که مرحمت لایق حال ایشان و لشکر بکشن را جماعت مقرر کردید مجددا جمعی از ایشان تمرد کرده در

رود بار چال و مکان جنگل متواری بودند جمعیت متفرق ساخته از ملازمان رکاب ایشان نیز جمعی بمردم ایشان پیوسته

علیمراد نامی بود تا آنکه راه رسیده بر دوش او طریق گمراهی پیش گرفته لذا در بار عقد سالار معلی جمعی به تنبیه ایشان

مامور گشته آن جماعت مغلوب ساخته ثانیا بابا خان چاپشلو با جمعی از خوانین و حکام بدین خدمت مامور گشته با ایشان محاربه

و غالب آمده و علیمراد با معدودی طریق فرار گزید بعد از آنکه بابا خان حسب الامر بطلوع مامور در بار سپهر ارتفاع

گردید علیمراد باز فرصت جسته سلک جمعیت ترتیب داده در سمت کوهستانات دست بهر دزدی و فساد برگشاد بعد از آن سلطان

علی بیگ ابیوردی و کخفقایی بیک سرتیپ شترآباد فوجی با تفاق حاکم شوشتر و نایب کوه کیلویه با مراقبت عازم گوشمال ایشان گشته

در بار کوه مشهور بلبل تزول و چندی بر صدد نفوذ شرب که علیمراد در قله کوه که سر بر سپهر برین سوده بود ساخته

آنجا تحصن برده تحت قوشون کوه کیلویه و شوشتر دامان کوه توقف و سلطان علی بیگ و کخفقایی بیگ بیان سپاه آهنگ فراز کوه

بعد از آنکه آن سنگلاخ صعب العبور را بهمت تمام پیموده به نیمه راه کوه رسیدند طایفه جمعی از قله کوه و جمعی از کمرکوه ایشان را

در میان گرفته باندختن تفنگ و غلطانیدن سنگ مشغول گشته هر کس را جمعی از غازیان را مقتول ساخته

بقیه که در دامان کوه مانده بودند روانه ولایات خود شدند چنین در آن اوان موکب جهانگشا مشغول تسخیر اردوان بود

دفع ایشان را بنوع دیگر اندیشه در این وقت که موکب همایون از قزوین حرکت کرده وارد مجال چلیق و بیرو کردید

علیمراد نیز بمیرزا محمد و برادر ناصرادر گذشته با جمعیت خویش که عدت آن به چهار هزار تن رسیده بود در محل

موسوم بسرکوب که اصعب الامکنه کوه بختیاری است سنگر و قلعه کرده پس همت و عزم تنبیه ایشان گشته کانه

ضلالی گشته فوجی از غازیان رکاب با قشون فیلی دار در کان و همدان از جانب ولایاتی که متصل بکوهستانات فیلیات

وجمعی از جزایرچیان کوه نور دیو از راه ترشیز از طرف دشت ارکان و فرقه عظیم از افواج قاهره سوار از طرف داردشت
و کروه انبوه با جمعی از کوهکیلویه و جمع کثیر از راه اصفهان بجانب ابرقوه [illegible] مامور و مقرر داشتند که هر فوج از
سمت خود زود آیا جبال و بیغوله‌های کوه را جابجا عرصه [illegible] جسته و آن جماعت اشرار را که شرارت در میان سنگ باشند
درارندینه و اغور قرا باتفاق شاهزاده نصرالله میرزا در منزل چرچابی بر بردند که [illegible] خود [illegible] و طرف دید
هشتم جمادی الثانی ۱۱۴۹ هجری از منزل مزبور عازم کوهستان گشتند و هنوز در [illegible] که جمعی از نظامیه بنگرد
ساخته بار قرار [illegible] که بودند وارد گشته جمعی از افراد و افاغنه [illegible] و دفع ایشان مامور فرمودند نفر
بجماعت مغرور گشته بدفعه پیش آمده مغلوب و مقهور شدند و ایشان از آن موضع [illegible] نهادند بعد
شتافته از آنجا جمعیت خود برافته از آب [illegible] پل [illegible] دار [illegible] شکسته چنین جمعی از لشکر
منصور مامور بودند که از راه [illegible] از آن طرف رودخانه آمده [illegible] پل [illegible] ماموری اگرچه در [illegible] نظامیه نفر
از آب گذشته بودند [illegible] وقت ایشان رسیدند اما [illegible] پرداخته [illegible] اکثر [illegible] بعرض قتل [illegible] آوردند
روز دیگر [illegible] فرمان پذیر [illegible] اشاره آنحضرت [illegible] پل پرداخته [illegible] اقدس عبور [illegible] از کوه
غاربناه [illegible] منصور [illegible] دیده [illegible] فیروزی [illegible] بجستجوی احوال [illegible] بتعاقب چال
هکان [illegible] تعیین فرمودند و ماموری جمعی از ایشان را در گوشه و کنار [illegible] هزار
خانوار [illegible] گرفتار گردیده و از [illegible] مجلس موسوم [illegible] گشته [illegible] از آنجا
بکذرگاه [illegible] در [illegible] آوردند [illegible] فوج [illegible] الوار [illegible] زنده [illegible]
ساخته باز سالم و غانم [illegible] کوه سالم فرمودند و به منزل وارد [illegible] نظام [illegible]
ماموری [illegible] ساخته [illegible] مطلع رایات [illegible] خورشید [illegible] از آنجا وارد [illegible] لشکر [illegible]
وازمواضع [illegible] [illegible] کوه [illegible] که [illegible]
پنهان گشته چندی [illegible]
غاریان که تشنه کام جستجو او بودند [illegible] با کوچ [illegible] و جمع دیگر که با او بودند [illegible] اقدس
آوردند پس [illegible] زمان [illegible] قطع دست و پا [illegible] چشم [illegible] کشته [illegible] در صحرا [illegible] دست و پا [illegible]

تاجان

تاجائیکه بعض ارواح [illegible] قبیله ایشان که در [illegible] کوه [illegible] خطا [illegible] میرفتند بالتماس [illegible]
[illegible] که در رکاب [illegible] مقلد [illegible] بودند مورد عفو [illegible] واحتشام [illegible] اطراف
[illegible] گشتند [illegible] بودند [illegible] رشید [illegible] سر [illegible] از آنجا
وارد [illegible] زاینده رود [illegible] و از آنجا [illegible] بجانب اصفهان نهضت فرمودند
در [illegible] جمادی الاخر [illegible] اصفهان [illegible] قدوم [illegible] اقدس [illegible] دیده [illegible] ماه [illegible] دید دریافت [illegible] افواج قاهره
بوچستان و نهضت موکب [illegible] بجانب دار القرار قندهار چنین [illegible] بود که [illegible] بوچستان [illegible] نظر
انور [illegible] محمد خان [illegible] سابق [illegible] بوچستان تعیین [illegible] روانه ساخته شدند
و در [illegible] شهر رجب از اصفهان حرکت [illegible] از راه ابرقوه [illegible] بجانب قندهار [illegible]
و در [illegible] سلطان [illegible] حاکم [illegible] در بند [illegible] فتح [illegible] بعید
[illegible] آوردند که [illegible] رسانید توضیح [illegible] که در حین [illegible] موکب همایون از [illegible]
[illegible] وارد [illegible] گردید [illegible] که [illegible] بعضی [illegible] در بند رفته بود [illegible] سلطان [illegible]
که در آن [illegible] بحکومت [illegible] سرافراز [illegible] در [illegible] ایشان بود [illegible]
[illegible] مردم [illegible] بجاورت [illegible] بودند [illegible]
بقتل رسانید [illegible] از اهالی در بند [illegible] غضب [illegible] فرمودند گشته [illegible]
[illegible] تعیین [illegible] جزایرچیان [illegible] روانه و حکومت در بند [illegible]
[illegible] عنایت و مقرر فرمودند که [illegible] کوشش [illegible] سلطان را
[illegible] در [illegible] در بند وارد [illegible] سینه [illegible] که بعد از [illegible]
[illegible] اهالی در بند [illegible] گشته بود [illegible] غفلت [illegible] گشته
بودند که [illegible] در [illegible] خواهد گشت [illegible] حضور [illegible] دست [illegible] خواهند
[illegible] بر [illegible] در بند [illegible] جمعی که از اهل در بند [illegible]
سر از رفاقت ایشان در [illegible] بودند [illegible] و [illegible] سلطان [illegible] بوده

۱۴۷ گرفته در بند دادند زمان همان حضرت جناب هادی بیگ بود از موقف اعلی عز صدور یافت که جمعی را که با دو توپ و جبه بسته بودند مقید
ساخته نزد سردار خان روانه نماید امیر بروفق فرمان عمل سردار خان شاهزاده را با بقیه اشرار که کوچه گرد شهر شبهای فرار
بودند به سر بازار سیاست از پا درآویخته جهان شاهزاده طعمه کلاغ ساخته و جمعی را که شایسته سیاست نبودند بحکم والا کوچانیده بقلعه
جدید شیروان آورده لطف ولد طایفه منصور سوی جان طایفه کوچانیده برده در قلعه دربند ساکن و کیفیت سلطان را در امر حکومت
تمکین ولد مراد سلطان را معتقد بدربار سپهر اقتدار فرستاده که شاه رالیه در وزد در سر بستان تسلیم کرده شد و بعد از
ورود کوکبه کبریا بستان بیت الحرم محترم و اعوذ وقت و بتوسط برکردکی با میر بیگ [illegible] در آن اوان شغل نظارت
بیوتات خاصه را از دیوان رشت با جمعی از تفنگچیان قرخ و دیگر در بستان گذشته در در سوم شهر شوال بعزم دفع و استیصال
از بستان رحمت افراز ایلغار نمایان گشته از راه و گلک و دلارام روانه در ۱۸ ماه مذبور ضمیمه قلعه گرشک را
معسکر جنابهم سپهر احتشام ساخته افاغنه [illegible] از در قلعه واری برآمده توپچیان فرنگی نژاد آتش بدست باشاره
توپهای کوه توان را باطراف قلعه رعد آوا و حصار بارش زلزله در بنیان قرار بروج و حصار انداختند قلعه گیان از
بیم جان بردن ستاسیان آویخته قلعه را سپردند از انجا بطلیعه [illegible] روانه با علی بیک سردار هزارجات فرزین و داور
مامور و جمعی از لشکر را با مراد [illegible] قلعه بست روانه در ۲۱ ماه مذبور کوکبه منصور
از آب هیرمند عبور نموده چون بسبب موسم زمستان صحرا از علف [illegible] غلات [illegible] بقلعه قندهار کشیده
تتمه را با تش [illegible] کم بود لهذا [illegible] محصور گشتند که [illegible] اهل اردو معذور نبودند
لهذا از [illegible] جلوه حمل و نقل معسکر فیروزی اثر نمایند یادبان تقریب چینی جلوه رسیده جلادت گشته از قلعه
آمده ده هزار [illegible] معسکر کوکبه عز و شان گردیده [illegible] حضرت جهانبانی [illegible]
گردید در شب چینی با فوج [illegible] جلادت را بعزم شبیخون زنی که از گذرگاه آب [illegible] بهار [illegible]
ظفر نشان را آمده [illegible] ظفر اثر یورش هجوم درانداخت طلایه داران منجر گذار که [illegible] صف
پیوسته دیبان [illegible] از [illegible] بسته بودند بشان درآویخته جمعی [illegible] بقیه خائف
و خاسر [illegible] زوار گردیدند [illegible] شب در [illegible] صبحگاه که پنجه خورشید
بعضی از [illegible] معلوم شد که چینی بود بقصد شبیخون آمده بود [illegible] از [illegible]

۱۴۸ آمده چون آخر ربیع [illegible] طبیعت درشت [illegible] فراز بلند [illegible] شب [illegible] خرام [illegible] در لجه [illegible] برابر
صدر [illegible] از برابر قلعه [illegible] قلعه قندهار گذر [illegible] لشکر [illegible]
از سمت کوه [illegible] قلعه برفراز آن واقع است آغاز عبور [illegible] توپ [illegible] برتبه [illegible]
رعد و برق توپها [illegible] افواج خونخوار [illegible]
وقار ظاهر شود [illegible] در سمت شرقی قلعه [illegible]
در بیان وقایع ئیلان ئیل مطابق سنه ۱۱۳۹ [illegible] پنجشنبه ۱۹ ذیقعده الحرام بعد از انقضاء [illegible] دقیقه داور
شرق آفتاب [illegible] برتخت زر [illegible] قرار گرفته جنود [illegible] بمحاصره دار القرار
واحاطه قلعه [illegible] دولت [illegible] افواج [illegible]
فلات غنچه و [illegible] از هجوم لاله و [illegible] صفحات [illegible]
آیین [illegible] آن بزم [illegible] از طبقات [illegible]
عبیر [illegible] لشکر از جانب [illegible]
[illegible] لشکر فیروزی شعار را از [illegible] از جانب [illegible] قلات [illegible]
قلعه [illegible] چینی از [illegible] هنگام [illegible] با چهار هزار [illegible]
[illegible] روانه [illegible] جلو [illegible]
دلیر [illegible] خونخوار عازم [illegible] گشته از [illegible] عبور از [illegible] قراول
[illegible] و چند اول [illegible] که [illegible] سید ال [illegible] چون [illegible] اندیشه [illegible]
[illegible] چشم [illegible] علی [illegible] تاز [illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] رایات ظفر آیات [illegible] افاغنه [illegible] شان
[illegible] جمعی از افاغنه [illegible]
و بقیه با سید ال [illegible] اختیار نمودند [illegible] مظفر [illegible]
[illegible] از [illegible] آمده بود [illegible] حصول [illegible]

ذیحجة الحرام از مکان مزبور بحرکت لوای منصور نهضت در مکان موسوم بسرخه شیر که بالفعل بنادر آباد اشتهار دارد
شاه در دولت عز و شان نزول با بوج آسمان اوج خشد در آن مکان نزهت بنیان بمعماران سعی زرین وجهد در طبع سعادت قرین
قلعه وسیعه مشتمل بر عمارات رفیعه و بازار و چهار سو و آب انبار و حمامات و مساجد و رباطات و قهوه خانها طرح انداخته آب
تو زنگ در لطافت ابر در کوثر و تسنیم بود و در آن جاری ساختند بنایان چابکدست که از اطراف ممالک محروسه جمع آمده در
معسکر فیروزی اثر حاضر بودند دست و بازو در انجام آن بنیاد آغاز کار کردند که در اندک روزی قلعه مزبور در کمال متانت
و استحکام بهمه صورت اتمام ابنیه و عمارات آن بر وضع دلنشین سمت انجام یافت و بشهر معمور نصرت مثال که لواد
آن طعنه بر غره بیضای شهر شوال میزد و بمعموره ظهور آمده مانند ماه نو بخوبی طاق و بخوشنمائی آفاق و بنادر آباد موسوم
گردید در ۱۸ ماه مزبور اشرف سلطان غلجی که در عهد شاهان سلف حکومت غلجی به پدران او اختصاص داشت از قلعه
فرار و جمعیت در را بسپهر قند اکتشته منظور نظر عنایت شده متعاقب لشکر منصور رسیده به سینه دلان گردید که فوج از غلجیه
بیوم ستیز و کشتار از عقب برآمده لذا فوجی از دلیران بدفع ایشان نامزد گشته طومار حیات بسیاری از ایشان را
بزلال سیف آبدار بپاس آلودند چون عجلت ... میدان ثبات گم ساخته قدم جرأت از قلعه بیرون گذارد و بعد از وقوع
این شکست دلیران از ایشان محول در بنیاد سپهر دار شکست حصار بخود داری پرداختند پس همت دلیران بتسخیر قلعه
قندهار معطوف گشته در اطراف آن قلعه سپهر مانند بفاصله ربع فرسخ قلعه جات محکم که دایره محیط تمام قلعجات شش
هفت فرسخ میشد ترتیب داده بعد قلعه فوج مامور و در هر صد قدم برجی استوار احداث و بهر برجی جمعی تفنگچی
بجهت معین گشت و ثانی الحال چون بیارگان افغان در ظلمات شب بعنوان دزدی از میان برجها میگذشتند
ما بین هر برج و برج دیوار بنا شده راه آمد بالکلیه بر قلعه گیان مسدود ساختند بدین یک از ایشان را بتحصیل وجوه
غله مانند دانه سر بر می آوردند مستحفظان بروج ایشان را به دم شمشیر چون خوشه از پای در می آوردند و در بیستم ماه
محرم الحرام سنه ۱۱۵۰ هجری بعضی از سرکردگان که مامور تسخیر قلعه بوبت بودند رسید مفخر بر آینه توپ و خمپاره
بقلعه ... افاغنه از در استیمان در آمده قلعه را سپردند از موقف جلال حکم بر ضبط قلعه تعیین گشته
لشکر فیروزی اثر افاغنه را بر گرفته وارد دربار سپهر اقتدار شدند چون در خبر که متعاقب سیدال از جنب
شهر صفا تعیین گشته بود در چهارم ماه مزبور ... واقفان عتبه علیه شد که مامورین شهر صفا نیز

توپهای

توپهای کوه توان و خمپاره های آتش فشان برق خرمن جان قلعه گیان ساخته در عرض یک دو روز قلعه را مسخر و
افاغنه آنجا را اسیر و فرمانروا ساخته جمعی از دلیران بمحافظت قلعه مذکور با و بقیه لشکر با تیغ ... رجای ...
مامور شده بودند و در آخر ماه مزبور رحیم ... در ماه شوال از موکب نصرت اشتمال جدا مانده چندی
در سیستان و لرستان آمده و در فراه توقف داشت بحکم اقدس والد دارای معلی شده بودند چون سیدال که قبل از قندهار
بر آمده از صدمه دلیران ظفر نشان رو فرار و در قلات تحصن اختیار کرده بود با محمد ولد حسین با جمعی از ... افغان در
قلات ... فوج از بهادران عرصه دعا ... بعد کردی امامویردی بیگ قرقلو بتسخیر قلعه مزبور ماموریت ... امامویردی بیگ
بعد از چند روز یورش بهم برجی که در سمت شرقی قلعه واقع بود تصرف و افاغنه در ارک تحصن جسته مدت
دو ماه بخود داری پرداختند چون دیدند که سیلاب مردمان کوه البرز شکوه قرار دلیران را از جا در می آید ... از پا
استیمان در آمده و قلعه را تسلیم نمودند و امامویردی بیگ یتاق باشی جمعی از تفنگچیان را بمحافظت قلعه تعیین کرده محمد
ولد حسین با سیدال و ... افغان که در آنجا بودند با رو در معلی فرستاد چون سیدال مزبور که در تلو حالات احوال
اصفهان و هرات ذلت ... مطالب ... ولا دیدند که ... از صدمه قهر ... حال
محمد و ... از حد ... پرداختند در بیان احوال بلوچستان و مال کار سردار ... سبق ذکر
یافت که در اصفهان پیر محمد خان ولد ... بلوچستان تعیین و با توپخانه و استعداد موفور به تنبیه
اشرار مامور ساختند بعد از نسخ قندهار ... قندهار دید محمد علی بیگ ... نایب ... ایشان را
در نهم ذیحجة الحرام با جمعی به تنبیه اشرار بلوچ و ... که در مقام شور انگیزی بودند روانه فرمودند و در
دو فرسخی ... طایفه بلوچ از وارد شدن لشکر منصور مطلع و جمعیت که باعث ... محاربه
ستیز و آویز هشتصد نفر از ایشان دم شمشیر تیز و ... ضبط و کسب در آمد بعد از استقبال
آن گروه چون ... خان که در حوالی ... سکنی داشتند و ... [illegible]
به تنبیه ایشان ... در حوالی فجر ... که چرخ ... افق ... زده
در ... خواب خرگوش کرده بود بپای جلادت بر سر ایشان ریخته فوجی از ایشان را ... که
... [illegible]

۱۷۱

محمد علی بیک با مامورین رفته در ضابطه و ضاران سرداران بلوچستان ملحق شود و بعد از آنکه انجام کار آنجا شود

عازم تور ایپک و تسخیر قلعه جات آن نواحی پردازد و در بیست ماه محرم سنه ۱۱۵ هجری امیر محبت خان و امیر منقیاز

ولدان عبدالله خان که حقیقت اخلاص و رزبهار او نسبت باین دولت ابد پیوند سابقا نگاشته کلک اجمال

شده وارد دربار سپهر مدار و بخلاع و اسب و شمشیر و نوازشات دیگر قرین افتخار گشته مجددا امیر محبت خان به

ایالت بلوچستان سرافرازی یافت و حکومت تور ایپک بمحراب سلطان نامی که بقدمت خدمت اتصاف داشت عنایت

گشته با جمعی از غازیان مامور گشت که بتسخیر قلعه و ضبط علاقه توشیح پردازد و دو هزار نفر از فرقه کاکر تری

جمعیت کرده آمده قلعه توشیح را محصور و از این طرف نیز فوجی بمعاونت محراب سلطان و دفع اشرار مامور گشته

جماعت اشرار راه فرار پیمودند اگرچه سردار افغان مصدر کاری که در ایام سرداری شد نداین بود که قلعه خاتون

که بمتانت حصار شهرت داشت یورش بیجا بحوزه تصرف در آورده بودند چون پیر محمد خان سردار بزرگ بعد

کم عقل و زیاده سخیف و مجبول بنابر سازش دستیزه رای محمد بود بعض لجاج التمش خان جدا گشته بر سر او

خان رفته غازیان زیاده دست و کرده پر ملک خطرانداخته جمعی از لشکر مانش به تشنگی و بلا اذوقه تلف و اسباب و نهب

اشیا از طرف ساخته بود لهذا متخلف خان و محمد باشر و محمد علی بیک قوللر آقاسی باشی بکلم ولد الچاری رفته

پیر محمد خان را که دفعه سر او را با قوشخانه بوده بدرگاه معلی آوردند **در بیان تسخیر آمدن سلاطین در و صول خبر بدخواهان**

ازبک سکنه بلخ مقررات تحریر پذیرفت که شاهزاده کامکار رضاقلی میرزا بعد از توقف علی مامور بتنبیه علیمردان خان حاکم اند

خود که در دوران کوچ عزیز قلی بیک و ادخواه و باقی خان فر رسیده آنجا از باب استیصال در آمده بود او را بعد از آنکه حقیقت قندهار

سوال بصوب تسخیر رسید شاهزاده نیز در خوب نامدار کتاب تمانه و استعداد سرانجام اسباب سفر بنیاد کرده از راه با دغیس

و مارو چاق متوجه اندخود گشت چون ولایت اندخود که معظم ولایات بلخ بود بسبب افتادن ایل افشار حقیقت حال داشت

بورود کوکبه موکب شاهزاده بیدو منزل بلخ فرسیده آنجا علیمردان خان حاکم خود را گرفته دست آویز خود بتقبیل موکب

شاهزاده شتافته کلید قلعه را سپردند سکنه تور خان نیز چون طایفه جلایر بودند در علم ابیت از باب

اطاعت در آمده رسم تقبیل بجا آوردند شاهزاده بعد از نظم امور آن ولایت علیمردان خان را با چند نفر از روسای

آن طایفه روانه دربار معلی ساخته خود متوجه آقچه شد اهالی آنجا نیز شرط خدمت بجا آوردند در غره ربیع الاول سنه ۱۱۵ غرق قرا

باد فرا

۱۷۲

موجی از تیغ ستارن و شرر رخش و کرنگی تلخ گذاشته بعد از آن متوجه و در سر قرشی تلخ نزول و مبیح روز سیم که صبر و حوصلت دیری علم در جانب عاجز از مقاومت

و تنها بکار ایستاده

با دگر هم چشم و اسیر زاده تمام ایلات سبزوار بجانب تلخ او افتاده قطعه سیدا ... خشن و الانیم نیز ارکان قرشی شهر و ارسیان

با غانات ملاحظه گشته چون جمعیت شمار در ایلیار و روزهای عمیق نیز در سر راه مانع عبور بود شاهزاده کامکار ازین افواج مفرده

دسته بسته کرده پیاده ده دسته آن شهر با و باغات محکم بسته از هر جانب اوزیر مشغول بر جنگ میکیش از روی ارجمند

بر بالای برج و حصار آمده بود افزون مرد و شهید دلیران سپه چند ونب بر کشیده بر جانب قلعه در قدم استقامت برقرار

که بر خندق و دست بستیغ هم اکنون با زبده ها بسیاری از اوزبکیه را از شهر منزبستی هم رو در دروازه را انصرف کرده نام سفن

در روسای نجیبه بارک بانگ کهن و بخود داری پرداخته از طرف ایشان پرداخته تلخ شاهزاده و روسای قلعه گرفت را

با رک بسته رشتا نزد فرزند اکنون حیدر تیمن حصار و شان از روز جرس میر و قرار و مدعای که قلعه گیران را با لکلیه سپرد

و از ان گذشته باب استیمان کرده و لا بنامی سادات و نقباء در کاربرد اعیان تلخ و روسای ایلات از روی عجز

جبهه سای در گاه شاهزاده و الا تبار گشته و رسن عفو و بخشایش و اکابر و سروران از اوزبکیه و قراول و طوایف تلخ

نیز فوج فوج موکب جلال پیوسته مشمول نوازشات گردیدند و جمعی از خوانین هر فرار گشته در الجپول و تاشقرغان و تخار

مامور گشته بودند اکثر محال ماوراء النهر بصاحب و اسیر شده حصار شادمان و قلعه شهر و ابنیه تسخیر در آوردند ذکر قبض

بزرگ در چپر تحریر تلخ و ماوراء النهر آنکه چون خان اوزبک را از اسماع خبر شیاطین سپاه ظفر دستگاه در صدد تدارک

آمد و خیمه ممالک محروسه گرد داده از دوستم میباشند اکثر الحسینی خان را بجانب شاهزاده کامکار روانه

و مفتح را بعرض عاکفان سده جلال خبیث اگر چه شاهزاده شیر از ضمیر و خلاع دستیاری که چنان سردار اعظم القدر را

سزاوار بیشه مال است لیکن در ارادی این فتح نمایان و نیل و دشمن رنجور که در صدد استیلای بر علاقه

هزار نفر بته بتجهیزات خلاع و جنده اسب بوج کمال زرد شاهزاده عالیمقدار ارسال داشته در جواب فرمان

سرت بر یک از سرکردگان سپاه عطا نماید و در باب عبور از آب آمویه امری از حکم قدرتمند صادر شد

مقرر گردید که او خضار تلخ را منتظم داشته و در مرزها انجام کرده و توارکات بلخ به محل آورده جلگه را در عرض دهد

شاهزاده شیاطین جواب منتظم در فرمان که تعطی داده از آب آمویه گذشته از راه قرشی عازم بخارا شد

ولد ان طرف بیرز الدین خان پادشاه بخارا از ماوراء خام فرمان که خوارزم آمده و چهل پنجاه هزار از اوزبکیه و ایلات ترکستان را

۱۷۴

در صوب حق نهضت داده در کمال استعداد وارد قرشی گردید هر چند که جمعیت لشکر نصرت اثر با شاهزاده همراه زیاده بر [illegible] نفر نبود

لا بفحوای آیه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة شاهزاده عدالت حضرت او بر افواج نصرت اشتمال همه گرفت عزم غزو ارباب در بخارا تیز

تیز جنگ دانسته نمود انه کوشش هر چه پادشاه بخارا انحرف جمعی کثیر از لشکر او مشغول گشته در قلعه قرشی محصور شده در لشکر

خوارزم نیز مردان بیرون نتوانستند هر یک غریب نمود و شاهزاده بعزم تسخیر قلعه شهلاوک که در نزدیکی قرشی

واقع و در سر راه سپاه ظفر پناه بود رایت عزم برافراخته از جوار جانب طرح یورش انداخت هر چند قلعه دولت قویست

شده اما اما اهل آنجا از هر مخمصه شیر و آن زمین الحظه تسخیر در آورده قرلان کین با خان جوشتلو که از رؤسای لشکر بود

در اثنای یورش بضرب گلوله دود سختی نموده از اتفاق در همان اوان که از لشکر قرشی در غرف روی داده

شخص از آنجا دوختی جوی از یک جوی روان بجان دست طمع گشته خود را بخفق داد خواه رسید و اورا از هم

کار روز با در آورده هر دوان نیز دامن و اورا در آنجا اوراد در همان پاره پاره و بر تیغ خونخوار از زندگانی گسستی آورده

آن خبر موحش بر رأی داد خواه نمی هر بوده او که رسید خان هم در آن حظار شاه از عقب جاه بخارا در ترکمان

ترکستان عزم صورت باقی خلع بر همه چون آن سلطنت سبیل نیل چنگیز خان و در صحاف آن ترکمان نسبت متوقف شده که

شاهزاده بکار باکی نبرد از دوازه اینجا که در عالم ایجاد گشته او بر اورنگ منظور نظر آمدن بیست چند نفر از رؤسای آن دیار را

برای بنای کار و استقرار امر مملکت روانه در بار سپهر اقتدار نماید و نیز حکم همایون شاهزاده کامکار مرقوم شده که

عشور رعایا مشفق را برای شاه والا جاه ارسال داشته خود مستحق و دست به فتح نموده بنظام و نسق امور آن مملکت

پرداز و هر گاه اهالی توران راه فرمان با اقوام اشتمال و اذعان نمودند فهو المراد و الا بتأیید الهی از دست

خود و فضل کرنشال جوانمهد قریش شاهزاده بحکم همایون را استمال برای پادشاه والا جاه ارسال و در ترکی معر

قرش کرده از زود اگر به عزم روی حق طمع بنظر کرده نفوذ بر حق با خفقت تا خیل از این مرقوم گشت و قلع

شده که در مینی وارد و گردیده بود در داری زمین داده و بر ارجات بگلیخ خان کرد تا احمد او خارج گشته با اینجا نه
بکوریشک

دانخواه تمام او را روانه بر جند دستاره ایه مدت نه ماه تا فرو آن قلعه پر داخته کاری از حق و در اواخر

کار یکه فرمانبای یورش گذاشته نصف از افاغنه اتفاق انداختن را که در معسکر او بودند نزد خوانین طلب داشته با

ایشان عهده و معهود شد که رفته افاغنه را که محفوظ برج بودند با خود هم داستان سازد که در مینی یورش

بعزم بر فتن بلخ

برج دروازه را بتصرف نیروان حفاظت بیرون راه نه رفته جو کسان از خبر وارد و هنگام در وقت معهود دلاوه کار رشته

قرار آن که غازیان ابرون در شب یعنی یوم جو گری دان جلادت بسیار زده و بر برج ها بالا بر رو کشیده اقدام

نموده جانب خود و بودند هر یک خود را از طرف چنین که بر جانب لوزیده شهر برادی اشرف اقدر بهر چند و جمعی از فوق

جرکیت گریه فراه از آن حرکت بسکنان تقل رسیده لعداد سر در و در را از ره این کرم جزم و قصور عزم معدولی

و هر گاه که صبح طلوع نمود چون آن و پی در دم اتش کرم چوب چپی داشت روحامی گردد مرده و نیزوان نباتات اکار

علم را خشی را با تفاق پیر پیک سلطان ناموس نبست که کی نبی نا نه خفت نمزود بسیار عقب کرنش کشت و الک

لرزان روانه ساخته مردان ارادی جیبه و جبه کشند عقب در بیرون بسیار پروا داشته و در دوم نزد آن ایل گجسته

مال برخان افغان که از جانب حسین بحکومت زمین اورا و مضبوط بود برای امان بخون غازیان رسیده و دل خود را

معروم استمان با به مرز ملک جنبان روانه ساخته فیض اقلیم برادر کان نمود حکم همایون بافاغنه و محافظان حصار از وی

اتفاق پیر پیک سلطان میر سعی شتافت و از جانب دوال کشتی ترحب و چون افاغنه چند سال بود که در جمع

ذخیره و تهیه اسباب قلعه داری کوشیده مذکور انرفته و معدت خود دستاشت سکنای شهر کشته ثبت و بود را اهلیان اراد

در پناه حصار قلعه داری بکشش در آن شده مدت سه ماه در ماه کوه بستدار و قیف در تمام احوال یورش و طراوت لقمه قلعه او داعی

از هر ماه ایران سلاک جلادت و تسخیر جای برج خود که در تصرف افاغنه بود و گشته یکی بکی ضبط و تصرف در آورده از قرب

به تسخیر قلعه بکن پرداخته و آن برج در جانب شمال قلعه در سمت جیل بند در قلعه که بسیار بلندی واقع است که بتو قلعه دار افرا

دارد و دیران بحکم همایون دان جلادت بر بیان روز همای مردی عزم بلند آن برج را با چهار دو برج دیگر که از برج بلند

افزون و در هر زاین گره سپهر تعرق طلعت آن برج بکمان بود دو سه صد نفر از افاغنه قادر انداز بمحافظت آنها قرار داده

یورش برده و متصرف بکنند اقتدار از بر رفعت تسخیر آن قرار گرفتند افاغنه برج های بعزم قتل وارد و اندند و بجمع ازای

قتیل دیان و تهی گروه ایران را که بلو ابرهیم ترکی خشند بر اور از جانب را هی صعب پیاده روان

عبور بسهولت ممکن نبود بجر تقبل بالا کشیده بر جو کسان در برج مشهور برج فرود کرده در خیلی با قلعه های با شبه شبشد

الحق عقل محال اندیشی از این امر غریب در و ادی حیرت ار و شکفت تا کرداری است که آن راه تنگ و فضای برج رو

و آن گروه فلک شکوه همان تو از ما از الیقین دیده شد یقین خواهد دانست که بر بالا بردن تهیای گروه نامه از چنان

در بیان یورش بعزم تسخیر جانب لشکر و فتح قلعه

مکان بکوشش غلغله‌ای فلک از الوف توپ پر میریزد و شعله انفاذ امر با حجت می‌درخشید که ما الحکم الا الله جواد ... الفرصه
آنکه برج کلین زنبورخانه را در حال تیر کمان بلند نمودند وقود ها الناس و الحجاره ساخته برکوه بالای برج دیده بودند از آن سو
زمین اندرخته و فراران کرده بنیان قرار برج و برج ارك پر از حرف چون عجب بختیاری که با سخط آن سر آن قوم
دانشند که از اطراف و مستوی آدمی برش بود بنام طایفه بختیاری و اکراد و جمعی کشکری و افغان ابدالی هرکدام چند نفر در جنب
تخته تیر و دیگر ... همه از دور جمعیت های کمک کرده بنیاد طرح خندق در جانب آن برج برش برده چون افاغنه حصن از طرف
مطلع گشته جمعی از دفاع بودند قریب دویست نفر از اوطیبان مقتول و مجروح گشته عروج بر حرفات انفر نتمود در
کرد برلب هر باره نجوم برش کم کشته در بیان وقایع سال ... محمود و تعقیب و فتح قندهار
روز جمعه سلخ ذیحجه که سلطان بهار نجوم تیغ در المقرر ... کار از ناله دنیا مینی جام گلگون ... طرف ... رو نهاده شاه
از کار ... که یک شبانه روز ... هوا از دود سیاه ... میرزا نجوم ... کوه ... زنبق ... برج جدار
تمام چون گلگون ... ار از تفنگ ... دار برج بیک ... برج ... شمال ... جانب ... لشکر ... [illegible] ... از زر
سخاوت چهره دولت ... تمام جهانی برش کشته اعلام دولت ... قبر و در ... جان ... فرود ... هر ... کار ... بر
و انقلاب ادر کمک ... از برج هنرهای ... کنار شده ... از آن محل ... کناره ... در کمال ... بنظم ... و
نوروزی ... و دهی لشکر و ... عساکر ... سوی ... اعظم ... دولت ... شاهانه ... زن ... کار
انجم ... بسیار ... مطلق ... بطلا ... رشته ... بر ... آراسته ... در هوا ... آن
محل ... گل ... خورشید ... کشته دستی ... و ... طبقهای ... چون ... اطلاق ... شمشیر ... آن
بزم ... قرین ... خیمه ... و ... ارکان ... در میان ... فرو ... بر ... تغییر
اسباب ... برش ... چون طایفه بختیاری ... دولت ... کار ... بوده ... ان ...
بین ... روس ... چهار ... نفر ... عرصه ... گرده ... دیگر ...
در اطراف قلعه ... های سنگ ... کوه ... حصار ... کرده ... شب در جانب
برج ... نیز ... کرده ... از نظر ... کیان ... بود ... تقارب ... غیرت ... از ... تنگ ...
وصل ... دل ... افروز ... بود ... نمود ... ماه ... اول ... طره ... دولت ... را

او بیرون بود نماز ظهر را ادا و ... سپس از ... با هم ... کرده ... برج ... امد ... و ...
در ... چون ... طایفه بختیاری ... آن کرده ... بختیاری کرده قوم ... سپاه ... معبود ...
برج را ... کرده ... جانب ... برج ... ادا ... کشته ... اکبر ... و ... اسب ... را ...
او ... افاغنه ... سر ... بجانب ... برج ... کشته ... لطافت ... چون
فوج فوج ... سپاه ... قوم ... بر ... کمک ... ایران ... بر سر رسید
هر دو ... از ... دستی ... برابر ... روی ... قند ... قرین ... کرده ...
از اطراف قلعه ... شهره ... مردی ... ساعت ... بر ... زیر ... عروج ... عروج ...
و برج کرده ... قلعه را ... چون ... صاره ... چون ... سر ... دیده ... قبیل ... از ...
جسته ... از ... خود ... قبول ... کرد ... جانب ... برج ... و ... بختیاری ... طایفه ...
شیر ... کرده ... بختیاری ... در بالای ... کوه ... قبیل ... ارادی ...
رعد ... مروحش ... انهدام ... و دولت ... تصور ... و ... خراب ... خلقتش ... کواهی ...
کرده ... جهان چون خورشید ... از ... زیر ... حجاب ... در ... جواب ... خود را
که ... چند نفر ... کرده ... در ... مطلوع ... عبارت ... اردوی ... فتح ...
فرستاده ... ترحم و عفو ... کرده روز ... محمود ... قوام ... جور
وقایع روزهای ... آن ... نجات ... ارک قندهار ... در بار ... بارگاه ... زرین
... خارج ... در دولت ... با ... محمود ... فرخنده ... رسیده ...
... بختی ... دولت ... قبول ... بعد ... قرار
... بود ... ایران ... چنین ... اولاد ... اعظام
... که ... انواع ... دولت ... الفقرات ...
ابدالی را ... صادق ... خروار ... کرده ... بود ... بنیاد ...
و در روز فتح ... بر ... داوران ... دیوانه ... قبر ... در وجه ... مقرر

فرزندان طایفهٔ غلجه شکست [illegible] کرده [illegible] بتمامی [illegible] و دیگر [illegible] اشرف سلطان [illegible]

چون اشرف سلطان [illegible] کوی [illegible] درکب [illegible] اشرف [illegible]

فراوان کامکار شده بود و حکومت [illegible] تفرقه [illegible] در فرزکوه [illegible]

واقع [illegible] شکست [illegible] برادر [illegible] نادر [illegible]

دار الملک [illegible] حکومت حکام [illegible] و چون [illegible] کرده بود [illegible] اهل اسلام [illegible] گرفتار [illegible]

ملک [illegible] تمامی امرای [illegible] ولایات [illegible] حاکم [illegible]

که سالک طریق [illegible] وزیری [illegible] احکام [illegible]

کار [illegible] غلجه [illegible] دیده [illegible]

مرتبه [illegible] زاده [illegible] در آن مکان [illegible] غلجه [illegible]

بجای [illegible] جانب [illegible] و چهارم ماه [illegible]

مکان [illegible] ورود [illegible] پادشاه [illegible] روم [illegible]

ما تقدمت تحریر یافت [illegible] عبدالله [illegible] صدور [illegible]

از روز [illegible] روانهٔ دولت عثمانیه [illegible] اشرف [illegible] پادشاه [illegible] روم [illegible]

و احترام [illegible] مصطفی [illegible] دولت [illegible]

افندی [illegible] احمد [illegible] افندی [illegible] سفرای این دولت [illegible] [illegible]

گشته [illegible] مامور [illegible] بارگاه [illegible] محرم [illegible]

سفرای [illegible] روزها [illegible] حضور [illegible] کرده [illegible]

مکمل [illegible] پادشاه والاجاه روم [illegible] مصطفی پاشا [illegible]

از نظر انور گذرانیده [illegible] علما [illegible]

طلایه [illegible] پادشاه والاجاه

روم [illegible]

آن مذهب

آن مذهب مسلک بود گشته اعلام نموده بودند که [illegible]

و رفض [illegible] ایران [illegible]

که [illegible] ایران [illegible] اشرف [illegible]

اشرف [illegible] ایران [illegible]

عظام [illegible] اکرام [illegible]

دلایل [illegible] کرده [illegible]

مقررهٔ [illegible] اعظم [illegible]

مصالحه بود [illegible] تعیین [illegible]

و در غره ماه صفر [illegible]

[illegible] روانه [illegible]

هندوستان [illegible] پادشاه [illegible] اعلام [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] ارسال [illegible] برای [illegible]

[illegible] ایران [illegible] پادشاه والاجاه [illegible]

اعاده کرده [illegible]

برای [illegible] طایفه [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible]

[illegible]

در خلال این حال [illegible] دولت [illegible]

چون غازیان مأذون بود بعد از انتظام مقدم قروخ و کتوارند و اینکه دیگر کاری بخوش کفایت سره جلال غنیمه و قرب
قرار یافت و حصول این خبر بحضور جهانپناه رسیده اعلیحضرت شاهنشاهی با خلف و نهده قزلباش در بازدهم محرم سال جلوس پایه را روانه ...
روانه و بار بهادر کرده ... در باب ... قزلباش و کابل شد و چون از جهات ممالک ... نموده مشید
بانی ... الله خوانین ... رتبه ... بر ... دران ... کرده زود جواب خبر
... جهانپناه و ... ابلاغ نامه ... کرده ... و ... از ...
تبدیل ... مشخص ... تعامل نموده ... و چون ... کابل ... افغان ...
... محرم سنه ... فتح ... خطاب ... حضور ...
دو بر گشته ... از ... شهر ... حکم ... در آنجا ...
... سنه ... روانه ... قزلباش و کابل ... افغان ...
ماه صفر ... روم ... روانه ... در بار ... قزلباش ...
محمد ... ایران ... قزلباش ... که ... از ...
نصرت ... میرزا ... آغا ... قزلباش ...
... قزلباش ... و ... ها ... بود در
... آورده ... خبر ... قزلباش ... نصرت ...
قزلباش ... ماه صفر ... جانب ... بخش ...
ملک قزلباش ... نصرت ... نصرت قزلباش ...
... از ... تقدیم ... طریق ... بود ... مأمور ...
غازیان نامی ... ملک ... و ... و ... مأمور ...
مراتب ... حکم ... عید ... این ...
برکاب نصرت ... آغا ... قزلباش ... کردن ...
... گشت ... چهار ... مهر ... عفو ... بوز ...

کشتند

کشتند

دادند و اینکه این ... الملک کابل و بحسب ... کابل در ... طرف ... بوده ... نقیل
... از ... آقا ... عنقریب ... کرده ... افغان ...
و سیاهیان کابل ... خان ... و ... افغان ... تقدیم ... حصار ...
در ... داری ... شنبه ... ربیع الاول ... کابل ... اولا ...
... رسیده ... کابل ... جلالت ... افغان ...
چون مأمور ... کابل ... افغان ... وضع ... کرده
در ... که ... جهان ... در آن ... شنبه پنجم ماه
... افغان ... تمام ...
بیرون آمده ... اطفال ... کردند ... افغان ...
... آن وقت ... کتاب ... ماه ... ایرانی
بجانب آن ... افغان ... کردند ... روز
عزم ... افغان ... حکم ... ایرانی
... خورشید ... بعقاب ... عرض
... کابل ... لشکر ... در آن ...
... برج و حصار ... کابل ... ذی الحجه ... شعله ...
برخورده ... ذرات ... ماه ... روان ...
دارد در ... بسیار ... اعتراف ... کرده
... که ... الملک ...
... در فراغ ... مأمور گشته ...
... آورده ... و جهارم
ارزاه چهار ... کار ... آن عرایض ...

و بابت ... قلعه ...

ایلچی ارسال نمود موفور الفلاح خفیه متوجه بنیه سلطان محمد زوه نخشه ارکانه اراده مهر جواب بیو نموده مرخصت
کنند که ازین ولایت یکباره قلعه و زیاده ها از ما بدر شده و الا جماعه ملک زمان باقی نشود این گفتگو که قبل از ان
محمد امین خان و قرار دو مرعلیخان بصحبت تنبیه وروانه دربار سپهر اقتدار ابن شد **در بیان آمدن بکرمان**

بیان تسخیر شاهزاده شیر محمد خان چون از دولت علیه ارکانه صوبه داری کابل و پشاور با شیر محمد خان
قرار یافت تسخیر قزلباش که از انقلاب زمانه تصرف ارکانه سردار شیر محمد خان در هر دو شهر در مملکت پیچ اهل کشمیر
مشغول خود داری شده در جمیع که جهت کابل با ان ایالت عازم شاه زمان الابه شد تنفیذ عنایت از موقف
اقبال در باب رانه کردن فتح خان با همراه خان عزم صوب در جیه لشکر خان محفوظ پس حقوق ابدولت ابد پیوند ا
انتقال برخاسته ایشان بسته در حضور مطلوب ارکانه مروجه شدند داری که جنگ نیز کردن فتح جنگ بر اولیه بیلاده
ان شهر یف بر همه کس الا قنه بها داده ... جمع و جمع داده بمن قطعه در ینه خبر انتقال و زیر میرزا روز دوم
بیان منزل مروم بر لکات مطرب بر اوقات انجام داد و مجره طلب گشت بنه ولا حق ان اوز مرکب شاه زاده
لشکر انبوه در ان مکان که گذشته خود و طرف عصر از اراده سفر دیر جوبه که کوه بلیار جنیدی داده بایستی صوب دوره قرار
زد و با قوم ها ارتفاع با ان مرا ز د و دیوان نیزه که از جریده ... شیر محمد خان انجا روزه و دیگر رجعت از روز
گذشته بی و بجوانب راه حل کرده داخل شهر و لرد فتح انجا عت رسیدند شیر محمد خان از آمدن علی رای مضرور
کنند به تدبیر جنگ برخاست و صفوف لشکر آراسته بجانب سپاه حمله ور به طیب ان رسیده در طرف الغیر ملک
بیعت ان قرار اکنده که جمع کثیر عرصه تیغ شده شیر محمد خان با جمعی از رفقای نموده و وقت شکست
بقیه راه فرار پیش گرفته و تمامی اردو و اسباب شیر محمد خان و لشکر باقی که بخیمه خط دیوان انتقال قبضه در قرار
به روز که آن مکان منظور گردیده بر دو شهر دست قبض نیز نمود که ولایه و رسته ترجمه شاه و رسته آن ملک و لکت
و مرتبه نرم اتحادیه و ولایت پریده با محمد الدین ظفر انجام ... ملک قمر کرده ... عدل از انکه در مقام درجه موی بیع
دارو روا دارد که بر جون جماعه که به محاربه که در کوه ابر رنگی دوانه جا برانکه جان کن ایشان در کوه ها بیت
و جنگلی پر درخت و راه های بسیار تنگ است بنشیند طارم دکان بتفرقه افتادند از دولت خانی پروردن گرفتار آمدند
ظهیر الدوله ابراهیم خان سپه سالار از بهادری جنگ و الا مقام عازم پیشه گشته ادو شمشیر صف شکن غازیانی

[illegible marginal notes]

سالک ... ١٢٠

سپه پر زور رسی اهل شعور و مسلک تیغ از نمود و شهر دیوان جهان گشته سعادت جمعی همکار جمعی از اتشی قرار گرفته در کابل کن
و قرار گاه ... اسکندر ... جنگ ... آغاز جنگ و ابرهم خان عکم شاه معروف گفتند ... جمعی از قصوری ایشان قید ا نیز
به جانب عزم بالکه گماه ... فرموده در اصلاح خان تیغ بیکران ... سپاهیان تیغ و محمد خان ... در ... حسین بود دوری بری
آورد به پایان روانه شهر ... گرامی ... میدان ... و ... دولت ... بجانب شهر پیروز
... و ... نشسته و ... دولت ... شاه جهان آباد ... قرار ... در ... سرد ...
... انجمن ... جمعی ... کرده ...
... نموده ...
... قبال حضور ...
... از ... بجانب ... قرار ...
... ارادت ...
... کابل ...
... شیر محمد ...
... لاهور ...
... قصد ...
... غنی ...
... لشکر ...
... قلعه ...
... جمعی ...
... ولایت ...
... کابل ...
... صوبه داری کابل ... رکاب

در رکاب نصرت اقبال ... داری کابل ... و ... روانه نمودند که ... خط ... [illegible] ای ... [illegible]

مرزوی ... روانه اردوی ظفر قرین ... و ... وقایع ... بلخ بخاری ... نذر محمد خان ... شاه

ذکر ... و کیفیت تسخیر ... شاه جهان ... و ... [illegible]

این ... که

... که ... بلخ ... [illegible] ... رسید که حضرت

... پادشاه ... هندوستان از اطراف ممالک ... جمع آوری سپاه و عازم ... نصرت ...

... بلخ ... که چون ... انحضرت نیز ... و ...

... که ... هندوستان ... [illegible]

... آنکه ... طبع ... [illegible] ... و ...

... از ... پادشاه ... [illegible]

آن ... [illegible] ... جواب ... [illegible]

... پادشاه ... انحضرت ... [illegible]

... [illegible] ... خود ... [illegible]

و ... [illegible] ... که ... [illegible]

... انحضرت ... [illegible]

کردن ... [illegible]

... [illegible] ... شاه ... [illegible]

از ... [illegible] ... شاه جهان ... [illegible]

... [illegible]

... شاه جهان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... شاه ... [illegible]

... [illegible] ... از ... [illegible]

... [illegible]

در ... [illegible] ... شاه جهان ... [illegible]

... [illegible] ... شاه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... از ... [illegible]

... [illegible] ... اعظم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... راه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... جنگ ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... شاه جهان ... [illegible]

بهادری و سرداران افغان گرچه غروری بی‌اندازه عالم افروزی نمود اگر محمد شاه به تقدیم جنگ بردارند امداد از من داده است

راست آمده نادر شاه جهانگشا و امرا از دنبال موکب همایون روز پنجشنبه چهاردهم قبل از طلوع فجر از منزل حرکت و از

اردو خانه قیق گذشته در موضعی از اردوی محمد شاه که [illegible] دیده خیام [illegible] آن مکان از اردو خود با چند

نفر از دلاوران [illegible] بازدید لشکر محمد شاه در جائیکه [illegible] آنجا [illegible] نموده بود [illegible] جای بود

مبارزان [illegible] بلند [illegible] نظر [illegible] باز گشتند [illegible] در بیرون الملک [illegible]

که صاحب [illegible] جنگ [illegible] امرای [illegible] بود [illegible] تمام [illegible] امداد محمد شاه وارد

با [illegible] فوجی از سپاه ظفر پناه [illegible] مامور گشته [illegible] خانجی از [illegible] محمد شاه

جوانان کار [illegible] سپاه [illegible] بود که در [illegible] آورده [illegible] شب [illegible] از [illegible]

پنج [illegible] پانزدهم [illegible] منزل حرکت و چون اردو خانه قیق کرنال [illegible] جهانگشا [illegible] دریای جون

[illegible] دار [illegible] گذشته [illegible] قرار داد و شاهزاده نصرالله

میرزا [illegible] نمودند که از طرف [illegible] دریای جون [illegible] آمده [illegible] قرار [illegible] گیرها بیش

اردو خانه قیق و جون [illegible] کرنال [illegible] عادی [illegible] وضع جنگ عازم اردوی محمد شاه شده

[illegible] قرار دادن [illegible] شب [illegible] خان [illegible] شده بود [illegible] خبر آورده [illegible] خان در نیم شب از [illegible]

خود را بار اردوی محمد شاه [illegible] و [illegible] تعاقب اردوی [illegible] بسیاری [illegible] و اسباب [illegible] در سر

[illegible] حضرت [illegible] محمد شاه [illegible] بود [illegible] میدان [illegible] بود و برای [illegible]

[illegible] حضرت شاهزاده نصرالله میرزا [illegible] در آن موضع [illegible] در اثنای آن [illegible]

آگاه [illegible] جنگ [illegible] جوان [illegible]

هندوستان [illegible] خان [illegible] جمعی [illegible] عمده [illegible] آمده [illegible] های خود را

دسته دسته کرده [illegible] محمد شاه نیز با نظام الملک [illegible]

[illegible] امرای آن دولت [illegible] قمرالدین خان وزیر الملک [illegible] صوبه داران [illegible]

[illegible] پردان آمده [illegible] صفوف [illegible] نظم [illegible]

و جمعی از

و جمعی [illegible] بود که [illegible] میدان جنگ بود [illegible] صف کشیده سپاهی [illegible] سپاه

[illegible] کرده [illegible] افغان [illegible]

[illegible] صوبه [illegible] ساخت [illegible] میرزا [illegible] جمعی از [illegible]

نام [illegible] میدان جنگ [illegible]

[illegible] نادر [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] صف کشیده [illegible] جنگ دیده [illegible]

سپاهی [illegible] نیزه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قرار داشت [illegible]

[illegible] هندوستان بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] محمد شاه [illegible] نظام الملک [illegible] قمرالدین خان وزیر اعظم [illegible]

[illegible]

[illegible] جنگ [illegible]

[illegible] محمد شاه [illegible]

[illegible]

۱۸۷ داده بود و ضرب عمده به کوکب سپاه آن گروه رسانیده بورش نموده از چهار طرف بجانب اردوی او ما سر ترخان رسید
راه فرار پیش گرفتند و چون کار میرزا شاه [illegible] بجایی رسید که در آن ولایت [illegible] بود در [illegible]
بنیت [illegible] شاه و [illegible] حضرت تحقیق داده قرار جنگ [illegible] هر گاه [illegible] در باره [illegible] آن [illegible]
باز [illegible] آن جناب [illegible] نوشته [illegible] وقت [illegible] از خود کرده [illegible]
از [illegible] استظهار تمام [illegible] کار [illegible] که پادشاه [illegible] و [illegible]
بود [illegible] نسبت [illegible] حضرت [illegible] شاه زاده [illegible]
اردوی همایون [illegible] آن پادشاه [illegible] حضرت [illegible]
راه [illegible] که [illegible] مقام [illegible] آن حضرت [illegible]
در سنه [illegible] جلوس [illegible] اختیار [illegible] مالک هندوستان [illegible] شاه
[illegible] آن [illegible] همایون آن حضرت بود [illegible] که از جانب [illegible]
[illegible] شاه [illegible] کرده [illegible]
باز [illegible] شاه [illegible] که داشت [illegible] کرده [illegible]
[illegible] آن پادشاه [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بجای [illegible] رکاب آن پادشاه [illegible] نموده [illegible]
[illegible] ولایت [illegible]
[illegible] روز چهارشنبه [illegible] ماه [illegible] روز [illegible]
[illegible] شاه [illegible] شهر [illegible] روز جمعه [illegible]
[illegible] باندازه [illegible] قیمت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] شاه جهانی [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible] شاه [illegible] جناب [illegible] شاه
[illegible] آن حضرت [illegible]

عهدیکه

۱۸۸ عهدیکه [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] میرزا شاه [illegible] کرم [illegible]
[illegible] بجهت [illegible] خوارزمی [illegible]
[illegible] بر [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
پادشاه [illegible] رسول [illegible] مرقوع
و [illegible] و [illegible] چون [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] کل [illegible]
[illegible]
[illegible] شهر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
که [illegible] طرف [illegible] روز [illegible]
[illegible] شاه [illegible] روز [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شهر [illegible]
[illegible] کرده [illegible]

بقیل حادثه برآمده خلائق را تلف کردند حکم قتل عام در شهر که جمعی از ایرانیان که در هر در و بر محلات نشسته بودند قتل عام
کرد بهیات مجموعه سرداران فلک انداز مجمعهای دیده از خواب بسته و بسیار نشسته و نکوئی کرده اهل از [illegible]
از تیغ خونریزی بیرون گذارند تا خود را بدانچه بعد از آن معمول کرده و هنگام طلوع آفتاب که قمر مانی قهر آلود محمد آیدل
مبارکه به قصد تهذیب تیغ از نیام برکشید و ضرب و حرب شیدا در کین برو بر را مبانی تیغ اتفاق برانده به جور ما از [illegible]
نا باک به هر کار جنگ فلک که زخمه حرب و جدال هیبت جنگجویان و صولت سکین پیکران گردون توان بود از [illegible]
و دهام صورت نگیران قار داد و در کتاب جلال [illegible] گشته مسجد سبان بازار القدم اول محمد داس و علام [illegible] شد و در آن
مکانی فراز تحقیق یک کم حرکات برخشید اکرام محمودی عنبه جلال شده دلیران را فوج فوج خنجر آن گروه تیغ و در قتل عام
آن محمدت و نمود و فتور بخورد و شرب فوج اکبر در میان شهر پدید آمده انقطع در دو بود از عمارات و قوه نقش عالیه [illegible]
ارقد و بهای ایوان ستان سقف [illegible] زر بر برق بهای دلکش برزرش شراب ناز [illegible] شد خراب افتاده و گود
داد تا علی نامه نزد ما از برج تخت چون گنبد رواهای کهنه از صورت میز و لصلصه گنج کاوی بدل از صور نامیه
حوضه بکه از خرید بالا فرغ آب بجر و فواره چون خون شده و بازار جوهریان و طراحان و وراسته بازار و دکاکین
تار و تار باکشت تمامی اوراق شهر در بسته بحلقه ضبط در آمد غارت آن گروه یافتی چهار ساعت بحشی خود از شهر دار [illegible]
دیوار گاه تا سر تیغ سیه بختی داد را بیات گشتند نیزه آن مرات و دو طرف دامن ها برآمده و بور دلهای او و شهر جوانی
شهر و در جنگ و تیر و رزم گذشته به محل اندر دروازه تهمیر لاله کچه جامع و چه محمود یکی بخیره و کجر [illegible] نتیجه شد از
هنگام طلوع نیز اعظم تا وقت غروب تا نیز آن شعله بر خورده شیر و هنگام شام که لطف آن سموره کلکه که بسته شد و فرو نشسته باد [illegible]
عوام بر سر چون از کا که تمامی نیز از قتل از خوره و بزرگ شهر شده بود اما از آنجا در مقام پستی آن و بادشاه و الا جاه [illegible]
نظام الملک و قمر الدین خان در جهت شفاعت در آمده [illegible] آفتاب بخش نور غضب شاه [illegible] عفو و بخشش فرو نشست
و خانی دوران فتوت را بر حبا کرد آن لشکر و ایرانیان را که در انقرض لشکریان بود [illegible] شد و بپای هنبان کالم قیمه
وجوه در شب ارتحال سید نیاز خان دا ماد قمر الدین خان و شاه نواز خان که از اعاظم نهمه بود و به زیر حل خانه از قیمه
قتل جمع ناخبر ورود بیان خلایق شده در بعضی حصار شهر در جا متحصن گشته بودند عظیم ایرخانی و فولاد خان که از اعیان
اراکت کارخانه اولند [illegible] به سامان کشته [illegible] با چهار هزار نفر [illegible] حکم عرض [illegible] شدند

وادوفات

وادوفات حجت [illegible]
محمود هر ازوه گوی کار نه با شاهزاده نصرالله میرزا خطبه کرده [illegible]
و ارزانی بزم و در و عرض کار و رویق عادی ایران دیوان خاص تمام چراغان و تا یک هفته ایام ولیا عشرت را
رنگ روز افزون غرت لیلة القدر نشسته هر روز جلالی کوه پیکر و کاوه های فیل منظر و شتران قطور [illegible]
و ارزانی های صاحب صدقت یکی در هفت روز گذشته بیست و پنجم ماه میرزا شاهزاده به دیدن شاه و الا جاه رفته
برای انقضای مجلس مراتق آداب و آیین اتکال علیه حقیقی مرادانه مرتبه زین بخواهد شاه و درد بوده قضات الهیه
و الا جاه رشخه چند قطعه الماس نیز تکلف و سه زنجیر فیل و شتران اسب با عقد مرصع برای لوازم شاه زاده
برای کاه جلو کشید چند در شب شنبه بیست ششم ماه بحکم [illegible] بعیدی داد آشتی در وحی چند روز که خاطر بانی
شتران و جواهرات از انجام تحمل مقوله فارغ شده نظر محو گاه نظر و رنگین و نفیس داده و اسباب مرصع جواهر
تحفه و اجناس نفیسه چه از تمام ضبط در آمده و بیان اوهام و قدرت نیستی افهام از حصر و حصای آن عاجز آمدند
و از آن جمله تخت طاوس بود که کنون گنجایش وخزاین دقایق روزهای جواهر شاه و الا در مرتبه دولت و دولت
سلاطین سابقه هندوستان جمع کرده جواهر که با طلوع اهل هند و کرور جواهر و یک عبارت از صد هزار
روپیه است صرف ترصیع آن شده بود و همچنین لالا لعل والماس درخشان که نظیر آن در خزانه هیچ
از ملوک سلف وسلاطین عصر وجود نداشته بمجرد ورود نادر به شقق شده و بر از خزاین دولت و
دار الخلافه و دلایل خود را کند صوبه داران ممالک آرای نیز کرور ها و لک ها از نقود و جواهر و مرصع آلات و نفایس و اسباب
برای پیشکش پیشکش بارگاه حضور شده بود و قت مرکافی محصل بعضیه اوقر شاه و چهل الف قیمه که مساوی دولت [illegible]
تومان شده با فیلهای کوه پیکر و اجناس و اسباب پیکران از حصر بیرون بوده که تعلق بعادت خاص داشت بحوادث عامره
رسانیده و در ایام توقف او خزاین علفه پیشکش امرا و صوبه داران هر روز و یک مساوی پانزده کرور نقد
که هر کرور چطلوع ایران پانصد هزار تومان به فرکار اینان انتقال یافت و ارخزاین و اسباب کار خانجات
و امان صنف هزاری ضبط که فرق از حوضه بخرد و قایسته کار خنجر جاوید شاه که از نی میرزا پایان نیز که رکار
و الا جاه که تدبیر بین رسیده ابواب میمنت بر روی جوهرات عامره کارخانه نیز کرده و بعضی در دریای لشکر
که معصوم حقیقت شده بود و فدا الامات شابی غنیمت و هجوم غازیان و ولایان ظفرقرین مساوی هر پنجم که از

۱۹۱ و ایران و سند و کشمیر ایران اردوی همایون نیز بفوز و فیروزی فتح ارجمند و دیده و پیروزی انجام کرده و در جوار
عام اردوی سپهر احتشام درآمده و در رکاب موکب نصرت قرین همراهی فرموده بجهت وجه ... از آنچه موجود بود جهانی مرحمت
همال اردو ... چهل و دو باقی نقدی چهل نموده از انعام مرحمت فرمودند بعلاوه ولایت ایراق عرض در ... مایحتاج
رسیده اهل ایراق را عموما به تخفیف مقرر نموده در روز سه شنبه سیم ماه صفر احکام امراء و تقریر دولت کرار بنده را
خلع فاخره و شمشیر و کارد مرصع و اسبان تازی نژاد عنایت و جلیقه ... آراسته سرفراز و بدولت مبارک
تبارک اردوا ... برخوردند و نقدینه ... بعد چند روز خلع چند و شمشیر مرصع ... میان ... نموده به روشنی
اردو ... آنچه سلاطین بموهبت زینت داده و تاج و نگین پادشاهی هندوستان را ... کمال
کمترین شوق ... شاه ... که سر ... آن است سند ... گردیده ... امراء و نظامات
امراء ... تاج و تخت و در میان سلاطین جهان ... شده ام و بکیفیت آنچه از پدر ... شد
تصرف ... آنحضرت ... ممالک ... آنحضرت ... ممالک الطاف آب اتک ولایات
سند ... دریای ... محیط اتصال ... ملاحظه ... تا ...
ملکی ... ممالک ... شاهی ... ممالک ... آب اتک از قبل کابل ...
داخل ممالک ... آنحضرت ... قبول و ... قدرت فرموده ... **عبارت ... مبارک ... موده اقوم**

حروف ... آنحضرت ... نامه ... قبل از آنکه ... کابل ... کوالی
منزلت ... جهان سلطان ... سلاطین ... پادشاه ... اعظم ... خاقان ... سکندر
شان ... بارگاه السلطان الاکرم والخاقان الاعظم ... خلد الله ملکه ... دولت ... نموده بود
این ... سند ... انجام ... که ... ترکمان ... داد و ... کرده ...
کذارش آن دولت ... جواب نامه آنحضرت ... مخالف کردیده ...
تا آنکه ... آنحضرت ... هندوستان اتفاق افتاده ... قتال ...
و جنگ ... سلطان ... از آن دولت ... کردید چون ... پادشاه جمشید
جاه ... ترکمان ... هندوستان ... دولت ... بزم آرام نظم

۱۹۲ همایون ... ایران ... جهان ... دوام ... و ...
بر ... قبول ...
عالم ... سلطنت ... هندوستان ...
در ... آنکه ...
نسبت ... غربی ... دریای سند
... سند ... کابل ... قندهار ...
ساکن ... هندوستان ...
...
...
... دریای سند ... محیط اتصال ...
دریای اتک ... دریای سند ...
...
...
...
...
... سند ... دریای سند ...
...
...
...
...
...

که تربیت داده او را برای کمک و امداد ملک داده بود مکرر از عهده برآمده و از ارباب خیر هندوستان علامت اکابر امرای معتبر شده بودند

و در شب پنجم ماه صفر به فتح و ظفر از شاه جهان لاهور رسید و جلوس رجب از خدمت بازگشته ماهر انعام میر عزیز و میرزا

و به خدمت بنده و اشرف نذر و تحف ولایت جهانگیر در شاه جهان لاهور آمده انعام داد و از خزانه که سی هزار روپیه هندوستانی

خطاب بزرگ و خدمت منافع اکبر و جهانگیر را از خانواده بود و در رستم و در کمال ارتش منصب مشکل رنگین

از جنس آب و هوا نشاط بیشتر که در اینجا بعمر و در کمال تمتع توانی برد اهل جهان بر وصول و کرامات

به رسم بنده داد و منحرف شده اهالی و و خانها که از انکه به جانب آخر ترتیب از دهلی کوهستانات که نسبت بر آنکه

به عدالت و رفت ترحم گشته در شب هفتم ماه شوال کار و وقایع چنانچه شهر و از برای آنکه مغرب خیام بیرون جاده گشته

فرزندان که لطف سپاه و ارباب کرامت چون مردم پرستار دولت طنین آب و هوا و خوش طبع ولایات این بخرد و را

برشاه و فتح بکلیم اهالی کشمیر از اطراف جمع و انواع خانه و کشتی و کمر بود و در آغاز عمر کرده چهل روز و موکب ایشان امروز

آن طرف و خدمت به نظر کردنی چند و معمور و ملک و نقد از خزانه و در هفتم ماه ربیع الثانی بنیاد فرمان لطف اردو خود و بزرگی

نشسته از آب گذشتند و به نفقه بنده به جا عمر و کوبه کوه از دو منزل کوه و وضع پیشه بازرگانی بیرون آمدی

استوار و وقت که آمدن آن مزرع و قصر از اطراف بازمی مانند و چوش در برابر دلیران ترتیب کشتند و مرتبه دیگر با

خان محمد داد الله و متعلق بانواع و جهات در کتاب فردوسی و شباب بدادم در شب بنده و خدمه از اینجا رخصت انعام

به وقت و چون نیز نهاد و نظر اقبال آن بود که اقرار فتح و تسخیر هندوستان به انجام کار و کشتان و خود از منبع آن تربیت و فتح

مرهمی او به پروانه و لطف از شاه جهان لاهور و کنارهای ماهر کشتی سفرهای صاحب و وقف ده از منبع و سرور و کوه

کشتی‌های کنار منظر در محل ادا و همراه ترتیب و چه نیاز بند بلایات جهانگیر وار دوان صدور فرمود.

درین ولا کیفیت بزرگی خانه و بیان کشته شدن گنهکاران و فتح دکن و وقایع آن است علاوه بر جاه و جاه

زمین دار سند در ایام توقف و کسب بیرون دار از ایران و محبت در نشاط و جهانگیری و وجه تربیتی متوسط

آنحضرت در اطراف دولت انتقام دولت ابتدای عراق بود با رسیدن دستاده و وسیم اردو شکار بیرون دوبین و قلم

هندوستان به تسخیر دارالملک سند بلاد و نهی الدین بیدی و رفت روز از فوق شعل بند بسته کنکه کنفران اردو

بال فرود و بکشید روی جهت به قلعه جهانی افتاده و از بلخ و خاوند خانه جهانگیر رساله بکار راه دادن [illegible] ده آستانی خلق و رفت ملکانی

برابر زد و چون سند او دولت کرم پرور و نیاز که خبر ممالک مغلوب کرده گشته مردم بهشتی نیز آغاز سرود نموده فضل و رقصهای سفر

کرم بری کرده غریب دو گشت پیش انتظام او نیز شده خانان و اهالی خاوند شده در رسم توقف و انتظار که این تاریخ قیمتی عالی و کرمانی

دو که کلید و بنا در و حکام و پیش که جای نشر مستقط نموده و در راه خرم و در کنار و در دامنه توران و کشتی‌های دیوانه از روی زمین

دار و سند تسلیم شاهان و دولت ولایت جهانگیر در پنجم ماه رمضان از کابل حرکت و به کنار حلوان اسلام و تخت و دریای جهان گیر در روز

سند و در گشتن و کمال وجود را برای مراحل ولایت مرد به جهانیان در کشتی هلال و معظم مسافرین توران اردو قیمتی و مذاکره دفع

به خصوص رواده شاه و در دره کوه و مرکب جهانی کوچ در کوچ در رسم استقبال و ملوک و در طریق منقطع گشته و منصب ایشان تمامی آن محبت

منشی رحمت و کوهستانات صوب امیر نمودند تا نشستن و کنار و در کمال سهولت از آن موضع کرده و در پنجم ماه شوال

دارو و دیره اسماعیل خان گشته اول به قصد تجارت در پر و چنار لاهور نجابت و قرار جهت او به لطف سر خروش دولت اقتدار و اقبال ملک و حکومت

و مهمات بیرون و لالا آن برخی در ملک کنار به عقد و دریس تیغ او است با زرهای دیره و مزار و اغب در آمده هر چه

در کنار دریای اتک که عزیمت سمت سند معطوف ضمیر جهانگیر نمود و شمشیر و کشتی را از استقلال لشکر قدم بر حد خط خراج حکم الهی

کوه و ال کرده همراه او و رونق نموده که در همین صورت بلند و ارجمند لاهور چون دیره اسماعیل خان نزدیک دریای اتک بود

کشتی‌ها از جمع و کشتیان همراهی آنجا بر خاره بسم پرستاری که بنده بطلان از جمعیت متفقان کناره کشتی‌ها در آورده و در روی دریا روانه

در منزل و برادران جهانگیر را به جانب دیره معارف خان و دو لشکر آن دیار رودی بیار و در حوالی آن بر بالای کشتی مرار

آورده تمامی کوه و بیابان از دریا و عوض راه کنار ابوالحسن از کشتی‌ها متوجه و در مقام خود دریا دو سپاه او و در بند مقتول و اتفاق و دشمن شسته

سرور و محصول و دیره اسماعیل خان عمارت جهانی هر یک به جز کرم بیدار دارای در جانب خود و تابعان و شمول عاطفت و جهانی شده بود

ازین که نصرت و اقبال در بنیاد و جهانی خیموگاه بوده سیاه و کلان در طرف قلعه حصار از دو بلند انصاف و انعام نموده فیروزی و انعام محبت

شجه او بر دور مد و او دور از تمشیت کشتی آن که سپاه دور روان خطاب بهادر را به رسم بر انتقام و هر ان قسمت که دولت و بنده حال

در عهد و دعاهای ملک آقای او و نظر و روشن فرخنده حکم مبارک را و نیز ببردن بیار ستودی و تکمیل کردن سپهداری و در طرفی

ساخته در گاه سپاه شتابنده و در چهار روز و دیگری پیش از روم و در کنار عظیم برادر دولت متصل گشته چون دو روز از تماش رسید که

این دو ربانت در کنار قراول خان از نظر در تفحص نقد و جهت داده بانواع تعلیمات ملک و بکمال تحقیقات در جنب

صورت وداع فرزندان و به چهره ادهم گشته و به سوی و حق از اشراف زاده لقمان میرزا در بندگاه که نوشته خود و با ذوی ارحام جانان

۱۹۷ می‌آمد و دو دوازده که از رایات عالیات در ممالک هندوستان بود از خیوه و هرات سه هزار شتر بختی [illegible] و عطایای

کوه پیکر آن با جواهر [illegible] های لطیفه نفیس آن [illegible] درگذشته [illegible] رسیده [illegible] در دقیقه [illegible] روز دیگر [illegible] گردیده

اسب [illegible] کمر پرست مرصع [illegible] طبع [illegible] پنج [illegible] مفهوم [illegible] معلوم [illegible]

گشته خاقان [illegible] اطراف [illegible] ترکستان [illegible] خوانین [illegible]

[illegible] اتالیق که بوکب والا در [illegible] داشته [illegible]

حضرت پادشاه والاجاه [illegible] در کاه [illegible] گشته چون [illegible] شاهزاده

رضاقلی میرزا [illegible] ایران [illegible] خواجه [illegible] نموده

و [illegible] پادشاه [illegible] امر [illegible]

رخصت انصراف داده **در بیان [illegible] ایران [illegible] ترکستان [illegible] ممالک [illegible]**

[illegible] [illegible] هندوستان [illegible] تسخیر ممالک توران [illegible]

[illegible] ممالک [illegible] نصرت [illegible]

سفر ترکستان در هرات [illegible] شاهزاده رضاقلی میرزا که به نیابت سلطنت ایران [illegible] اوامر

[illegible] مقرر [illegible] نهایت [illegible] مهمات [illegible]

انجام [illegible] شاهزادگان [illegible]

همراه [illegible] محرم سنه ۱۱۵۳ [illegible] اعلام [illegible] نموده

سوی [illegible] شاه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

رایات نصرت آیات [illegible] هندوستان [illegible] ابراهیم خان

[illegible] ابراهیم خان

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

از سفر ترکستان [illegible] و عازم [illegible]

[illegible]

۱۹۸ و در موسم زمستان که کوه البرز پر برف گردیده قرار بر [illegible] کرده به [illegible] پروانه [illegible] چنین

[illegible] احمد [illegible] با جمعی از خوانین و پانزده هزار نفر از لشکر نصرت اثر [illegible] کرد

گشته و حکم [illegible] آذربایجان [illegible] و همراهی [illegible] در ۱۲ [illegible] موکب منظور از

نادرآباد [illegible] گشته روز [illegible] ربیع الاول وارد هرات [illegible] بعضی [illegible] تاخیر در

ورود شاهزاده در موعد مقرر [illegible] حکم والا [illegible] شاهزادگان [illegible] شاهرخ میرزا [illegible] میرزا

با علیقلی خان ولد ابراهیم خان [illegible] ارض اقدس [illegible] رضاقلی میرزا [illegible] وارد هرات شوند

رضاقلی میرزا [illegible] چون تخت طاوسی که در [illegible] هندوستان با تمام [illegible]

بودند لهذا اهتمام [illegible] تخت [illegible] ایران نقل یافت

که در برابر [illegible] خیمه که لایق آن تخت [illegible] بجواهر آبدار و لآلی

شاهوار ترتیب دهند بعد از حرکت از شاهجهان‌آباد [illegible] استادان صنایع کار و مهارت پیشگان جواهر

نگار [illegible] آن تخت و خیمه [illegible] مدت یکسال [illegible] راه بود تخت مذبور [illegible] لآلی

غلطان [illegible] که هر یک [illegible] برابر [illegible] ماه و لعل بدخشان [illegible] آفتاب

[illegible] ترتیب [illegible] خیمه نیز [illegible] مکلل بمروارید آبدار [illegible] شاهوار [illegible] نقش

پذیر [illegible] ساختند با تخت [illegible] موسوم [illegible] تخت [illegible] چند

[illegible] شاهزادگان [illegible] بازوبندها [illegible] مرصع بجواهر [illegible]

قیاس و تخمین بود شاهزادگان عالی‌تبار و علیقلی خان [illegible] و دارالسلطنه هرات [illegible] شاهرخ

ولد امیر تیمور گورکان [illegible] خلافت [illegible] شاهرخ میرزا [illegible] الغرب

هرات [illegible] شاهزادگان [illegible] ارض اقدس شدند

پس رایات نصرت آیات در ۲۰ ماه [illegible] حرکت [illegible] غره ربیع الثانی وارد [illegible]

با ذغیس گشته [illegible] رضاقلی میرزا از سعادت تقبیل [illegible] بهره‌یاب گشته [illegible]

انجام [illegible] داشت [illegible]

۱۹۹ و در قلعه شلاوک با خلاص کثیر نقد جان را باخته بود لهذا نیاز محمد قوش بیگی برادر او [illegible] سربلند بخطاب
خانی بهره مند گشت انغو و [illegible] سلطان ولد دادخواه عنایت فرمودند حکام و عمال بولایات نامزد تعیین
و در ۱۲ ماه [illegible] دستار [illegible] که از متحقات طبع زرین شاهزاده نامدار بود تشریف برد چون [illegible] هزار
و صد فروند کشتی که هر یکی [illegible] بر [illegible] سردار [illegible] با سر [illegible] ترتیب داده بود جهت [illegible] آماده کرده معمور شد
گرگشتیها [illegible] از غله و ذخیره پر کرده توپخانه را نیز نقل کشتیها که آن دیار [illegible] با غله و ذخایر بعد از [illegible] روانه
خشند رایات نصرت آیات در ۱۷ ماه مذکور حرکت کرده در ۲۷ ماه نزول موکب همایون بمنزل لوکه که معبر بخارا بود
اتفاق افتاد در آنجا ولد حکیم بی اتالیق که از زمان سابق عمده امرای توران بود با حاکم حصار و حاکم قرشی و اکثر
سپاه و علمای آن طرف آب آمویه بشرف [illegible] مقبل خدمت گشته بخلع فاخره و نوازشات اختصاص یافتند
و از منزل مزبور رضاقلی بیگ با هشت هزار نفر از لشکر فیروزی اثر تعیین فرمودند که برسم منقلای همه جا پیش رفته
در چهارجو توقف نمایند و علیقلی خان از سمت شرقی آمویه مامور ساخته مقرر داشتند که همه جا از محاذی معسکر
شاهزاده مرحله پیما گشته از ایلات و اهالی آن [illegible] هر کس در مقام ایلی و اطاعت درآید صیانت و متمردین را تنبیه و سیاست نمایند
بعد از عبور علیقلی خان جمعی از ایلات [illegible] و جمعی از جمله اطاعت انحراف ورزیده بمعرض قتل و نهب
درآمده آن فوج منصور با اسیر و غنایم موفور وارد اردو [illegible] گشتند و رضاقلی میرزا که بسمت چهارجو مامور بود
چون [illegible] آن ناحیه پیش از وقت بسمت خوارزم کوچیده رفته بودند [illegible] در بیابان [illegible]
معسکر شاهزاده [illegible] روز چهارشنبه ۹ ماه جمادی الاولی در خارج چهارجو [illegible] شده [illegible]
جسر بستن در آب آمویه و عبور افواج قاهره [illegible] فوج [illegible] محافظت چهارجو و [illegible] و ضبط محصولات آن نواحی
مامور شدند و حکیم بی اتالیق جمعی از نقبا و اشراف و اعیان بخارا را [illegible] وارد دربار عز و شرف در خدمت
بخلع فاخره و نوازشات خدیوانه بهره مند گشته پس حکیم اتالیق را با رفقا رخصت فرمودند که ابوالفیض
خان را استظهار با شفقت شاهانه [illegible] سلاطین سجده گاه آورند و موکب همایون از راه قراکول عازم
بخارا و روز یکشنبه ۱۹ [illegible] بخارا را مضرب اوقات جلال گشته چون ابوالفیض [illegible] از خود مسلوب
و در جیب [illegible] چاره ندید با حکیم اتالیق و تمام خواجه زادگان و نقبا

[illegible]

۲۰۰ و شرف [illegible] و امرا و اعیان خود با جمعیت تمام از باب اطاعت درآمده [illegible] بدربار سپهر [illegible] ادهم
در یکفرسخی [illegible] نزول [illegible] روز دیگر [illegible] بتصدیق [illegible] خدیوانه زنگ زدای تفرقه و تشویش
خاطر او گردیده [illegible] و منزلگاه [illegible] آمده بود معاودت کردند روز دیگر ابوالفیض خان از [illegible] مفتوح گردیده
سربلند و امرا و اعیان او بعطایای خاص اختصاص فرمودند و در ایام توقف موکب جهانگشا ابوالفیض لوازم
مرحمت و آنچه لازمه خدمت بود بتقدیم رسانید جمعی کثیر از ایلات ترکمانیه و ازبکیه که [illegible]
از نظر انور گذرانیده هر طایفه [illegible] در سلک ملازمان رکاب نصرت انتساب انتظام یافتند امر والا نافذ شد که
سی هزار نفر از [illegible] رایات همایون [illegible] و بهمه جهت [illegible] هزار نفر ترکمانیه و ازبکیه [illegible] سمرقند و باقی
ممالک توران [illegible] خدمت رکاب [illegible] بسمت [illegible] رود آمویه و ماوراء النهر
با [illegible] و چهارجو [illegible] جنوبی و شمالی آمویه ضمیمه ممالک محروسه [illegible] فرمودند چون [illegible] ترکستان [illegible]
بخطاب خانی مخصوص بودند [illegible] ابوالفیض خان را با [illegible] سربلند ساخته شاه ابوالفیض خان
خطاب فرمودند و حکام [illegible] ولایات ترکستان تعیین فرمودند چون علیقلی خان [illegible] برادرزادی آنحضرت
سربلند [illegible] از سعادت [illegible] در آن خدمت والا بود [illegible] خاطر اقدس خطور کرد که [illegible] از صدف
چنگیز خان [illegible] ازدواج او [illegible] ابوالفیض شاه [illegible] مقصود [illegible] شعبان
[illegible] عزت مقرر کرده [illegible] چون [illegible]
خلافت [illegible] در حدود کابل بعضی از افاغنه [illegible] گذشته اند لهذا [illegible]
جلد [illegible] از حد [illegible] سند [illegible] از هند و [illegible]
و [illegible] انتقال یافته بود [illegible] کابل و هند و حکام [illegible]
صادر شد که [illegible] سردار باشند [illegible] صوبه دار لاهور و ملتان از طرف آب اتک و سردار
مذکور [illegible] سلوک [illegible] ضربت [illegible] دولتین [illegible]
[illegible] نمایند **[illegible] موکب [illegible] بسمت خوارزم [illegible]** [illegible] خدمت
اکثر اوقات [illegible] ولایت خراب [illegible]

آن گروه در صدد قصاص و انتقام از آن جماعت مکنون ضمیر داشتند و خصوصاً در این اوان که ایلبارس و اهالی
آنجا در غیبت موکب همایون سر از گریبان طغیان برآورده قدم جرأت در خون گذاشته بودند و الا نهضت تسخیر و تدمیر
آن ملک کمال تعلق داشت بعد از انتظام مهام ترکستان در ۲۱ ماه رجب موکب فیروزی از ضواحی بخارا کوچ کرده
عازم خوارزم بعد از ورود به چهارجو قلعه کنار جیحون ۱۲ فرسخ مسافت دشت با نهایت تحفظ مع عسکر سپهر نشان
ترکمانیه خوارزم سر برکرده که کمی از جانبین اوشاق با اوزبکیه آنجا اتفاق کرده با جمعیت و استعداد تمام وارد شده از بنجاره
هنگام ضبط و بعد از ... در سرای ... اسفندیار ... کوچ بر کوچ متعاقب روانه شدند و خود با فوج منصور توقف
شام به راه نورد وادی پیکار گشته از جسر عبور و از دنبال شتافت افواج قاهره در ناحیه چهارجو
در روز دیگر بعزم تنبیه آن جماعت اعلام لوای خورشید ضیا گشته بعد از طلوع روز که علامت گرد سپاه خوارزم نمودار
گشته خبر نخی فالی بحر ... سپاه مقرر شد که غازیان شیر شکار که مقدمة الجیش عسکر نصرت اثر و پیشرو لشکر فتح و ظفر
بودند با آن جماعت در آویخته شیر از دیر حرفه و حرم به بیشه ستیز مشغول ساختند تا آنحضرت برسد و فوج سپاه پیروزی
دستیاری آن گروه سبیلی از آنجا مدد پس صف را بهمال از قول ... ایشان حمله کرده با فوج ... ایشان که در یغماق مغرور
تکاور برانگیختند تا بلید آن اسب فاصله مانده بود که حصار ثبات و قرار آن طایفه مانند دیوار سست که بهجوم سیل از
پای در آید در هم شکسته دلیران جرار با تیغ آبدار و فرمان شتافتند بر تعاقب ایشان پرداخته جمعی را از دم شمشیر ... از
شمشیر گذرانیدند ... جمعی را دستگیر ساختند ... وز ... دلیران ... سر و زنده ... به آن زرند پیروزی شکار
عزم نمودند روز دیگر در همان منزل که تا چهار جو شش فرسخ مسافت بود برای ملاحظه سرو خیمه توقف ... روز نیم
عنان ... واحد اردوی همایون شدند و هزار صد فروند کشتی که قبل از ... تعلیم والا ترتیب یافته بود روانه حدود
ولوکب دولت کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید و در ۱۳ موضع مشهور دیده بوینی که ابتدای معموره خوارزم است معسکر
سرادقات دولت گشته چون ایلبارس و اهالی خوارزم پیش از وقت تمام از کمیته و ترکمانیه را جمع و در قلعه هزار اسب
که تا دیوه بوینی سه فرسخ مسافت دارد متحصن گشته و در روز ورود به دیوه بوینی که شاید ایلبارس از قلعه بیرون آمده
جنگ کند از دوستی و مرحمت آخرالامر روز ... هزار اسب نهضت و نیم فرسخی قلعه مقرر و در سنگر جا گرفت و بعد
شنوم شد که ایلبارس با جمعیت بر کشیده ... قلعه پیش آمده چون قلعه مزبور مشتمل بر خاکریز و قلعه محکم و حصار استوار

و مستحکم و آب امویه اطراف آن را احاطه داشت یورش بردن مقدور نبود و راه از حزم و تدبیر ... ایشان کشیدن برای قلعه
پس در ... روز دیگر لوای جلالت بجانب خیوه که مشتهر ... خوارزم و وسط مملکت بود نهضت داده شاید
همین سلسله جنبان شوکت ایلبارس گردد بعد از آنکه کوکبه مسعود ... که ایلبارس نیز از هزار اسب برآمده
از کنار آمویه عازم سمت ... هرچند که از استیلای خوف از کنار آمویه در گذشت و جرأت تعاقب ... نمود
یموت و تکه و باقی ترکمانیه آن ولایت که از آنکه خود بر لب آب دیده بر سر معتقد بودند بعزم دستبرد ... بر جرات پیش کشند
آنحضرت نیز سر راه بر آن جماعت گرفته بسیاری را ... بقیه از ضرب دست غازیان فرد فرد ... دلیران گرد
سر خویش برافراشته به ایلبارس ... شده و از همانجا ... و در یک ... خانقاه که از قلاع محکمه خوارزم ... بین
هزار اسب و خیوه واقع است ... لشکر ... در خانقاه خیمه زده و او هم به نصب خیام اقامت که موکب همایون از روز
در همان جنگگاه ملک ... روز دیگر بر قلعه خانقاه حرکت کرده حوالی قلعه ... آن ... شب ترکمانیه دلیران که ... ایلبارس
نیز با تفنگچی ... از صد و جمیع اوزبکیه و ترکمانیه که ... دشت ناچار از در ستیز در آمده غازیان جنگ
ظفر قرین با اشاره آنحضرت بهمه جمعیت آن گروه که به عنایت حضرت آفریدگار و اقبال بی زوال شاهنشاه جهان دار
آن طایفه را از پیش برداشته جمعی از ایشان را به تیغ شمشیر بر زده دمار از ... بقیه آن جماعت که در اجل تأخیر بود
داخل قلعه گشته از همه راه فرار و قلعه ... نصرت نمون شبها از تعاقب ... جمعی را در شب ... که بزخم تیغ هلاک
کرده ... ایلبارس با اوزبکیه در قلعه متحصن گردیده سپاه ... رکاب همایون از چهار طرف با برج و باره
بیرون ... گشته ... تا رخیام و ... و اموال و غنائم اوزبک و جمعی از پیشاور ... در اشرار خارج
قلعه خیمه نشین بودند به دست آمده دیگر حاجت ... کردند پس حوالی ... ترتیب و از توپخانه رعد لوای آتش در
دهان و خمپاره های ... آتش فشان ... برق خرمن سوز صبر و توان و ... خانمان اهل قلعه گداخته شد
نقابان چابک دست از چند جا شکافتن زمین و حفر نقب پرداختند دیوار قلعه به ضرب توپ قلعه کوب ... و نقب ها
حصار ... کشته غازیان جلادت آیین و دلیران بهرام کین مهیای یورش گردیدند اهالی قلعه چون خود را
از شش جهت در ورطه بلا دیدند با اکثر ... از اوزبکیه در ... ۹ وارد درگاه جهان پناه و ایلبارس با ... صف ... که
گشتند ... و روز ... سید ... با ... درگاه ... روز دیگر

باشاره اقدس رفته اردیا بار و سامان ازبک خواه نخواه از قلعه در آمده در موقف معدلت حاضر شدند هرچند که
مرحمت شاهنشاهی مقتضی عفو و خلاص کنه اجرای تیغ سیاست بر دشمن زبون روا نمیداشت لاجرم در حین توقف موکب بهادر
درین را ابو نقص [illegible] بحکم اقدس چندتن و از چهار جوی [illegible] نفر از [illegible] انجام [illegible] جهت نمود [illegible] بود
موالیه [illegible] شمشیر [illegible] بود لهذا فرمان بحکم عدالت [illegible] دادخواهی در آمده [illegible] نفر [illegible] احرار
بپای رسانیدند و [illegible] خاندان [illegible] چنگیز [illegible] نورالله [illegible] ابد قوائم
بود و عنایت و اتالیق و اتالیق مواشی معمول آن مملکت متعین نمودند **واز سوانح امور** آنکه بار [illegible] بحکم [illegible] قلعه
و [illegible] کشته [illegible] خانقاه [illegible]
سوم [illegible] نفر از [illegible] در [illegible] نه بحکم [illegible] کردن زدند و چون سابق [illegible] ایلبارس
تغراق وارالکس [illegible] استمداد کرده ابو بکر خان والی قزاق با فوجی از قزاقیه و [illegible] اورال بقلعه خیوه که دارالملک
ولایت خوارزم [illegible] وارد گشته چون [illegible] عریضه [illegible] حقیقت [illegible] خود
روانه خدمت خدیو آفاق و بعد از [illegible] عریضه و [illegible] فرصت [illegible] در آمده بودند [illegible] و فرمان برداری
فوق طاقت [illegible] بود [illegible] الغراء [illegible] قزاق [illegible] سید [illegible] رایات
جهانگشا بسمت خیوه حرکت [illegible] قلعه مزبور [illegible] مشهور و مردان [illegible] جمعیت موفور بود [illegible]
پیش از وقت اطراف قلعه [illegible] ابواب [illegible] قلعه [illegible] مقرر شد که [illegible]
آب [illegible] اطراف قلعه [illegible] استحکام قلعه [illegible] چون [illegible] بکار
آب [illegible] طالب امان گشته وارد [illegible] شدند و [illegible] حضرت ظل
اللهی [illegible] جوانان [illegible] خوارزم [illegible] ملازم [illegible]
ماکو و محصلان شدید از [illegible] امرا که از ولایت خراسان [illegible] بودند [illegible] بیرون آوردند [illegible]
بیرون [illegible] هزار [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] چهار [illegible] در قلعه که در
[illegible] خوارزم
پر دختر چون گذشتن [illegible] نزد والا باعث تحمل [illegible] لهذا [illegible] خوارزم متعلق ادارالوازم

[illegible]

[illegible] گشته [illegible] محروم [illegible] مملکت که [illegible] ماه مبارک صیام [illegible]
[illegible] ماه [illegible] جلوس [illegible]
[illegible] شاه [illegible] صاحبقران [illegible] پیشکش [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آن مملکت [illegible]
آن مملکت [illegible]
[illegible]
گشته [illegible] عمارات عالیه [illegible]
[illegible] و مسجد [illegible] والا [illegible] در اتمام [illegible]
[illegible] خیوه [illegible] بر رشته [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
در [illegible] هندوستان [illegible]
که در [illegible] طلای [illegible] طلای [illegible]
[illegible] مرصع [illegible] نمودند **و از وقایع [illegible] آنکه**
قبل از [illegible] پادشاه والا جاه هندوستان [illegible]
[illegible]
[illegible] کابل [illegible]
[illegible] پادشاه والا جاه [illegible] **[illegible] آنکه** [illegible]
[illegible] کابل [illegible]
[illegible] لاهور [illegible]
[illegible] و همچنین [illegible]
[illegible] کابل [illegible] از هندوستان [illegible]

مصدر بزرگ کابل بالطبع شهر از بعد علیشاه و به قرار که در منزل او در حضرت شاهنشاهی برسم قبول نیز از آن پیش بنابر اعتقادی
مرسوم حضرت پادشاه والاجاه و گرفتاری رسیده بود از آن جمله که آن حضرت نقاوه دودمان بزرگ و افق شناسی بوده اند واز
حقوق عنایتی که از حضرت شاهنشاهی در حق او به پدر کلانش بعمل آمده بود ایمنی از خشم دانسته برای فرمان تسلیم صوبه داری آن
لاهور و تمهید و سند خوانین از جنس مقرر داشته بودند که پیشکشات موفوره را که صدور یافته بود از آنجا تحصیل و بر عاملیات مرحمل آن
ملک نشده از ممالک هندوستان علاوه و تمهید و سند و غیره داخل جوهر قدرت شاهنشاهی و ضمیمه ملک ظل اللهی دانسته تحصیل آن
قمرالدین خان وزیر اعظم امرای هندوستان و صوبه داران لاهور و ملتان بکشی های شایان مورد پادشاهانه گشتن آمده و تحصیلدار
آن ممالک بر دور نشانه شده بود و در زمان حشمت انعقاد حاصل کرده و نیز از مضبوطات خان سردار کابل که مامور گرفتن نقیبه
قشون قندهار بود و عریضه مخطوطه نظر داشت و ابلاغ یافته جلال کرده که او دیگر جا تا قاین سکنه کرده آوالا هنبه ساعت تکلیف
مودی و حمله اردوی جلیله دامنه بود و سردار و تحصیلدارت بالمعاینه پا برده اند تا امضای حکم بلیغ و حیطه اعراض تیغ پیدریغ
طلاشان را کلبا و رسم الدین و ارسال اعطای انعامات داده روانه و خود از راه چپاول روانه کابل گردید

در بیان نهضت رایات ظفرآیات از شهر جهان آباد چون بسبب شهر مرحوم ابراهیم خان شفقه بکریه صوبه دار سند و ختای مقرر نظر
آفتاب تابش نبوده و بر جهی که گشت تکرارش بیرون نیامده ولایاتی دست خان ابدالی تکیه گاه ملاحظه ابدالی را مورد به شمشیر
تکریه صاحب و نوروز خدمت در آن اوقات بزرگوار نبخبر خوانین از خدمت اودی داده خبرگیری به سر داران و خوانین هم نزد
کشیده که او را گرفته های ایشان روانه نمودند و در هند کشته با خوش باره کرده و در بیکانه کنار اکه ساختند با مورکب اقبال وارد
شد و دستور او را بکنه قندهار و خوانین تا بر جنگ اندرون و موکب کیتی کشتی که بلکم والا فوج فوج همراهی کرد جراحی ایمنی در رود
آن سمت شدند و چون از راه ریگزار قوچ زیر نفر که بعزم تعاقب گشته به قرار انجام من کنیش و بنظم پخش اجنبار مور ممالک آن خان
شاهزاده شده ایم جنود بیستون و در نشسته تسخیر چه تنگام خروب انجه الاآیات جهان کشا از راه ابوالطیوب نموده چون بسبب
ورود و عبور سپاه نصرت پناه و از دیگه قندهار و خوانین خدمت از راه قلب پوره بردار دور بمعرض رسیده از اتفاقات اکمل
علاوه لاکثر دولایات تسخیر دشت و ذخیره از الازبت که ناب بود آن در ملک خبر تا از راه جنوب شد و هم آبا روز دو مار بود آن
عازم معسکر گشت و در دهم ماه محرم منزل جلال آباد و خیرات در متعلقه شرف شان گردید **در بیان وقایع سنه هجری ۱۱۵۲**
المحرمات در شب سه شنبه سیوم محرم که خاقان گنجینه نقد عالم مالک الملک تقدیر برای جلیل تحویل نیر اعظم از برج به سفید

انجم در خبر بالطبع و آمیزش ملک چند روز و شش زنف از مانش پای عیش و از مارب بطن که فلکوری در بستر ایوان حمل کشیدند
سلطان سپیدرگون در یوم شنبه اول که عمل گشته از وقت اجرای در آن بحوالی برودت بسباب تجمل گرای بادیه ابل طراوت حرف
و جلوه نسیم بهاری و رتق کلک و وجود وجه و تحقیق در زیر رنجیم غلامی بیلدار اعلی که همچو ارق ازاله دریای تجمه بود داده اتمام داد و خیم نو
فیروزه نظام دارستان از لاله و شقایق حرکت به هرجا و جا با از زبانگرتو خوش کرد دیوارانه همیع غبار انده وری که در دها
نموده که از اختر بود و از ابل نمود و دختن ارصی بر نبت تحقیق داده ای طور که حلقه با نموده که سلطان مهاریخ بود از آن دشت و دلکشا روزه
عازم مقصد شدند و در این دولت هر رود و ملحقات انقلاب و دوایع مراد اهل یافته شروع در حاضری و آنچه دارای ملک رسید و اغاز اراشی
کرده هر قدر از ذخیره و علیق نیز علاوه و علف بار در مال ساری هم گشته چون سبزه پا از ادیم صحرا کشیده مزارع برای جمع خود
سپاه از خانه برداشته و همه کرده تهیه کرد بالکل بر نخ شش منزل بود و بیست و چهار روز از منزل و چهار ربیع پای بسیار از آن جا
کرستک خسته یا پشته و بسیاری از دستبند ابل از ره رود حمل بر آمد جا به قرار بود از اینجا که مشغله قبا بار و کنده
قرب و منزل نشاند و از بهاری درستی محل پنجیه بقرار و در شهر که از این که دامن صحرای چون دامن گلچین پر از سبزه و دیا بیلاقی
از وی ابواب ارفه حاصل شده و ایام سرو قد و ابل گشته هر روز از خبر دویدنش تیم سیادی و مکث اراده پکسر اسب
دیم کبر غفته تا به طی مسافت کرده چند روزی در جانب شمال رود و در کابل ما قدرت حصار درخت وقت لطف شمیم ظفر اجناس گشت
جواب از کار رفته بکابل آمدند و در آن مکان عریضه در خصوص سرکردگان که مامور کاربرد باید بود و بدیده نظر اوالی رسیده تهور و کمکه
سرانجام اقبال را مرهون ترتیب نخست بر طول خاقان بسجاول آن طایفه را که در تعاقب پیچ داده ابواب روا و به هلاکت ایشان
از آن جمله که ده **وقایع ابو الحسن** که که سرکاره بر زند نقابت شهر بعرض رسید و داکری به موقف آن مضامین است در دست
خبر بده که احوال مرموم گشته آن که از جبال مشهوره جهان در حلقه و کرسی بالغ آن کرد از آن است کو ایشان که ازو
قزاق ان که دزدگی بسیار سرگشته بود و در پاره دم از بهم و درکه دار روز تحقیق شد و اطلاع پیدا کرده موضع را که بر دیم
بی رود و چاپی داد و فرمی بر شب هنگام داده و در هر یک سر راه برخاسته کرفته و جنگ پیر وشمشیر و دیدیکلی اول که جار بود
غازیان روز آور گشته جمعی از آن طایفه چهار تن اختیار و چون تسخیر شده کره دره قوق که بود آن طایفه نا بیغا
سیار وره معوبر [illegible] رجه سپای بر مقاتل کذشته و با خنجر اره که در هجوم جنگل های عظیم و صحراهای پرهول
بزموع پرسه سمی از آن بر جمیل رسید و هم خود از ملکیم که در فرار کرده در نهم و جنگ مواضع بود و کشیده شهر حمل بمحقق

۲۰۷ وآن مکانیست بسیار سخت مشتمل بر چشمه و درخت که در قلّه کوه اتفاق افتاده و یک راه آن حصار دارد که مشهور است به ...

اگر چاه و گریز رو و رسید و راه آن را نهایت صعود کند باید از چشمه و کم قدم افزود اگرچه سریع السیر باشد تا آغاز بالا روی نماید

حوزه آن از درجه جنبا ... ولادوران اتفاق ابدالا دار و مکتب گشته سستی عاکر و ... جنگ لشکر ظفر اثر نشسته ...

طرح جنگ افکنده تمام از طرفین بهم برخورد جلو دار و ... شب بایسته و ... که آهنگ عام ... کنند پای مردی

و صعود آغاز صعود کرده هر چند ... سنگ و از خوف تیر و تفنگ ... پای مردانه ... روی بازپس کرده

پای مردانه جرأت ... اگر چه صعود از ... مشغول و ... گشته تا ... لشکر ... القریه و ...

زحمت ... که ... طریق ... لشکر شده بودند ... از ... اطراف ... کوه ... برده ...

نیران ... ابتدا ... دلیران ... گردیدند ... که از ... مرد ... لا کن ... الطایفه

... حصار ... ذری از آبادی در آن ... مانده ... و این فتح نمایان ...

... و خلق ... کار ... غارت و ... عطایای ... و ...

برگرده ... عرض ... بسر ... عرضه ... رسید که ... بر ...

طایفه ... از آن ... و ... که ... اطفال ایشان را

... دار ... که ساکن آن طایفه بود ... و ... از وجود الطایفه ... و در ...

... قریب ... نفر از ... در ... شده ... چون ... از ...

از کان ... حرکت از ... و ... عبور کرده ... و ... در آن مکان ... و ... از ...

عازم ... گشتند **ذکر ورود ...** ... الایات ... تمام جنگل ... و در ... ملک ...

... و ... امرا ... کرده که ... شاهزاده ... اعلیحضرت ... که ...

... بود ... اعلام ... و ... و ... تقریر ...

... و ... از ... کرده ... که ... در ... زیر آب و ... نزدیک ... قلعه

... از ... و ... نیز ... با ... لشکر ... اتمام ... روز

... از آن ... و ... شده بود ... در ... نشسته ... عبور ... اقدس

شاهنشاهی را

۲۰۸ شاهنشاهی را بصرف ... شد از ... بحیث ... تمام ... اتفاق ... و ... الکعبی ... ملک و ...

وجود ... سپاه ... گشته ... بود ... اتفاق ... تمام ... شده ... چون ... از ... اینجا بر گردون ...

... بسر ... شاهزاده ... از آن ... و ... اعلام ... رکاب ... اخبار ... که

... برگرده ... و جنگل ... و پیاده ... گشته چون ... رکاب ... دفعه ... و ...

... وآن ... و جنگل ... بود و ... از ... رسید ... که ... این کار ...

... حال ... جوادث ... از ... و ... فتح ... و ... از ...

از ... گشته ... عباری ... جمع ... و ...

... داماد ... بیرون ... طایفه ... که ... از ... شاهزاده ... التقصیر ... از

رکاب ... و ... مرد ... گشته ... شاهزاده ... کرده ...

... ربیع الاول ... و ... اراده ... و ... اراده ... و ... کرده ...

... تمامی ... طایفه ... جبال البرز ... که ... عمان ... و ... نزد ... طرف ...

... گشته در ... و ... برداری در ... اتمام ... و ...

... که ... بود ... که ... در آن ... مکان ... رسید ...

انعقاد ... و ... دولت ... حضرت ... سابقا ... جهان ...

... از ... که ... سال ... اتفاق ... مقام ... صدمات ... ظفر ... در ... که

... در ... که ... و ... اتفاق کرده ... المصر ... و ...

... طایفه ... از ... و ... خود ... مشغول ... و ... گشته

از ... این ... شاهزاده ... مملکت ... برگرده ... از ... خواستم ...

و تنجران مملکت ... مرد ... بر ... جاب ... الدین خان ... بسیار ... شاهزاده ...

... مفصل ... که ... که ... مرد ... ایشان ... داده ... که ... که

آن ... در ... شاهزاده ... عازم ... خواستم ... موکب ... و ... در

ملحق نکنند ... و در ... احمدخان ابدالی قزلباشان با جمیع امرا ... دارالسلطنه ...
او در عقب ... گشته ... به عساکر ... و ... و ... باب ... گشته در اواسط ماه رجب ...
... در ... و ... داخل گردیده ... ماه ... آن ...
منظور است که ... احمدخان ... شده در ... که ... ماه ... روز
راه است ... که ... قطع ... [illegible]
که ... آن ... دیگر ... روز ... ابدالی ... شد
در اواسط ... جمعی از ... احمد ... بودند چون ... بود
در ... جنگ کرده جمعی از ... و ... جمعی ... داده ... و چون ...
... بود ... در ... رسید ... حرکت و
... نمودند ... حرکت و ... احمدخان ابدالی
با جمعی از غازیان ... و ... قزلباشان ...
روانه ... بودند ... که غازیان ... کرده ... کردند ... ...
... رسید که ... غازیان ... حرکت ... بود ... حرکت کردند ...
از ... قزلباشان ... جنگ کرده غازیان ... جنگ ...
... جمع ... کردند ... ابدالی ... رسیدند ...
این خبر ... عزم ... که ... در ...
... که ... رسید ... در ...
... که ... غازیان بود ...
و ... در ... روز ... در ...
... گشته ... قزلباشان گشته ... فتح ...
... جمعی ... غازیان ... ابدالی ... گشتند

و در دوم رمضان ... در ... که ... و ... با
... و ... نمودند ... غازیان ... از ...
و ... احمد ... و ... با ... در ... ابدالی
... آن ... که ... اوقات ... بود ...
آن ... و ... که ... غلام ...
... الله ... بود ... که ... از ... بوده
... و ... در آن اوقات ... پادشاه ... هندوستان ...
... و ... در ... افندی ...
افندی نام ... از ... در ...
در ... پادشاه ... از ...
... پادشاه ... ایران ... از ...
روم ... هندوستان ... ایران ...
در ... که ... ایران ... و ...
از ... که ... ایران ...
... پادشاه ... قرار ... ایران ...
... که ... و ...
روم که ... حضرت ... و چون ...
نظر ... است ... و در عالم ...
... و ... در عالم ...
... حضرت ... آن
خود ... که ... فتح ... که ...

از آن روز و بیان برزخ در عالم معانی نوری از طرفین اشرف اسوات علیه او بر مصور گردید چون در احوال آل
احوال احمد صفی اوحدی نیز رجوع در آن باب فقیر رقم کشی بعضی چند نفر از کرمان به درگاه سمع و ستاده که از هندوستان نیز
قریب تمام بود حضور ایشان را در تحقیق جواب مسئله داده و نمود از جمله عطایای خواص مالک الملک لایزال است
این حضرت صاحبقران که در حق مریم پرستان که رجوع بدان لطف او رشته نزول اداره دست داده لا ینقطع متواتر بود
رشته های عقیده و آیات در فضای عالم منتشر گردید از اطراف ممالک محروسه علامت حال اشتغال از روی معرفت گشته جمعی را که
نادر از حضرت الهی در آن گذر و بوک ظهور جسد در کتب تواریخ لطف نمود که کفایت می نمود هم چند در مجاری سخن
به تدریج بیان آن در تحقیق شریعت است در خصوص تفهیم اهل ایران کرده ثابت برزخ تعلیم الفت غیر را از آن کلام که
کرامت بها شده بود از برای تقویت تأکید و تعلیم الکید و خاکی شده به حکم اهل ایران از جمیع را تقلید
کامل و شایان به بیان معنوی مدار کردم شرح رقم مبارک که یکدیگر کیفیت عظام و حکام کرام و سادات عالی مقام
و عملا و فضلای کرام با جمعیت تمام با شرح حسین دوران قبل سالک حق یقین و کلمه رو کرد و از ایشان ورد سوال کرد که آن
دقایق فاطمی و جمهور سکنه و طوطیان ممالک محروسه شاهنشاهی و مستقلان سایه قهرمان جمهور در است اهل بیت ظل الهی
معطیان مملکت معاقاتا و تعاقبات از هر آخر قرن تا آن زمان از اظهار افتتاح که چون شاه اسمعیل صفوی که در سال نهصد و
شش هجری خروج کرد جمعی از اعوان کلاه ولایت را با جرم و فسق متهم به اعتبار رعایای نقضا و عرضهای ایالت به بیان و
در میان اهل اسلام خروج زنند که به هم انداختند بنای سب در نقض گذاشت و بیان وسیله امر آن به تعظیم بین المسلمین که
لوای نفاق و نزاع بر افراشت چه با کفره و جهال این دیار ایشان شده و نزاع در ما بین طوایف مسلمین طرف در آمد لهذا در این
کرامی مجاری سخن در حق که جمهور انام و کافه خواص و عوام ایران از ادب اعتقاد سابق که خلفا حمل امر پیش از تشیع کرده
ثابت قدم تکلیف عموم که در صورت سوال ایشان تقبیل تعرض خواسته که ایشان نیز از اعتقاد بازمانده تحول در جهت خلفای اربع
رضوان الله علیهم اجمعین که مذهب اباء و اجداد ایشان بوده به تحقیق و التماس در تعلق قبول کلیه از نقض و تبرا از اولادان
تولا نمایند و برای تأکید این معنی از علمای عظام و فضلای دین دار که ملتزم رکاب ظفر انتساب در آن روز از حضور حضار
بودند تحقیق و تفحص فرمودیم که جواب ایشان آنست که قبول دعوت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در جمیع صحابه
صحابه و تابعین رضوان الله علیهم در ترویج دین مبین و رد جمیع ادیان باطله و هجرت از اهل و عیال و اموال و اوطان اختیار

اولو الامر منهم

و اولو الامر منهم نظر به ترویج اسلام را ترویج قرار داده این حضرت شرف صحبت حضرت رسالت مآب قرار یافته به ایشان تشریف نزول
آیه والله ... و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان کرده و منزلت سید الابرار صحابی
خلافت به اجماع صحابه که در آن محل اعتقاد کرامت نمود بر خلیفه ثانی از آنها که اولی صدیق ... اکبر
صدیق رضی الله عنه و بعد از او به وفق اصحاب فاروق اعظم ... عمر ابن الخطاب و بعد از او بجناب ذی النورین
عثمان ابن عفان و بعد از حضرت ... علی ابن ابی طالب علیه السلام قرار گرفت و هر یک را ...
از آنجا در خلاف ... از طرفین ... اختلاف ... و ...
ترکی ... و بعد از خلافت خلفای اربعه رضی الله عنهم ... در اصل ... الحمد ... و تعالی
اعوام و شهور ... علمای اسلام ... اوای صوم و صلوة و حج ... کلی در اول
مذهب ... تا آن زمان شاه اسمعیل صفوی ...
... دادن ... و ...
دین مبین ... را ... دادند ...
که ... سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ... پادشاه اسلام پناه ...
درگاه سلطان ممالک روم ... به جهت مقدمات ... الاکمل
و ... الحاج ... آنکه ...
... که ... انام ... حکام کرام ... از
... ... و اعلام
... شاه اسمعیل
و الا از ... به ... شاه ... الافضل ...
و الاسلام ... که ... شاه اسمعیل ... خلفا
... تحقیق ... خطبای کرام و ...
عظام و ... کرام ... از ... نماینده

[illegible marginal note]

۲۱۳

و عمل ... خلاصة الفضلاء و الکرام میرزا ... نایب الصدارة ممالک محروسه را با قطار ممالک ... روانه ... که ...

همایون ... روز ... القاب ... قبول ... [illegible]

عقب ... دربیان توجه ... مطابق ۱۱۵۴ الهجری

بتاریخ شب چهارشنبه چهاردهم ... تحویل آفتاب عالمتاب ... [illegible]

[illegible]

۲۱۴

... [illegible]

[illegible]

مجمل احوال ارباب جاه و ادب که نطاق در لباس درویشی وارد اردو و دولتخواهی عازم گشته در آستانه مقدسه شاه مردان که نزدیک ٢١٥
نجف است ادعای ولایت والهام نموده کرامت کرده جمعی کثیر از ترکمانیه بیعت نموده قبچاق و غیره ... از رعایا ...
او در یک ماه و دیده در آن روزی ده هزار نفر بر خود جمع و از اطراف تمام او را به حق ... و ملا ... خدا ...
او رفته حاکم ... روی ترکمان رفته ... کار در وقتی ... بالا کرده در دیگر و ...
و جمعی را از او ... جنگ واقع و قتل ... شکست یافته و کل ... جمعی در میانه مقتول
و قتل او نزد ... و بر آورده ... و در دست ... که ... دیده ... نقل
و ملا ... شده ... خبر جمعی از افغانان ... امرا ... کردن ...
... دو ... قتل و جمعی از افغانان ... درویش ...
در ... مأمور به ... تاریخ ... خبر رسید که ... در ...
... پادشاه ... بوده ... از ...
این ... در احوال ... دراز ... آستانه شاه مردان ...
... جمعی از افغانان ... درویش ...
... جمعی که در راه بوده ... مشغول ... بوده ... شده ...
... امر ... حاکم ... را از دست ... نظام ...
... از قشون ... جمعی ... گشته ... مشغول ... کرده
... جنگ ... احمد خان ... آواره گشته ...
... دیوان ... غازیان ...
... جمع ترکمان از افغانان ... تمامی حکام ...
... پادشاه ...
رسید ... مذهب ... عظمت ... خود ...
این ... گذشته ... که ... تا ...

مرتبط ٥٦

مرتبط نبودن ... پادشاه والاجاه روم نوشته شده ... از قرار ... امور ... عازم آن مرز و بوم ٢١٤
... پادشاه والاجاه ...
... جمعی از افغانان ... مأمور ... شد در
... شهر ذی الحجة الحرام ... خود ... یکان ...
... کثرت ... و حمل ...
... والد ...
... آب ...
... خشک ...
... عالم ...
...
... شب پنجشنبه چهارم محرم الحرام ... در سنه ١١٥٥ ...
... خواجه ... سلطان ... که از ...
...
...
...
... عثمانلو ...
...
... شاه ...
...
... شاه ... پادشاه ... اوراق ... اتفاق

چوب صندل بود که باطلاع شهنشاه کرده و استادان ماهر کار در شبابیک و نقاشی آن کمال مهارت و صنعت بکار برده
و در موکب شاهزادگان وارد گشته برادرشان تماشاهای بهره مند شدند و منزل بمنزل اعلام کردند ایمان ساخته
وارد و چهار روزی سنوح کردند چون در مبادی حال عزیمت تسخیر روم از اراده شهریار در خاطر اقدس تصمیم داشت موکب شهریار
که از گنجه های ملوک از راه همدان روانه گشته و تقدمه های گشته در ذهاب که سرحد فرادوات ملکت به آنجا رسید ایالت
فرادادار آزاده عمر بیعت و اتفاقی مرآت کم فرمای خود را به این تازی زاده و چشمک های لایق بدربار آسمان
جاه فرستاده مهمند اطاعت و انقیاد در باب سپردن قلعه فرادوان انجام کار عسکری در از روی صفا تعلیق نموده
استمهال کرده ضمیر بیعت کرسی سول اورا قبول و جمعی از اعیان کرفرزندی ما ترا برای ضبط سامره و حله و نجف اشرف
و کربلای معلی و دیگر در ناحیه و توابع در کنار رود دجله و توابع فرادوقیتی در توجه خان شیخوانی قلعه کرکوک
سرداری بلوه سرافراز و با پیشکش جزیره و توشتر و درقول و اعراب رکمت به تسخیر بلوه مامور و مقرر نموده
که با اعراب که در ساحل جزیره طیار شده بود از شط العرب عبور و با انجام امر مقرر پرداز شدند و از سامان فصل اردی
جمادی الاولی شاه زاده ولیعهد ابرار را با تیغ شاهزادگان کامکار و وزرا و اعیان و اثقال برکنار وارد
همدان ساخته و شاهزاده بادشاه و الاجاه بعد از تحویل تواریخات تماشا نمود و در چشم انصراف ارادات و دخشته
ساوجی بلاغ کله که هرگاه باطلاع آن عنصر نماید و از قاتی لهب شیره جواد نفیسه در مقابل الدولت از روان رنج
جواری حرا و با صدو جمیع کوه اندام از برای بادشاه جمشید احتشام مصحوب برادر گشت بوری بهشیره زاده نسبی بدلست
روانه و با جمعی از اتباب ملازمین که در ملک سطوت کار انتظام داشتند چون جمعی را اتفاق سازند که و قوت
نوازند که بطریق نهب امور خود در قصبه و در سکری با هم عزیمت کرده بودند لهذا ایشان نیز از حیث روانه شده و چون منظور نظر
اقدس آن بود که چون تسلطی در صدد و برادر جمال آمده خان هایون بجز نقل و نوبت در غلات شهر زور رحل انتقال فرمود نمود
پس اعلام صادق گشت از راه شهرزور و قصبه در التفات زاده خالد پاشای حاکم بابان و شهرزور فرار و با تمام رعایای اکراد
و علمای ماتنگی قرار سلیم بیک بنی عم خالد پاشا وارد در باب حکومت آنجا گشته سلیم بیک با بابان و نمایشات از گذشته بغداد نجات
الوالیات و تمدید سر بلند گشت و تمام آن مرز و بوم و دیگر دستانات روم بحوزه اطاعت در آمدند و از این توجه آگاه گشتند
در چهار روزهم شهر جمادی الاولی اثر کرکه مغرب برادر قات هرات کردید امانها با نجا هم چهار تعمیم خود در گشته از داه افتاب

و در نقف گذشته چون نخجوان بهار نوروز از راه کرمانشاهان و ذهاب فرمود و بیت بره صیحتی عالی از نظار ورود و بخت
چند روز مکث و بعد از آنکه موکب همایون پرتو نور را از چهار طرف شتافت گذشته پراکنده کرده یک روز از
نام شم آن آتش خان ارجمند قولکیانی کیمیا و رسم شهر عسکر آن اورکه هفتم ماه مبارک تشرف فرمودند از تابع آن
آتش جبال لرستان آمده از اتباع مکشف زرهای کوه شکن و چهارده های جنید و اثقال را بر تابع و تواتق دستمری
شدند غنوه خطا پرتو تا انوار آیات ایشان بر زده آمده و رعایای آن ضیق را که از این خلق عفو و بخشش و وجی را از
بغداد کوچ نموده از قرای کم و بحران کم کرده رو قبلی و جمعیت و نموده آن پیزر در کنار زیر بیرون بیرون دارشی
انگیزی چهارده های ضخامت لوز بحیطه تسخیر در آمد ورود بیرق اردوکه دار باشند بر سر حل چون هرگاه از راه
از جانب امر بیعت برای لشکر به تبیچه بر آورده و انجام مطالب جمهور و بنای سلطنت روانه استقبال شده بود منظور نظر
اقدس آن بود که از اکوک تجاوز نشود و ورود انجا ولایت خان ها از پادشاه والاجاه در دم که بطبق فتوای منیع الاسلام
و افرای عظام جاری شده و اراده از خارج بنظر رسیده شهر رابکم حل و از طایفه ایران مسج و مذهب ایشان مخالف اهل سنت
و رعایای ورات عشرات ضعفای و قتوار را مصحوب بادرای مرحل فرستاده و حقیقت پاشای و الاحوال را ملود داری و فحم
مامور بشهر بود چنان چه حرکت غرم ثابت گشته اوراق چهاردهم رجب اولی نیقف باب مرحل فلک روز
نخجسته سیم ماه اکبر وارد و موکب ظفر کوکب بچهار فرسخی مرحل نزول فتح نشده پاشای حاکم کوی که از مرحل فطانی
نمود بود با جمعی از سپاه ادوم موکب تابع جیوان از اندره مستعبیه تن تازان موکب منصور در آمده جمعی از ایشان را طعمه
شمشیر گشته مجروحی فراز و بعض عافیت تحقق جسته و در شب پنجم ماه فتحی شهر با طلیعه همایون وجود را از
زلف قرین بعد از اسلام مغرب بر اوقات سپهر عرق کرده اولا که افراد عساکر مرحل را بر اسب الماسی داخل
مانع منع بارعه عظمت کرده پنهانی از رستاقی نشیبی تماشای عموده طوقه داری پرداختند پس کم یا یاری عمارت
قلعه نمودند گشته قلعه پیران از هر جانب توجه و کلک ها پوشیده دو خانه مرحل نشست قرب های از رودها استقبال
لعب و بعد از چهار ساعت بدوام گشته فلاحت جنب فتح قوچ آغاز عبور کرده و هر انجام اسباب قلعه گیری و مهر ادای سیمی و سپر
نقب استعمال در آمدند و بعد از آن که در پای آتش کوه نموده شد و شب مهر شتر نقب بن پنجاه کوه گرانسنگ در بر دیگر دستاره
ریزی چهارده های آسمانی آهنگ اوراق نیت پر توکیانی انگار را کرده و کوره های آب و غیره و دانشمندان جهاد از

۲۱۹ از آنجا وعده‌ها بر آورده و چند روز در همین بلج برای حیرت عمر کیان بشیوه جوالة قطار و توپخانه را دیر گرد بانکه
پادشاهان چون دیدند که عزم فلک سیر خسروی از آن مطلب بل بطلب زنگوار گشت جمعی از علمای اعلام و مشایخ
کرام و درویشان را با سفارش تازه و کوه و چلو و پیشکش های لایق عرباب سپهر رواق فرستاده ملاطفت نمودند و گشته
که جمعی را ببرد با قیصری فرستاده امر بصوب و بخوبیکه دولتخواه اوست بین الدولتین صورت انجام دهد و از بیگانگی
ماه بره خیر و نیکی شود مطمح نظر اقدس همچو قبول این مسئول نموده تنفیذ را با پیرایه پادشاهی کورت لطف نوازش
امور معهود جهانی را جهانی شدند خواهش نیز فرمود و مقرر شد که چند نفر از ایران عثمانلو روانه اسلامبول نموده
موجب حال پرداختند مقارن آن احوال که از جانب احمد پاشا سردار عثمانلو رقعه بود و وارد که پادشاه اسلام پناه را
اوراق طبیعت بالتفات خود نمودند در عالم و در ایران توقع از در شتم در اعلیحضرت ظل اللهی از مرضوه و ستوده تارا ...
هر که مدعای ایشان انجام مرعی است در ایران الحمد که مملکت گفتگوی بطلب نمایند امر موعود مقرر دانسته حواله
لوای عثمانیه برآمد چون این معنی برادم صورت ثمره عام و موجب انتقال این دولت برخیام است مجرد از
از لفظ خاص در کرند و احمد پاشا را در باب مصالحه فرق و حق ریخته بود المذا در موسم ماه رمضان عطف
کتاب الکرم نموده چون لازم است که شرف تملق عمر بود قرار بود و تقرر اینکه در جوانب مطابق مانند رقت
گذشته با قوای عالم عتبات عالیات گردیده در منزل شهر و ان بجای بیتاب گرفته اند با مرآة دیگر از جانب احمد پاشا با
پیشکش های لایق وارد و عطای کریم مرصع و خلاع فاخره و انعامات از زه ایشان جانان کشتند و هم لا برای انجام
خبر انعطاف موکب همایون و قبول امر مصالحه از جانب احمد پاشا مجرد روانه در بار قیصری گردیده اعلیحضرت شهنشاهی
فرموده اند که از زیارت مرقد مطهر که قلیق علیه السلام بمنزلت امر و قصد لشکر با احمد پاشا در کمال زینت زیارت دیگر را
دعوت ترتیب داده بود از آنجا عبور داود ... و امام جعفر صادق علیه عنایت فرموده ... بعد دیگر اذا
مسموع آنجا کشتند چون تمامی علمای ایران را اتفاق و هیچ و بخار و ما برها و تراق در کتابت قرآن معبر بود
مکالمات قرآن المعروف بجا و مذهب اسلام و رفع شبهه و نزاع است سید الانام بود دعای شهدین تر تحقیق و حالو
نزاع فرود از جانب حضرت و استان تقدیس علیه و عتبه ناهیه عزویه مجلس اکره و مجاوره انعقاد داده ند و طرفین با یکدیگر
گفتگو کرده موارد مناقشات ... و صلح عثمانیه مغایرت را منقطع سازند انوار علمای تحقیق و دوران و رکاه

۲۲۰ عرض نشتاه و مجمع گشته قرار شد بکه تر بذهب خلف محمدیه را از اول برگ شبهات تذکره تصفیه داده و تیغه شور کیف
ما جرا قبول نموده راقم حروف موجب بانک اعتقادی بکلام اهل حق استحضار محرم گشته لفظ اوراق در فرمان علم نوشته غرض در غیظ
رد و بو اوادی از مدعیان مسالک محمدیه سرادی اوراق القا و یاف شرح ذهبه مرقوم نموده راقم حروف تحریر مقرر ای است
عرض از تحریر این تنقیح در این نسخه نهست و چون فرود آمدن حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله المعصومین را را از
انجمن و دو ریح در این سبیل بتحمل نقوش و اموال شاهد مسائل گفتگو و عبادات هزار ره کرده هر کدام را به تر لقا ای
وارد هرایه السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار از خود قرار داده جناب سید الابرار ابرار ای غلاف جماع
صحابه کبار در اوایل حال عقد کرد است و بعد حقیقه اول و ملا ابین آن ارتداد انکار مرتضی خلاف احد خار
ابا بکر صدیق رضی الله عنه و قرار دو برقوق وقت اصحاب بر فاروق اعظم مرتضی المنبر و المحراب عمر الابن خطاب و قرار
دو انفاق بجناب ذی النورین عثمان ابن عفان و قرار دو بسید الاسلام بطالب الله و اسحاب ... حضرت ای انکار قرار
یافت و هر یک از خلفای اول در وقت خلافت خود با جماع الشیخ و اتفاق و موالاة فی ما بین الخلاف لهم ایشان
مصادف مرتبط و حوزه خلافت محمدیه را ان اطراف مرکز ... جمعی یعنی بحقوق میسر شد و قرار داد فضای آن مرتب
که خلاف بنی امیه و قرار بر بنی عباس انتقال یافت و ارتباق نزد همین طریق حق عقیدت بتاو تحلف خلفای
اول قائل بوده اند تا اینکه در سال جاه و شش رزنامه اسمعیل صفوی در رونج دار باعث عطف رجوع کرد و تعلیم علمای آذربایجان
و گیلان از روی تزییف تحقیق عقیدتی دارش را ولاد قطرب از ثنایب بر ضلالت تنفیق نموده علماء و ...
سب و رفض در جامعه اتفاقات ثابت آن جناب ذکر آن زبان در کلام جائز گشته شایع و در ما بین روضه بعد از آنکه نه
احوال اصلاح و ازواج ضایع کرده بود قرار ترویج این امر ایشان است جمع اعتب اسرار از اطراف آغاز نمودات و ترک
مصالحت کرده قتل و اسیر مذهب این فرقه را جایز دانسته بحدیکه ... ای اخیر و الواردوم ترک و بار ولایات
عرض اسیر ... گشتند این حادثه شرف ... خاقان مغفور شاه سلطان حسین متداول و معمول بود تا اینکه از فتنه افغان
دشت و قرار دوران افغان قدرت و دست ... به از اطراف رخنه در ممالک ایران و اهالی سلطنت و مملکت را ابدا
کرده و دستلاف ابراهیم بن بر خود لازم دانسته چون مشیت مالک الملک تعالی شانه ایران با مرئی تعلق گرفته و اسباب آن
از پرده مکنون لا بحت ظهور در بزور مرکز یه لعو ... افکند داشته ... در جهان حیز وجود و سعادت اشتمال اعلیحضرت ... ترت

کبرای مدینه مرجح سعادت بجمع السلاطین و مرجع الخواقین قیصر مانی بوده‌اند رفیع الشان رفیع مکانیه و برق خرمن غرور گشته‌اند
حیدر تیغانیه سحاب تاج بخش ملوک ممالک هندوستان و توران ظل السبحانی و نادر الدوران حضرت اعلی که وسلطانه برگزیده
در تاریخ نادری تفصیل حال خجسته مآل [illegible] مسطور است در مطلع ملک [illegible] آغاز طلوع و بنیاد طلوع [illegible] تا روزی
ساحت ایران گشته ممالکه بمقتضای الفتنه [illegible] در آمده بود [illegible] تا نیمه [illegible] و قوت بر نتیجه اجمال
ظل اللهی اختراع [illegible] لوای سلطنت [illegible] تا آنکه در سال هزار و صد و چهل و نه در دشت مغان برای
کبرای مجرای [illegible] که عموم وضیع و شریف ایران را احضار مجلس شورت انعقاد داده آن [illegible] امر سلطنت
اختیار نموده [illegible] در کار خود [illegible] ایران [illegible] الحاح و ابرام [illegible] عرض کردند پادشاهی [illegible]
[illegible] بحضرت [illegible] کرده [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] احوال [illegible] کرده [illegible] دشمنان [illegible] داده [illegible]
[illegible] ایران [illegible] حضرت ظل اللهی [illegible] ایران [illegible]
[illegible] مسئول [illegible] مقرون [illegible]
مخالف مذهب اسلام کرام [illegible] مذهب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] الامر [illegible]
این مطلب [illegible]
کرده [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان ابن السلطان [illegible]
[illegible] پادشاه روم [illegible]
طالب پنج مطلب شدند **اول** آنکه اهل ایران چون از عقاید سابقه نکول و مذهب جعفری را که از مذاهب حقه است قبول نموده
[illegible] **ثانی** آنکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] امام جعفری [illegible]
ثالث آنکه هر ساله از اطراف ایران امیر حاج تعیین [illegible] حاج [illegible] ایران [illegible]
رسانند [illegible] حاج ایران [illegible] **رابع** آنکه اسرای [illegible]

واداده بوده [illegible] **خامس** [illegible] از طرفین [illegible]
قبول نموده باشند که این [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] برادری [illegible] ایران [illegible]
که عبارت از تعیین امیر حاج و اطلاق اسرای جانبین [illegible] مذهب جعفری [illegible]
[illegible]
کرده از آن طرف نامه [illegible]
[illegible] در سال [illegible] ۱۱۵۰
[illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible] ممالک ایران [illegible]
اسلام [illegible] علمای اسلام [illegible]
آن [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] صفویه [illegible] علمای کرام [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] کرده [illegible] حق [illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] حضرت
[illegible] **عشره** [illegible] ممالک ایران [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اول [illegible] علیه **فرزند** [illegible]
عمر ابن الخطاب علیه [illegible] **فرزند** [illegible] عثمان ابن عفان **فرزند** [illegible]
[illegible] ابن ابی طالب علیه السلام [illegible]

۲۲۳ والذین معهم حسب نهی الله عنهم ارضی عنه و بفحوای آیه دلالت بر اینکه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم و مرتبه شریف اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم خلیفه بر حق و الا بر حسب ظاهر فیمابین
ایشان ثلثه معهم امر ملکیه بکر رسم بود اتفاق بر اعانت نسبه بمغایرت منافرت ملوک بر افتاده اند و کبری الاسم مرغوب
و اعانت فیمابین ایشان جاری بوده که بر در عهد خلیفه اول و ثانی اراده در دنیا از جناب مرتضوی سؤال این فن کرده شد
حضرت و نمودند انکار آن و نطاقی عادت آن کمانا علم تحقیق و مشاعر الحق و خلیفه اول تر در شان خلیفه رابع نموده
کلمات بر خلیفه و علی حکم و خلیفه ثانی در حق آنجناب معلوم نموده که لولا علی لهلک عمر و نظایر این در مجال در مخفی دانی
از بلکه دلالت دارد بسیار روشنی از بیان و مد کارات دو در سال نهصد و شش هجری که شاه اسمعیل صفوی
خروج نموده شاعر سب در فرق سب خلفای ثلثه نموده و این بدعت و اظهار فساد و سب و اموال عباد کرده دیده
مودت سخیفت فیمابین اهل اسلام شد تا بحکم مقتضای آیه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و شاهنشاه عالم
بر تربت سلف و خلف داری خالص گشته بر خو که در خوش گذرشته در شورای صحرای مغان ارباب و اعیان ایشان
نموده بانتزاع عرفی عقاید اسلامیه خود کرده بودند و حال نیز در روضه مقدسه علیه علویه از اعیان مجرد اتفاق وادی
عقاید اسلامیه و اعیان برنهج سطور است خلفای ثلثه رضوان الله علیهم اجمعین بترتیب خلیفه بالتحقیق حضرت
سید المرسلین بوده اند و ملکه شبهه سوادهم دارد نفی و تبرا و تبری بر خوبی که جناب معدوده العلما و الاعلام شیخ الاسلام
و افندیان عظام و رات علیه عثمانیه تصدیق مذهب خود کرده اند بتقلید طریقه آنحضرت و بر این عقیده صالح
و ثابت بمانیم و آنچه بمشت تحریر یافته است محض از خلوص فواد و صمیم قلب و اتفاقات مرعا مصفی از شائبه غرض و تلبیس
هرگاه خلاف این عقیده از ما بظهور رسد از دین بیگانه و مورد غضب و سخط خداوند یگانه و سخط شاهنشاه زمانه و مخرب بوده باشیم
عقیده اول دعاوی در تبیین عتبات علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و توابع قرار داده که امام جعفر صادق
رضی الله عنه ذریه رسول اکرم و ممدوح امم و نزد اصحاب علم مقبول و مسلم است از قوار داد علمای ایران عرفی
و مذهب خود دانند و نزد و دعاوی بالتحقیق باقیه عقاید اسلامیه ایران صحیح و فرقه مزبوره قابل تحقیق خلفای کرام و از امام
اسلام و اشت حضرت سید الانام علیه الصلوة و السلام چنانچه هرکس از این فرقه اظهار عداوت کند از دین
مراد رسول بدرود و کافر دین از دین بری بود و در دار دنیا مجاب که آن با سلطان عصر و در عقبی بعذاب شدید
البطن

البطن التمر خواهد بود عقیده دوم انتساب دعاوی بکار او و بخ آنکه عقاید صحیحه اسلامیه ایران بنحویکه علمای فوق بیان
آن فرقه در محل اسلام و اشت حضرت سید الانام چنانچه هرکس از این جماعت در دنیا عداوت کند خارج از دین
و محروم از شفاعت سید المرسلین بوده در دنیا بار خواستن که پادشاه عصر و در عقبی پادشاه علی الاطلاق جزای آن
دهد خواهد بکه معتقدین عقاید بطوره را در فرق و صعات باقیه مذهب اربع پنجم شناخته و معابر اسلام قرار داد و
اصحاب این اعتقاد از اهل اسلام و خلق و اهل مذهب رافضی که مسلمانی داشت و برادر دینی اند و بر یکدیگر عقلاً
دعاوی نموده که جواز آن از نجف اشرف باشد و در حال آن دو تیم از ایشان چون حال آن ایشان علم بهادری بر زنی
کنند بوجه این نجف اشرف ساخته کشته بود و نقود نیز آن را امورین بر ونق زمان مقرر طلا کاری قبه عالی ان را
که بعهد بر حضرت متوفی بود در کمال زینت و فرایض داده بودند که هر مورد عنایت گشته و بهمه جنبه داده اشرف
که نیز خزانه ها و بیوتات شاهی تیز خرج مذهب کنند بهر چه شده بود در اینکه حضرت امیر کبیر تعالیت کرد که شاه حکم داده
شاهزاده کاملا بقدر لیاقت او در روانه بیرون اصرار رساند و بعد مبلغ خطیر از نقاش نیز تحویل داده شده و معرف مرمت
کار کاری در دوار محل مقدسه باقیه و شامه مرصع بجواهر ثمین و بخور طلای کران بها و وقف آستانه مقدسه ساختند
و از بیان عازم کربلای معلی شده و دوم شوال شرف اندوز طواف روضه مقدسه بلطف و اتمام کمال صدیقین
و متبرک گردیده از حرم برای عمارت روضه سلطانی حکم بحسب خاقان شهید شاه سلطان حسینی بر ترتیب بهم رسانیده
کرده بمعاونی و استدعای شاه برای تعمیر مسجد جامع ثبت بر مبارک تحویل کارگزاران گشته بود و فرموده بخیر و در آیات
انقلاب است که عیب بکار باقیه قرار داده و نظافت فرش و بحمام داره بحقایق لاکن قلاع از انه
حیوم الدفاعات دولتجانب با خلیفه بکار الف و بحیر از نقاش بیست الیخوبه نیز روحه زبان اخراجانه عامری جدا
عطا فرمودند و امر شد اسبان تاری تیز زاده کوه بکار کردن خرام بکنید بهای لایق بیدار بهر حشم و رشاد
و شاه و کلان او را امر شد حاضر حضرت و اولاد ساخته بقدوم بزرگ نماز ظرف قرین از شرف شاهنشاهی نیز آنچه حق
احسان و ظهر برادری و اولاده مرحمت و عنایت بیسری بود در باره او و زر شاه و کلان ادا نمود که چون بر او ادا
جانب مرتضای نیز بهره داد در کمال عزت محصور و معبود قرینه نیز که از این سر صرف کرده بود زبان مقرر شد و چون ماده قرار منتشر معطی خلیفه صاحب ابن جابر
شده برادران دست از رساله ما نیز در رشته روانه از روضه متبرکه مقرر شد و از کربلا و نجف و در آنجا و خاتمه بمکه

به طرف دار المرز بود و خدا نموده به طرف کناره کیلان احمد پاشا و هندی موکب همایون از طرف فراه حرکت و از جبر که
در حوالی انجه بسته شده بود عبور دشوار بود الغرض چنانچه مرقوم گشت ساخته شد **در بیان انقلاب اوضاع در بندر**
شیروان و تدبیر کشته شدن شاهزاده افراسیاب میرزا و ملحق گشتن فرهاد در حینی که موکب همایون از در بند بجانب اردبیل توجه کرد
محمد علی خان قرخلو را به ایالت دربند و حفظ آن قلعه نامزد ساخته و در مرتبه دوم شیخی در وقتی که [illegible]
قباب عزم جابه بود خبر انقلاب شیروان رسید **و شرح این حال آنکه** [illegible] ظهیر الدوله ابراهیم خان که محمد علی
ولد حسن بیگ اردوی و یوزباشی [illegible] از پیجان را از زر [illegible] سلام [illegible] الحال مجهول النسب [illegible] جنب وری
متولی گشته در صدد آن [illegible] ادعای شاهزادگی و پسری خاقان مغفور شاه سلطان حسین [illegible] ابراهیم خان
عم او را قطع کرده مرخص [illegible] و او بجانب داغستان رفته در میان لکزیه [illegible] و محمد [illegible] خان [illegible]
توقف موکب همایون در داغستان را [illegible] در دو ولایت [illegible] و کوه و جنگل [illegible] بود و در وقت
کرای [illegible] اردو [illegible] که [illegible] در دو [illegible] دخت [illegible] شخص [illegible] زود [illegible]
ساخته [illegible] تخریب طبرسان در بند در آمده و [illegible] که [illegible] از کنه کار [illegible] و وقوع [illegible] خبر [illegible]
و ضرر نمی باشد [illegible] او [illegible] از [illegible] سلطان [illegible] دیار [illegible] گشته [illegible] با ملا [illegible] شیروانی و از جانب [illegible]
آمده و [illegible] مرکز [illegible] کرده [illegible] ابراهیم [illegible] خان [illegible] چون [illegible] در بند [illegible] حیدر خان [illegible]
از موقف اعلی معاونت او مأمور گشته چون حالت اهل داغستان و در بند [illegible] شیروانی [illegible]
کرده بود و در [illegible] و شیروانی حیدر خان [illegible] محمد [illegible] و [illegible] شخص [illegible] و اموال او را عمارت [illegible]
و الدر خان [illegible] را [illegible] آورده [illegible] حکومت [illegible] به طرف [illegible] داده [illegible]
شیروانی و طبرسان [illegible] قلعه [illegible] چون این خبر به در بند رسید [illegible]
[illegible] در بند [illegible] دو [illegible] کرده [illegible] کار را [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و غیره [illegible] حکم [illegible] و [illegible] داد [illegible] و [illegible] کشته [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] شیروانی [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] در [illegible] پوشیده بود [illegible] حکام [illegible] و [illegible]

مورخی

[illegible] سده [illegible] اگر [illegible] و [illegible] ایروان [illegible] خبر [illegible]
برای [illegible] جانب شیروان [illegible] خان [illegible] که [illegible] مشغول [illegible] شده بود
[illegible] این [illegible] خان [illegible] و برای [illegible] در [illegible] جانب [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] که [illegible] خان [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] در [illegible] که موکب [illegible] در [illegible]
[illegible] خان [illegible] و [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] شاه [illegible] خان [illegible]
خان [illegible] و [illegible] خان [illegible] و لکزیه [illegible]
[illegible] خان [illegible]
و [illegible] رضا [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] و [illegible]
از لکزیه [illegible] و [illegible] کرده [illegible]
در بیان [illegible] شاهزاده چون در حینی [illegible] موکب [illegible] در بند [illegible]
[illegible] و [illegible] خان [illegible] شاه [illegible]
کار را [illegible] کرده [illegible] خان [illegible]
و [illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] شده [illegible] خان [illegible]
مشغول [illegible] خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان [illegible]
سده [illegible] خان [illegible] موکب همایون [illegible]

رسیده نخوانین مذکور کشته شدند نیز خان قراولان که چندی بقید و داری بود خبر دادند که بنه شست هزار سوار از ترکمن
و ازبکیه و اوزبک حاضر از لشکر خوارزم که مرکب ساخته آورده و اولاد و دواوین را که در اصفهان مینمود بتقلب
سپرده و دو ماهورین بالیقوت خان عمل آورده و ارتقبه در پیشگاه حضور پیشکش نمود در بیان فرستادن سرتیپ باسر و سمت
مرکز دورق شاهی سپردن اوزبکیه الاب نصرت آیات در ماه ذیحجه ازین‌روی فرهاد میرزا از زیاده کری
قراولان و عرض کرد ارمغان اوزون رسیده ... رضا خان بختیاری عالیجاه محمد حسین خان حاکم آنجا بالیقوت تنقی
و دو فوج شهر تهران را با دسته ... ولد خود ... بود نوروز خان ... سردار رفته علم دار دربار تادیب
اشرار بعهده ... عرض ... مرحمت خان نیز ازاری ... امر مأمور کرده ... دو لوا ...
رسید و ... آن ولایت ... و ... سپهسالار ... خان عداوت تحقق داشت ازدم
قتل ... بالکنایت ... بطور رسیده آن ولایت ... پایمال ... کرده در رکاب
سپهسالار ابراهیم خان ... و فرستادن قراولان ... ابراهیم خان والد ابراهیم خان که نسب ...
را دوکبار حضرت ... سپهسالاری ... کردستان ... قیامتقیق ... ازغال ... داده مأمور و مقرر شوند
که در حدود ... واقعه ... الاقی ... افواج منصوره ... قلعه ... داده باشند
پشتی ... قریب ... دست ... سفارت ... شاهزاده ... بود
قرار ... خوارزم ... ایلخانی ... شاهزاده ... مقدمه ... دولت ... کوچک ...
طالع ... ابوالفتح ... خان ... حاجی ... کری ... دلتی ...
حاجی ... کرده ... خوارزم ... کردند ... خوارزم ... تیمورشاه ...
ایلخان ... ساختند ... سپهسالاری مأمور ... شده ... اک

حوالی ... در بین ... خوارزم شدند[2] در بیان وقایع که در میمنت مال ... و ... سنه هجری

روز ... ماه ... قرار ... ساعت ... ایلخانی ... کشیده
سلطان ... رسید ... ربیع الاول ... دری ... کوی ...
اکبر ... سوار ... افواج ... قاهره ... ملازمان ... جمله ... شده ...

داخل ... بجانب ... عشایر

وجود ... از آنجا ... آثار ... ایل ... گشته عسکری ... بوادی عدم گشته چه
... سرحد ... کرده و لشکر ... باز ... وجه داده ... ترکیب در
... حکم ... میرزا ... حسنعلی ... نوروز ... بخود ... الیاس ... چون
در آن اوان احمد پاشا ... کرد از سلطنت ... عسگر ... کرده ... فارس بود ... طه
که ... آن ... بقیه ... عثمانی ... کرده ... عسکر ... کرده بود ...
بر ... احمد پاشا ... که زیاده ... و ... او بود ... دولت ...
کرده بود ... سردار ... غضب ... سلطان ... کشته ... رسید ... در آن
جمع ... رسید که ... عثمانی ... احمد پاشای وزیر اعظم ... عسکری ... چون ... آقای
فرستاده ... فرهاد ... عثمانی رفته بود ... جهت ...
... خطاب ... فرهاد ... عسکری ... چون ... از آنکه ...
... آمده ... صلح ... عثمانی ... دوله ... کرده ... عثمانی
درجواب ... عثمانی ... میرزا ... ایران
... فرمان ... صادق ... میرزا ... سرحد ...
... جبهه ... میرزا ... عزم ...
... رسید ... در بیان ... که حال ... است
سال ... و ... کشت ... داده ... که ... خان ...
... داده ... نفر ... سپهسالار ... گرده ...
آن ... ایلخانی ... نفر ... احمد پاشای ...
... میرزا ... در ولایت ...
... مقدمه ... گشت ... حقیقت حال آنکه که قراولان ...
است اول ... عثمانی ... میرزا ... که در کار ...

برده بودند که خزانه و اموال بجهت احمد خان اوبی و میر عبدالله و بعضی حکام اطراف چیکانی و حکام و کدخدایان طهران
می محال در نهر ارسال و نامه متفق نه بهر یک نوشته اشتیاق را ترغیب باتفاق و صفی میرزا نموده و یرقب پاشای والی
اخته از دولت عثمانیه بهاله فرانزه و ابلاغ قزوین گشته قرار بر ده و بجهت دو کوری حضرت نظاتی که در آن اوان
در آنکا بخت بوده بجهت علیخانی تجمع عالم تفلیس در آن نواحی در کمین بودند و یرقب پاشا از راه اتحاد داشته بود
میان جنگل الکشاق کرده آلات و عطایا و خزاین و اموال را به روانه داغستان نموده و موقفین بر کم
که طوایف در هم سپاه گردن ضعیف بودند پیش از وقت قزوین را در راه صیاد داشته مامورین وقت عبور بال
طایفه و فرادی جمعی از افغان را از تیغ گذرانیده قوچی را اسیر گرفتار [illegible] اموال و فرادین اسباب آورده
یرقب پاشا از استماع این خبر ترقی وحشت نمیس خشن گشته فرار در عالیت خوف در عرض راه چون تفلیس
از بهار در آمده وقت [illegible] فرار آن و [illegible] بودن آنجا سیه [illegible] عثمانی در آن را و بنگونه خدمت بود که
کاریش داده [illegible] بهادری و نقش او بیابانی کاغذ بر او فرستاده چون فیروز [illegible] تمام مهمات سمت تبریز از آن هر عمال
ما بخشاده از قرار آنچه بروز شده بود شاهزاده بتر موکب والا بود سپس آلات جهان گشا از تبریز و نخجوانی
عازم گشته از ییلاق کلیجه عبور و در پس رنجی اوچکار در مرغ مرو نخجوان [illegible] در عرض راه که شنبه رو بجنبه بودند
جمادی الثانی موکب همایون از آنجا سفارش نهضت داده در دو خارج قلعه قارص آنچه الآلات نصرت آیات نزول
نموده ماه رمضان شد چند دفعه لشکر پاشایان ما رزم ها تمام نیست بمو در قلعه رو بجنگ داد و در آورده دفعه جمعی
از ایشان بقتل و اسیر گشته بقیه را هزیمت آورده سپاه را بقلعه داری کرد ششده و بنه در عرض و هم تیز جبه اردهان
در ورود آن جبه وارد اردوی همایون شده پس در اطراف قلعه قارص تمام جهات لکم و لشکر اوان قرار ترتیب داده
جمعی از غلامان را باز کنده به طرف تفلیس فرمودند چون احمد خان اوبی لکزی بو علی انام توتاه والی داغستان
با فوجی از لکزیه بمعاونت سرعسکر بقارص آمده بودند لگزیه کار را بر خود ابوال دیده بدون نسیت بجوی عسکر آمده هنگ
گریز کردند جمعی از طلایه داران معسکر نصرت از از فرار ایشان با خبر و بتعاقب ایشان مرکشته جمعی را طعمه
تیغ هلاک ساختند چون ایام محاصره متمادی و ختلال احوال سرعسکر متواد و با قدیم بیاری از لشکر روسیه آغاز فرار کردند
سرعسکر انداز اعظم از عبدالرحمن پاشای نبی را با احمد افندی کسر به لکه از انصار فرستاده و در سرکار عسکریه بکتابت مرور کرده با چند

نفراز

نفراز ارکان احتیاج بیگهای بلافی بهار بگیوانی رواقی رسیده و شهید شده [illegible] منصور دانظرف اردو در بار خدایار
صورت ابراز آمده وقت طوره در ابن معقول و حضرت بیحضوری بتوقع قبول عسکر احمد که سپاه را با چند نفر از دروس
در بار خدایار نمود چون مرتبتی از دیگر شهرت برمای قوی سلوه و توقف نمودند و بعد از دقیقه در جانب جنقه
و خود دست انداز موکب همایون در هم رسعتی از قارص بجانب اردبهان انصراف نموده و از آنجا متوجه اخسقه
و جنفلک گشته چند روز توقف فرمودند تا تمامی خاصیر و غلات آن نواحی بمصرف رسیده چون قطوان
بوده که در هر روز خندق و قلع ترکمان سامی تیغ فرمودند و در حوالی رود در [illegible] بعضی از حنیب آب بهار و
علف احتیاز داشت چند روز در دولت خانه و درای معرکه از او چوب ترتیب داده در از راه اخچه قلعه و تفلیس
عازم گنجه و بردع و در ابتداء ذیحجه وارد و تفلیس که از برای قشلاق اختیار شده در کرده بود فرار از مه اورنگ
حراب اراء هر کرده چون شیر کره داغستان لقب الغنی غیر بود باو حسب گذشته زمستانی سهزار در در
پت در هم و فحجه با فوجی از غازیان سپاهی بجانب داغستان فرموده از خبر خود عبور در هر جام
نزول یکی کرده ایلغار نموده در شنم ذیحجه از در بند گذشته غازیان را چپار روشه کرده بچهار جانب چپاول
امر فرمود نامی آن طایفه را که با علی خان خطر در آن نواحی کین بودند ورود موکب به المد در خیال تفکیل
بازی گذشت فصل بیکرند و بعضی غارت کرده اموال و غنایم فراوان از جانب دربند آوردند در آن اوان که سرچاره دار
مشغول کسب و خشکت تا از اطراف بوده نامی روسا و بزرگان داغستان وارد و در مابین سیهی پای و هر دو بر نیش
خلیع عنو وجهانی گشتند و در عید اضحی حرف تمام بجانب در بند کرده امور آنجا را نیز انتظام داده از راه طهران
عازم بردع و در پنجم محرم ۱۱۵۷ وارد مقر در شهر بند روز آن مکان بعضی از اقات عزیمت روشنی
گشته چون آب علف تر شاد و در کرده در کنار [illegible] فوری بوده در بیت پنجم ماه صفر در باب دعرف حرکت
وارد رود و عبور فرموده وارد محال ارس گشتند دربیان وقایع سال ... ۱۱۵۷
روز شنبه سیزدهم ماه صفر کمین جهره وا مقارنه در روز فیروز مطلع النصف با قریب سه ماه ییلاقات گنجه
خیام سپهر احتشام کردیده و در اواخر جمادی الاول و در شیخ عطف عنان کرده از رود کر عبور و در است خان چمن ارژ
مبانی کرده عازم ییلاق گوگچه ایروان گشتند در عرض راه عارضه شدیدی عارض ذات همایون گشته چندی از

بعد از این عمل نموده بنا بر آنکه بسبب الاطلاق شفای عاجل کرامت گشته مزاج اقدس بصحت و بهبودی قرین و دوروز
ساده هم چادر ... ناخوشیهای کرکوک بعزیمت جنگ نمودن و بکلی کرده در باب محاصره قلعه موصل از عسکر روم ورآمد کرده
چون بسمع آن حضرت رسید که از دولت عثمانیه یکن محمد پاشا سر عسکر وزیر اعظم بسر عسکری بر صوب ایروان بیگلربیگی بیاید الا امین دده
پانزده نفر دیگر از پاشایان و دیگر با جمعیت و ادوات فراوان بر صوب ارض الروم و قارص و عبدالله پاشا جته چی با مهمات
والدان و ... در گوشه ... که روزافزون دولت ... بر سر قلعه حق حبه بود و جمعی دیگر از پاشایان و
افواج رومیه را از اطراف دیار بکر و موصل و بغداد و ... تعیین شده هر یک از آنها مامور بجانب ایران میآید لهذا شاهزاده
نصرالله میرزا که در عراق بود که بسپر رواق طلبیده بود بنا بر آن که از آن حدود دیار بکر و موصل بر آمده تعیین و جمعیت
... افواج مفروضه ... در گوشه‌های ولایت قارص ... مشغول ییلاق ... بودند بعساکر شاهزاده
ساخته و چون مکنون ضمیر اقدس آن بود که شاهزاده ... امام قلی میرزا و ابراهیم خان ... فرار ... المواکب
باین نامه‌ها وخطاب آنحضرت را ... بود ... لهذا حکم ... بجانب کوه ... گشته
چند روزی ... طهماسب در ییلاق ... را شده ... کارآمد ... فرمان ... شاهزاده
... بجانب ... ابراهیم خان ... نموده ... تا ... ماه رجب ...
... عراق ... توقف ... ییلاقات ... نموده ... بمقابله عسکر
... مکنون ضمیر ... بود ... الروم ... عساکر
این خبر رسید ... اعلام ... لهذا ... ماه ... ایرانی را ... ماه
... جنگ ... قرارگاه
ساخته ... محمد پاشای سر عسکر ... هفتاد هزار سوار و ... پیاده ... توپخانه ... تنگی
اردوی همایون ... اقامت ... سنگر ...
پس از ... چهار ... صفوف ... در طرفین ...
... گردیده ... بقدر ... لشکر عثمانیه ... افتاده ... قلعه رسید
در عسکر ... عبداله ... جمعی ... در ... بجانب ...

... طرف ... اردوی ... موصل ... لشکر عثمانیه ... جمعی از قول
رومیه در حوالی اردوی ... سر عسکر ... جنگ ...
هر روز ... دست ... اردوی ...
هم ... آن ... عثمانیه ... نموده ... جمعی نیست
... سرکرده ... اردوی ... دفعه ...
زمین ... رسیده ... شاهزاده ...
اردوی رومیه ... آن شب بسبب ... عساکر ... فرار کرده چون سر عسکر حال را
مدهوش ... در میدان ... جنگ ... لشکر عثمانیه ...
گذشته ... ماه ... شب ...
در ... شاهزاده نصرالله میرزا رسید خبر ... بنا بر آنکه سر عسکر ... شب ...
سلیم خان ... اردوی ... شاهزاده ... سرکرده ... اکراد ...
شاهزاده ... طرف ... جمعی ... اکراد ... جمعیت ...
موصل ... شاهزاده ... قلعه موصل ... واقع ...
... اردوی ... عسکر ... فرار کرده ...
... شاهزاده ... رومیه ... سر عسکر
فرستاده ... اردوی ... روز ... آفتاب ...
بود که ... اردوی رومیه ... رسیده ... سر عسکر را ...
روز ... اردوی رومیه ...
... سر عسکر ... لشکر رومیه ... الفور ...
جمعی ... لشکر ... نفر
از پاشایان ... بجانب ...

واستماع حکایت پسر از زبان فرامرز به تصور آمده لاکن بعی اوصاف لتقدیر رشته ... حبنه اجمالا محرر بجا بود دیگر نه اکمل بوده

کرد بلی مرید انقیاد ... بعضی از گرفتاری را بجزو مناقوانی نموده موجب ساخته بالاتفاق ... نتیجه حیرانیم گرد

او بعضی و علمای کشانی ... در وهله قاری وچهار هزار نفر وزرا ظاهرا نموده جمعی را الهام ادا نموده پرنتیجه و چونی

قبل از انکه در باب اکن مرتبه شد با تمام جعفر صادق ... مدارک تکلیف و مقرر ارام معلوم شد بر اعتبار ... اعتقاد دلت از قول

الکره و در مقام ... انکار ... انداختند لهذا قیر ازدو اقر ... نامه بوسیله با عقل قرب ... پادشاه نکند در جاه ... نوشته

مصحوب فتح ... ما اکمال بریم چه پاری را زاده فرامرز ... در بار عثمانی ارجوند میرزا مهدی ... ملت

برکمالی و خوارق ... کردار ای ... دارند فایق فر قدرت ... شاهی ایشان الصواب مقر ... تا بع مذهب تسنن

و سالک طریق اکه ... خلق و تغیر ... دی ... را مخواه ... از جانب آن ... ما

چون علمای اعلام ... از قول ... الف ... احداد و دانی ... نشد ... نیکی ...

در موجب فتنه ... منهی و ... لطایف تکول و ترک ... مقصود ... مول ... مقیم ... ایام

بالکلیه از مطرف ... ملل ... اله ... بای ... درتی ... اسم ارد ... خواه ... پی ... اکرام ...

ورد ... چند ... از ... مشعل ... باز ... چون بدکاری ... تنها ... و چون عزیمت

عراق در خاطر اقدس تصمیم داشت وجود سرداری در مملکت عراق لازم بود کریم خان ... را سرداری ...

چند هزار از عساکر ... مائز ایرای ... عراق ... او امور ... پیرایی خانی

بجهت ... با جمعی از سپاه ... وعلی ... خان ... خزینه ... همراه ... دلاوری ... سردار مرد ... نموده

اینست داکو ... که ... ارکینی ... بر ... دوری ... حسب الصلاح کریم خان ... بسیار ... کرده ... وجه ...

قرار ... اوری ... اشیاء ... داده ... انتهایی جانب تاوان ... عهد کرد ...

لوای ... افزوده ... ما ... گشته ... گرد ... هرکاه ... کند ... ل

عدی ... حسب ... ریش ... کر ... جمعی از ... ... دیگر ... تا بود دو

کریم خان چون از جانب مهر علم خان ... بود ... را ... آورده قتل ...

کجه ... گرده ... ارد ... ارد بخاک ... علم خان ... کرد ... که ... علی ...

بالی حقوق ... قبول ... بر ... دو ... کار ... بیده با ... رنگه

عدت لشکر کریم خان ... ده ... رسیده امیر علم خان با ... هزار نفر در ... اقامت ... کرد رزاز

... کریم خان جنگ کرده ... وچهار ... قلب ... در ... ب صد ...

... کریم خان ... هزار نفر ... و ... نفر ...

وروس ... درگاه ... حقیقت حال ... کریم خان ...

از ... تو ... مردم ... از ... در ...

او ... را ... تیغ سیاست کرده و چون امیر علم خان ... بجهت ...

از مال کریم خان ... قرار خود تقسیم نموده بود ... خان

و بجهت ... دیگر ... امیر علم ... نیابت ... خانه ... وزیر ... نفر

... والاجاه پادشاه ... همراه وارد درگاه ... ... از ... نظر

گذرانیده ... مملکت ... پادشاه هرات ... که ... اند چون

آوازه عظمت و جلالت و قدرت شاهنشاهی در ... آن نواحی اشتهار داشته پادشاه ... برای اظهار ...

و مراسلت ... دولت ... زاده ... را ... کشته ... نامه ... سلطنت و ... و

... بحکم ... الاتفاق ... جهان ... عالم اتحاد و یکرنگی ... چنانچه ... اشتداد

چنانچه ... کار ... بر ... ما بین ...

وارد ... که ... طریقه ... چون ... تا ... تا

شاهنشاه ... چهل ... و ... ایل ... شاه ... و ...

باین طرف ... دولت ... ما ... چون ... ولی

... قرار ... در ... را بانجام این امور ...

وروانه ... جواب ... بعد ... الاجاه ... و ... به

بجهت شاه والاجاه ... ... نمودند ... کریم خان ...

۲۲۵

خانه از طایفهٔ یموت و جوانان مأمور به تسخیر آن محال شده بودند فرار نموده در شتر راه استرآباد الواقعه ای صادق دعوم

ای بی نیعوات و در خوارزم در آن طریقه استقبال نموده مراسم خدمت تقدیم رسانیدند لاکن چون جمعیت ... بازار

اتفاق و جمعیت نموده در حوالی اورکنج نقب به دامه نکنند فتح و جمع کثیری از ایشان مقتول و مال بسیاری از

آن جماعت به دست غازیان درآمد و چون آن جماعت دیگر مجال توقف در آن مملکت نیافته بسیاری خود را عزم

سمت ... و پیشکش خود را ... که در حوالی استرآباد واقع است قرار گرفته ...

چیزی به نظم امور آن نواحی پرداخته در مملکت خوارزم ... داده به موجب احکام ... عطف عنان ... که

موکب فیروزی ... جنود ظفرقرین توقف داشت ... کردیده ...

صرور ... محال ... یموت ... مقابل آمده هزار نفر جوانان ... کار ... خود ...

اتراک ... در ... الکاء ... مجموع ...

نفر ... محمودی ... روانه ... عازم ... شاهزاده ...

مازندران و استرآباد و ... اتراک ... دارالسلطنه اصفهان کشته در ... وارد آن

آن خطه ... شاهزاده ... استرآباد طایفه یموت ...

معروضه ... تعلیم نموده بودند ... شهر محرم سنه ۱۱۵۹ از اصفهان ...

اردو ... عازم ... ماه صفر ... مشهد مقدس گشتند

در بیان وقایع ماه ربیع ... سنه ۱۱۵۹ روز ... شنبه ... ماه صفر ۱۱۵۹ ... سلطانی در ...

... چون ... کلات و عمارت ... ظفرقرین ...

... مکنون ... ربیع الاول ... عازم

مکان ... عشرت ... اوضاع امور ...

... جمیع ممالک ... مقرر و معمول ...

برای ... کلات عازم عراق گردیده ... سمنان ...

معروضات ... پادشاه ... که ...

چون اردوکشی

[illegible]

۲۲۶

چون اردوکشی لدیه الحاج ... تحمل ... خلاف انقطاع ... دهر مرتبه که رایات فیروزی آیات ظل جلال

به عزم انجام مطالب معهوده به جانب مملکت روم حرکت میکردید در ایران فتوری حادث میشد که موجب فسخ

عزیمت آنجناب میگردید تا اینکه بعد از فقیه ... محمد پاشا آنحضرت از سر مطالب معهوده گذشته تحول از خود

و بعد دولت عثمانی به توسط چاپار ... اعلام ... پاشا ... روم ... راضی ... شمرده نظیف افندی را

که سابق در ... بعد ... تحریر صلحنامه و تحریر تعیین شروط ...

روانه خدمت اقدس ... نامه ... دارد ...

و از جانب ... دولت ... نظیف افندی را ...

ارزانی ... احمد افندی ... از جانب

عسکر بخدمت اقدس ... وزارت ... مامور ... روانه ایران و از

طرف اعلیحضرت شاهنشاه ... مصطفی خان ... به سفارت تعیین ... طلا ...

با ... زربفت که با خیمه زرنگار سپهر برابری مینمود ...

زنجیر فیل رقاص که از تحایف و غرایب هندوستان بود برای پادشاه والا جاه ... در

محرم الحرام ۱۱۶۰ هجری که موکب همایون از اصفهان حرکت میکرد ... با مصطفی خان روانه ... موکب

مجد و الزراه یزد و کرمان عطف عنان به جانب خراسان ... صورت صلحنامه که از ... بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انام عیون الفتن بایقاظ قلوب السلاطین واجری عیون الامن بین الانام بانطماس انهار

المنافرة من بین الخواقین والسلاطین واصلح بصلحتهم ما فسد من امور المسلمین واذهب غیظ قلوبهم

لیشفی صدور قوم مؤمنین ونزع ما فی صدورهم من غل و حقود وامرهم بایفاء العهود کما ورد فی کتابه

المجید یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود وصلی الله علی محمد صاحب المقام المحمود وعلی آله واصحابه ولا سیما

خلفائه الراشدین الذین بذلوا فی اصلاح الدین غایة المجهود و بعد چون در ... صحرا ...

ایران از ... به قبول سلطنت شدند بنا بر ... از بعد خروج شاه اسمعیل صفوی ...

در ... اهالی ایران علانیه شیوع و معادات ... بین روم و ایران ... تقریب ظهور و وقوع داشت

نواب همایون ما که از سلطنت تحاشی و بعد از آنکه الحاح مکرر از آن گروه مشاهده شد امر فرمودیم که هرگاه ترک رفض و سب
نموده در هر باب مقلد طریقهٔ امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام گردند کما هو المسئول وصول بمامول خواهند گردید
یافت نیز حکم اقدس بقبول آن از حالات سابقه نکول کردند چون اعلیحضرت قدر قدرت اعظم سلاطین جهانبانی اسکندر
ذو القرنین برادر جهاندار در کرسی بارگاه سلطان الغازی سلطان محمود خان خلیفهٔ اهل اسلام و فروغ مشعل دودمان
ترکمانیه بودند برای مزید الفت فیمابین الحضرتین و رفع غائلهٔ شورش از میانهٔ فریقین نواب همایون ما مطالب
خمسه که در وثایق سابقه مسطور است ازین باب نمودند چه ما مول و بعد از تکرار آمد شد سفرای طرفین آنحضرت
سه امر را بتلقی قبول و در باقی بعذر شرعیه و مکابر علیه موکول ساختند و چون هشمند فسخ ایشان را کردیم از آنجا که
نواب همایون ما که بنا بر محبت فیمابین از اظهار مطلب گذشتیم لوازم رفع تناقض و دفع تنافر لازم
عباد و اراضی عباد منظور نداشتیم لیکن بنا بر خواهش آن پادشاه حفظ ناموس اسلام و تکالیف معهوده سو
تروک طریق ملت ملوک داشته این نوید آرام بخش را بجدیو فلک رخش اعلام نمودیم که چون بعضی
از ممالک عراق و آذربایجان در ازمنهٔ سالفه سلاطین ترکمان تعلق داشت که بسبب خلیفه انجز شاه اسمعیل بود
علیهٔ عثمانیه شقاقات فتنه بود ضمنا اظهار شد که هرگاه بطبع پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم وفاق نبوده
یکی از آن ممالک برسم عطیه از آنحضرت بجوزه ممالک محروسه این طرف انضمام یابد و آنحضرت را لزوما
برادری در رد و قبول آنها مخیّر ساخته بودیم و در نامهٔ همایون ما که از اندولت والا مصحوب نظیف افندی
عز وصول بخشید اندراج یافته بود اگرچه نظر بآثار شکوه و مساعی مبرور که از دولت ناموریه در اشتغال رفض
بظهور پیوسته دولتین علیتین را متحد میدانیم لیکن بنا بر بعض جهات خاطر اقدس متعلق براینست که بنحوی که
ماده سابق منفسخ شد از مطلب تبرا برای مزید الفت و دائم اغماض و عفو و مصالح ایام ضدیو خلد مرابع
سلطان مراد خان رابع معهود و ممضی شود نامه در میانه دولت علیه ما و خاقان کرام و اعقاب عظام سند بعد نسل
در عرصهٔ روزگار باقی و پایدار باشد لذا از آنجا که بهجهت اسلام پناه وعده اینگونه امری مهدود و جلب محبت سو
بعقود مواثیق معهود فرمودند ما نیز مراعات سنن مودت سو برزنه خود در چه ساخته و رضاجویی خاطر
آنحضرت و آسایش بلاد و عباد ملتمس اعظم ما را بشرف ده بعد از وصول نامهٔ مسکینهٔ الختامه ماموله تا ثانی الحذیوا سلام را

بمحض اتفاقی بقودن و معتمد برای بنای امر مصالحه مامور ساختیم فیمابین معتمدان دولتین امر صلح پیک
اساس و شرط در سه ماده و تذییل بر این نهج قرار یافت استحکام پذیرفت اساس صلحی که در زمان خاقان خلد مرابع سلطان
مراد خان و انعقاد فیمابین دولتین مرعی و مسدود و سنوری که در میانه معهود بحال خود مستقرا گذاشته خلل و تغییر
در ارکان آن راه نیابد بشرطی که بعد ازین تا قیام قیامت فتنه نایم و تیغ در نیام بود آنچه لایق شأن طرفین و مقرون صلاح
بشر معمول دارد و امور یکه مهیج کدورت و منافی مصالحه و مسالمه باشد از طرفین اجتناب شود و ند از
اجتناب نماید و در وسائل و یکانگی و محبت فیمابین دولت علیه عظمی و حضرت این دو خانوادهٔ کبری بدوام اللیالی و الایام
الی یوم القیام قایم و برقرار باشد **ماده اولی** حجاج ایران و آنچه که از راه بغداد و شام عازم بیت الله الحرام
باشند ولات و حکام سر راه ایشان از محل بمحل سالمین و آمنین یکدیگر رسانند و ضبط مال و مراعات احوال ایشانرا
لازم دانند **ماده ثانیه** از برای تأکید مودت و توثیق محبت یک نفر از آن دولت در ایران و از ایران در آن دولت بجهت
اخراجات ایشان از طرفین داده شود **ماده ثالثه** اسرای طرفین مرخص و بیع و شری ایشان روا ننموده هرکدام که
خواهند بوطن خود روند ممانعت ایشان نشود **تذییل** حکام سرحدات از حرکاتی که منافی روابط محبت و احتراز
ننمایند و دیوار آن اهالی ایران از سب و رفض منقطع است بعد ازین که ترک دادیم بعد که بکعبه معظمه و مدینه
مشرفه و سایر ممالک آمد شد کنند از طرف روم بدستور حجاج ممالک سایر بلاد اسلامیه با ایشان سلوک نموده از ایشان
و در سایر وجوه خلاف شرع کرفته نشود و همچنین در عتبات عالیات مادام که تجارت و اقامت نداشته باشند
حکام و مباشرین بغداد و باج نخواهند و هر یک که مال تجارت داشته باشند مال حساب از ایشان اخذ شد که
مطالبه نشود و از این طرف نیز با تجار و اهالی روسیه مهتوال عمل و آنچه بعد الیوم از اهل ایران در روم
و از روم با ایران آیند حمایت نشده بوکلاء طرفین تسلیم شود و این مراتب مسطوره را ممضی داشته عهد نموده
که مصالحه مذکوره محمود و مشروط همیشه بین الدولتین دعقاب و خلاف نوبه و برقرار و مخلد و پایدار بماند مادام
که از جانب آن دولت علیه امری مخالف و میثاق و وفاق بظهور نرسد از این طرف فصل و نقض بقواعد آن
راه نیابد فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما
و جرى ذلك في شهر محرم الحرام سنه الف ومائه وستين من الهجرة النبويه على صاحبها الاف التحيه والسلام

در ذکر وقایع توشقان ئیل مطابق سنه پانزده و هلال ۱۱۶۰ الهجری شب شنبه نهم ربیع الاول بعد از انقضای
پانزده ساعت و سه دقیقه خسرو زرین کلاه آفتاب بدار الامان حمل نقل کوکبه جلال و عدول از بیت اعتدال نمود در ایام آغاز
یادی که موسم جوش و خروش بهارست بید مجنون سر شوریده برآورده و زنبق خط دماغ یافته و بنفشه از نی نرگس
عرق فتنه کشیده گل بر برگ قطار بلبل هزار انجمن بخشیده ابواب چمن سار و بار رنگ ابواب تقریر بر کشیده از
شکوفه و نسترن گوهر فشان سخنوران هزار دستان از زر لفظ باهم غنچه نوشند و آه بقلم نرگس سنبل از زر و اوراق
گل سخنان خلد پید و حضرت سلطان ربیع نصب شاخ و برگ سبز نمودند و لشکر اشجار دهان گلها را با نشسته غنچه
و چوب شاخ رنگین آغشته و فراشان قوای نامیه بزرگان چارسو رنگ کشیده و سنجیدگان آذر سیم خورهای خوشه
ناکسوان از آده بخشیده قمریان طوق و ابقران برون افکندند و فاخته را بر کشیدند تنیده درختان شاخسار را
گرد بود و چشم نرگس از صدقه برآوردند و شجاعان از سلسله موج زنجیر پا نهادند و از سروها پا بر دار کله خار
در رسته بازار چمن ترتیب دادند و پر دسته گلها را بجوب دیسران بستند و درختان قوی … افکنده بر پا …
بود و درختان مجلس گلزار نشستند و گلهای آتشین بر آتش توخسته مسیحان گل مریم را چون … را از گلو کشیدند
سر گل گشت بر سیمای گل محمدی … نوبهار گشت و شعله نار بلبل لاله … آتش بجان انداخت و چنار دست تظلم
برافراشت و نسیم کلاه گوشه … برای خوشه زر از چوب … شد
و خون لاله و شقایق در هر گل زمین ریخته اندام بنفشه از چوب جفا رخ چمن کبود گشت و جوی بهار سوی … طاقت از … گذشت
بید … خلاف گزید و گل رعنا دورنگی ورزیده کردن فراز آب باغ یاغی گشته سر بسرکشی برآوردند و فوج … صبا آب
تحمل گل رعنا به یغما بردند جمله گوشکان گلشن از سبزه و سبزه برگ و شبنم بر سر … کشیدند و چمن پیرایان …
جوانان … و نوزادگان گلها بدست خویش سر بریدند جشن نوروزی در خارج شهر کرمان بدست و اقبال …
یافت و از آنجا موکب … عازم مشهد مقدس گردید چشم بخت را دار … ضاعف … نصر الله میرزا
با شاهرخ میرزا باقی شاهزادگان و جواهر خانه و نفایس اسباب سلطنت از هر سو … لا یمسنا فیها نصب
ولا یمسنا فیها لغوب روانه کلات … و خود وارد ارض اقدس گشته تیغ زهرآلگون … اجلاد … سرکش
و بقتل … برافراخته در بیان خاتمه کار خاقان غفران مآب و کیفیت قتل او با اولاد و حقایق …

۲۴۰

پهمال … تا هنگامی که از سفر خوارزم برگشته عازم داغستان شد در امر سلطنت و جهانداری یگانه
و در راه و رسم معدلت فرزانه بودند اهالی ایران نیز از خرد و بزرگ تا … و ترک فدوی … در راه او
جانفشانی … بعد از آنکه داغستان میسر کوکبه خلافت مصیر شد بنا بر استیلای سودا و توهمات چند قرة العین جهاندار
و جهانبانی رضا قلی میرزا را که فرزند مهین و ولیعهد بود از نظر انداخته دیده جهان بین او را از بینایی عاطل ساخت
از غصه و غم فرزند ارجمند تغیر در احوالش یافته آشفته مزاج گشت و در خلال این حال از مردم ایران
که بحکم حقوق ابد دولت بودند امور چند بظهور آمد که بیشتر سبب تغیر عقیدت آنحضرت گشته ورق حسن
سلوک را برگردانید از آنجمله در حینی که از سفر خوارزم مراجعت نموده عازم داغستان بود بجوکه
گذشت وجود شریفش که باعث امن و امان جهانیان بود بیکقدم نام غلامی سپر و هدف گلوله تفنگ ساخت
متهم بود که ظهور چنین امر از رضا قلی میرزا … شخصی … دیگر در اوان که از دربند … از
مملکت روم گشت منظور شاه بود که … عثمان … کشیده … اهالی
و بنا در عموم … رود کرد … تقی خان شیرازی که از برکت تربیت آنحضرت از … پایه امیر
الامرایی … شیراز و جهان سرافراز شده بود و اتفاق … خان … احمد …
شاهزادگان بود … مخالفت برافراشته و هم چنین اهالی شروان حیدر خان … حاکم خود
مقتول ساخته محمد ولد سرخای لکزیه را با نام … که کیفیت احوال او در طی وقایع …
یافت سلطنت برداشته و هم چنین … قاجاریه استرآباد … سر بسرکشی برآوردند ظهور این امر
بتوسط … بیشتر سبب … ماده و از طرفین اسباب وحشت و نفرت آماده شد حرکات … از نظم طبیعی
افتاده راه مروت بسته باب … و با نظریق که عمال ممالک را که در محکمه حساب حاضر میکردند بی اندیشه روز
حساب بعقاب مواخذه … از جانب احدی تقریر حکایتی یا ادعای شکایتی وا
شد آن جماعت که در ولایات … سر توانستند … کشیده از …
بند میکردند تا آن … هر کدام ده … که هر یکی … از …
با قلمهای شکسته … حرف نوشته … بعضی … شدید … و دستیاران …

۲۴۱

بقیم و هندیان نیز ناچار آنچه از خویش و بیگانه و همشهری و هم خانه و هم روز دیگر و ترک و تاجیک از ادیم
یا شنیده یا هم شنیده بودند شریک غم و نقیم میدادند و کار بجائی منجر شد که جغد در بوم آن شهر اکثر الاوقات از هم
مرز و بوم غزلت گزیده الالف الوف حواله بعقیری میکردند که نقیری در بساط نداشته از برای دیناری همیشه در بهم
العفا ریدند پیرسیدند و مسکین بدرهم و دیناری کرد و در رسوم بعوض نان خشک کاج خیمه مینمایید و در حضر بر اسبان شب بفوض
ماهتاب چشم سفید میکردند و مبلغها و العنابهم نویس میکردند از احیانا در مقام انکار در آمده از قبول آن کردن
می پیچید فی الفور طناب بگردنش می پیچیدند و از برای استشهاد بتدعا و سئل القریة التی کنا فیه دم بر دود دم
شبها انقاعد میفرستادند پس با بیت از خوف جان در صدد تسلیم و لقضا بعد معترف میکشتند تا کم تا شعرا سعد از
الکر نقصیرات در دار الضرب تعذیب سکه بر زر سیدعلی الحساب کوشش و غیرت زا قطع و چشمهای ریشها را کور کرده تحصیلداران
شدید بر ای تحصیل آن وجه روانه خستند محصلان نیز در کوچه و شهر برزن و محله که دچار میکشتند در او اوخته زر طلب
میکردند سیمین تنان از اعانت نقره خام پوشان زرین بازیچه خوده خورشید طلعتان زاده بهوای زر دارای مانند
افتاب فلک میکشیدند بهر کسی که چون غنچه کان حشت زری میدیدند برنگ گل جامه جانش را چاک میزدند و جمعی که
جانب سرب اهلیت قماش بیزندارا جیره میدادند کش اره حیفا از پایش در میآوردند و اکثر شیکنهای نقد جانرا
ببلای مالیات تسلیم منمودند بازکجا فی بر شان مبرگشته اینجا الله از درد شان مطالبه و از درد شان اینها ابیهم بسیه
و از همسایه بمحله و از محله بشهر و از شهر بمملکت و از مملکت بولایات ار ترددید سر است میکرد و الحکم زمان
ماز رسیدید پیشش سکن همی فهمید که چه معنی است و فار و زنجیر خانه حیف بیشتر اشباه میکرد زنجیر عدل نوشیروانرا امید است
که از چه سلسله است هیهات هیهات اینوجه مجالی از کجا بوصول و مطلوب است یکبلوچه تحصیل من یخت زعشق بعبوری
هزار فرسنگ است بعید از انکه لاوصول کشتی وجوه مطلوب عمر دولت پیر بیشتیه میکنند ها را که بکار بهر دکنجه از الف
نو ده بودند بتقصیر آنکه حوالجات مطلبصل و عزّ بیحاصل و حقوق ثابته معطل کشته باپای مجروح و چشم نابینا
بر زجر و عقوبت روانه دیار عدم میکشتند اینففع نوبت بمحصلان رسید بعقت طمع و اخذ محلقانه و اغماض
بهوم ضعفا ره در آمده نوبت ایشان در فرار بام بنام ایشان کرفته اینوجه بدوار از شان میجو شدشان نیز
دشور در زیر چوب افزار از ضعف و ترک بصد کونه شیخ و برک می آشتند به نفر از هنا بخبر از استه یا به

اوجاق

۲۴۲

اوجاق کبود آسمان بل چهار رکن ایوان مثلث بنیان ساخته بود که آنچه بزبان الهام بیان و با خاطر وحی ترجمان نیش
میگذشت فی الفور زبانها بهم سوره بتصدیق و تحسین و مدح و آفرین کنه گفتند این سماء الانوار کار سحر آفرین نغمه سرا و نغماه و لغز
و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی میکشیدند و هر گاه عبارات فصول در تقصیر در اوامر علیه واقع میشد
شان سپاه الفحرت می انداختند و چون شان بتعریف منصرف خط و خال و جمال طلال شد عشقیاش
افزوده برنگ آیز زمین رنگ نثار میپیرد و آ اختیند منع هذا از این مقدمات بهیچ جهه اطفار حرارت غیظ نکرده تا یوه
پیدا در الجد شتهاد داد که چند نفر هندو و مسلمان را در میدان نقش جهان صفاهان آتش برچراغ افروخته نوختند
و در دوم محرم الحرام سنه ۱۱۶۰ هجری که از صفاهان حرکت کرده بجانب خراسان می آمد بهر مملکت که وارد میشدند کله
منارها از روس رب و ضعفا میکنانیدند و تعیین نیت ای وران شاه الهی سیستان نیز سر از فرمانبرداری و اطاعت باز
زدند و با علیقلی خان برادر زاده و پرورده ظل تربیت او بعهد دست یکی شده طهماسقلی خان سردار کابل مامور به تنبیه
انجماعت کردید مقارن آن عمال اشرکارات که بیحساب آمده بودند از شدت ضرب و شتم نادری در دو عراق هم
سرکشیده و صلاح باهم علیقلی خان و پنجاه لف بابهم طهماسقلیخان ابواب توشیدند محصلان تجصیل آنوجه مامور و سرعت
برق و تندی باد روانه گشتند علیقلیخان چون میدید که عذر و انکار و در جریم خواطر نادری بهیچ جهه بار یافت و او گوش
بشنیدن نمیوب و تحقیق صدق و کذب کار نه با سیستانیان متفق گشته آغاز مخالفت نمود طهماسقلیخان نیز
که از بند و حبس هر که خیال خیانت پر امون خاطرش داشت بیسپه نفاق حواله باطن و ظاهرش گشته بود هر چه در
میاند و خت از در صدق بر طبق اخلاص گذاشته بکار نادر میداد از استماع این پنجاه لف متوحش گشته اولا
در مخالفت با علیقلیخان موافقت نمود غرض او این بود که اولاد نادر در این سلسله آن منقرض شود
علیقلیخان بدستور سپه سالار و صاحب اختیار باشد و ثانی الحال که از هر عزیمت علیقلیخان مطلع گشت چون شخص خو شنید
و مال اندیش بود و دانست که کار او بجای بد داره بر بیخ درخت تنومند چنین دولتی گذشته از بین در شیر
قطع خواهد نمود از مخالفت تخلف کرده در صدد منع و نصیحت او در آمد چون علی قلیخان کفتار دی شیطانی
در حسب نفسانی بود نصایح خیر خواهانه طهماسب قلیخان بر طبع او گران آمده طهماسب قلیخان را مسموم ساخته زرشت
استبداد بر افراخت و دعیه خود بعبارت اطراف مملکت منتشر ساخت جمعی که از بیم سطوت قاآنی سر بکریبان کمنامی کشیده

کناره کرده و از دست آنها بوده با علامات تمرد بر دوخته در مقام طغیان بر آمدند از آنجمله اکراد خبوشان بودند که چیکای ۲۴۴
ترک اطاعت که بنابر سرکشی گذشته و طغیان خوش است که در قورق رادکان چمن و تاخت کرده بودند بنهب بعد از
ورود بارض اقدس به تنبیه اکراد خبوشان مصمم گشت و در شب پنجشنبه پانزدهم جمادی الآخر سنه ۱۱۶۰ هجری در منزل
فتح آباد خبوشان محمد بیگ قاجار ایروانی و موسی بیگ ایرلو افشار طارمی و توجه بیگ کندزلو افشار ارومی باشاره علیقلیخان
و تمهید صالح خان قرقلو ابیوردی و محمد قلیخان افشار ارومی کشیکچی باشی و جمعی از [illegible] کشیکچیان باب ابراهیم که [illegible] بودند
بهنگام شب داخل سراپرده گشته پادشاه را مقتول و در یکساعت ازین برگ در جهان [illegible] در میان اردو کمر لعب طفلان خیمه
صبحگاهان هنگام شورش ریخت اردوی همایون بهم برآمده طوایف افغان و ازبک باتفاق احمد خان ابدالی که هوا خواه
دولت نادری بودند بپاس حقوق او جاق را از عرض داشته با اتباعش نیز جمعیت منعقد ساخته با قزلباشیه بمجادله پرداخته
اتباع را از پیش برداشته پیش شتافتند و اردو را غارت کردند احمد خان چون کوشش را بیفایده دید دسته افغان را برداشته
از آنجا روانه قندهار شدند و چون خبر این امر حقیقت حال به علیقلیخان که از سیستان آمده در هرات بود عرض
کردند علیقلیخان چون دلیران [illegible] در سرعت در دیده وارد مشهد مقدس و سهراب نام غلام خود را
با طایفه بختیاری و جمعی دیگر بسر کلات فرستاد از اتفاقات مستحفظین برج از بروج کلات نردبان در خارج حصار
گذاشته از آنجا برای خوراک آب بیرون می آوردند غافل شده نردبانها را در همان مکان گذاشته از نشیب و فراز اقبال
بحر نهج ماموران پی بنردبان برده علی الغفله بیاری مردم و معارج همت بر شرفات کنگره مقصود صعود نموده داخل
کلات و [illegible] حصین و قلعه [illegible] که از غرایب [illegible] است تصرف نموده نصر الله میرزا و امام قلی میرزا
باتفاق شاهزاده کامکار شاهرخ میرزا [illegible] سوار و بجانب مرو فرار نمودند کاظم بیگ برادر علیقلیخان
که در آنوقت در کلات بود تا خارج کلات تعاقب شاهزادگان پرداخته چون بایشان رسید مراجعت کرد [illegible]
[illegible] که توپچی نصر الله میرزا بود [illegible] و حقوق نمک و مراعات [illegible] منظور [illegible] امام قلی میرزا و شاهرخ میرزا
از [illegible] دادند و [illegible] نعل خویش [illegible] قبل نصرالله میرزا [illegible] در موضع موسوم بجوس
نصر الله [illegible] نصرالله میرزا [illegible] خود بدر رفت [illegible] مروی
[illegible] نصرالله میرزا را [illegible] گرفته بکلات آوردند و [illegible] تن از اولاد و احفاد خود

درزمانی که در کلات محبوس بودند بنابر اینکه عدم فرستادن نصرالله میرزا و امام قلی میرزا و اعتبار شاهرخ میرزا بارض اقدس ۲۴۴
اوله علیقلیخان [illegible] از رضا و خلق پوشیده و بپاس صله رحم و بیم غیر را منظور نداشته آن [illegible] را [illegible] کلات
از عیش سلطنت و شاهی بودند در مشهد مقدس بشمشیر بیرحمی مقتول و شاهرخ میرزا که در آن اوقات چهارده ساله
بود محض در ارک مشهد محبوس ساخته جزم قتل او [illegible] گردانید منظور شان آنکه اگر در پادشاهی استقلال
باید او را نیز در عقب دیگران روانه سازد و اگر اهل ایران بپادشاهی او [illegible] قبول نکرده از اولاد خاقان
گیتی ستان خواسته باشند شاهزاده [illegible] که مروج آئین [illegible] سلسله جلیله و دودمان علیه صفویه است [illegible]
در دست داشته باشد **در بیان سلطنت علیقلیخان و ابراهیم خان و خاتمه کار ایشان** علیقلیخان چون از انجام کار شاهزادگان
دل و دیده فارغ ساخت در بیست و هفتم ماه جمادی الآخر از سنه مذکور در ارض اقدس جلوس کرده خود را علیشاه و عادلشاه
نامیده سکه و خطبه بنام خود کرد و در ان تاریخ پانزده کرور نقد مسکوکه که هر کرور پانصد هزار تومان تبریزی
بشمار در خزاین کلات موجود بود از جواهر خانه و باقی تحایف و نفایس که فزون از حد حساب و قیاس بود
و اندیشه که چنین قطاری کوه [illegible] در کلات حاصل و فرق سرنوشت آن بود علیشاه تمامی نقود و اثواب و جواهر
خانه نادری را از کلات بمحل نقل مشهد مقدس نمود و از مضمون ان الله لا یحب المسرفین غافل گشته و فحوای
ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین را نا شنیده انگاشته دست تبذیر و اسراف گشوده بمصرف بوضیع و
شریف بر افشانده نقود خام را [illegible] پخته و [illegible] و شغل [illegible]
الممالک سهراب غلام نظام بخش کارخانه سلطنت نموده خود بعیش و عشرت پرداخت ابراهیم خان برادر خود
که از او کوچکتر و از برادران دیگر بزرگتر بود سردار و صاحب اختیار عراق نموده باصفهان فرستاد و تمامی ایلات از
[illegible] و سایر ایلات عراق و آذربایجان و فارس و جماعت بختیاری و کلهر و [illegible] در ممالک خراسان
سکنی داده بود رخصت یافته کوچ [illegible] روانه اوطان خود شدند و اکراد خبوشان بعد از آنکه [illegible]
خود [illegible] نمودند و [illegible] بنای مخالفت گذاشته علیشاه بر سر خبوشان رفته [illegible]
ساخت و بسبب قحط و غلا [illegible] از آنجا عازم مازندران شده هفت ماه در مازندران توقف کرده و در انجا
الله یارخان [illegible] که از افاغنه و [illegible] سرکرده [illegible] بقشونهای خود بسمت آذربایجان و شهره زور بود

باصفهان آمده قشونها را نزد ابراهیم خان گذاشته خود با چاپاری نزد علیشاه رفته خدمات او را قبول کردند چون بعد از

غلام مدار الیه و معتمد علیه سرکار شاهی حسینعلی بیک وجود او در کارخانهٔ سلطنت مخل کار خود میدید تمهید بر انگیخته

او را مامور باصفهان ساخته که در جزو عمل مدار رتق و فتق سرکار ابراهیم خان نماید ابراهیم خان بی ملاحظه بخیالات او بجهت او

بعض رسانیده افاغنه و ازبکیه را با جمعی از ترک و سران که در نزد او بودند بهانه ریختن [illegible] بدام قتل کشیده

با خود متفق ساخت و پر و بال بلند پروازی گشوده بنظر خود [illegible] افشار سلیم خان قرقلو را که واقعه بین دنیا را

یک چشم میدید بمصاحب اختیار رتق و فتق سرکار خود کرده دعوای علی خطاب [illegible] و دست توسل بذیل [illegible]

شفیعی ابرو که در اصفهان اظهار کشف و کرامات میکرد زده از او استمداد در امر سلطنت کرده شفیع [illegible] سلطنت

بود [illegible] آن خفیف العقل سخنان زرق آمیز او را قبول کرده از جان و دل مرید و معتقد او گردید و در

اوان امیر اصلان خان قرقلو را از جانب خاقان کشورستان بسرداری آذربایجان مامور و بنابر بعضی [illegible] علیشاه

از علیشاه متوهم بود و ابراهیم خان با او از در ملاطفت برآمده با خود متفق و یکجهت نمود بعضی از [illegible] کار [illegible] و جمعی

از منجدها را با افاغنه و ازبکیه که در اصفهان بودند بر کرمانشاهان فرستاده [illegible] ولد [illegible] میش مست

در آن اوقات بحکومت کرمانشاهان مامور بود با قشون ابراهیم خان جنگ کرده مغلوب و دستگیر شد لشکر [illegible] باش

شهر کرمانشاهان را با تجار و زوار که در آنجا بودند غارت کرده بانواع [illegible] استیلا یافتند ابراهیم خان از اصفهان آهنگ

آذربایجان کرده علیشاه از [illegible] اندیشه [illegible] گشته از مازندران بعزم تنبیه برادر حرکت نمود ابراهیم خان امیر اصلان خان را

از آذربایجان احضار کرده سپاه [illegible] مستعد و جمعیت خود [illegible] منعقد ساخته ما بین زنجان و سلطانیه تلاقی فریقین واقع

گشته [illegible] طریق نفاق پیش گرفته [illegible] از علیشاه جدا شده با ابراهیم خان ملحق گردیدند

بقیه قشون علیشاه شکست یافته هر یک سر خود گرفته متفرق شدند علیشاه با سه نفر از برادران خود و معدودی

از نواحی طهران گریخته ابراهیم خان کس فرستاده علیشاه را با برادر [illegible] میرزا محسن نام که از جانب علیشاه

حاکم آنجا [illegible] چون او بود جمعی از رجاله و اوباش طهران او را گرفته آوردند ابراهیم خان چشم از او در

[illegible] بزرگی [illegible] کور کرده امیر اصلان خان بعد انجام کار علیشاه

با جمعیت خود روانه تبریز و ابراهیم خان روانه همدان گردید امیر اصلان خان [illegible] اختیار [illegible] بهم رسید

استبداد و بزرگی میزد و ابراهیم خان از همدان حرکت و در حوالی مراغه با امیر اصلان خان [illegible] کاظم خان [illegible]

داغ و [illegible] که بر [illegible] او در دشت خود [illegible] قراجه داغ کشیده در آنجا کاظم خان او را دستگیر کرده

نزد ابراهیم خان آورد و ابراهیم او را باب [illegible] برادرش در تبریز مقتول ساخت بعد این مقدمات ابراهیم خان را

اقتدار کلی بهم رسید تمامی قشونهای خاقان کشورستان که در سرحدات آذربایجان و کردستان و لرستان

و خوزستان و فارس و بنادر و کرمان بودند با طوایف افغان و ازبک با او پیوسته جمعیت به زیادت

انتقال داد چنانچه عدد لشکریانش یکصد و بیست هزار رسید چون شمع دولت علیشاهی از ظهور صبح کاذب

دولت ابراهیم خان سر بگریبان نیستی کشید چراغ اقبال ابراهیم خان آغاز زبانه زنی و کوکب بختش نیم صبح

ستاره سحری آغاز درخشیدن نمود و حسین بیک برادر خود سردار و صاحب اختیار خراسان که باتفاق

علیقلی خان قدیم خود و محمد رضا خان قراچورلو بخراسان فرستاده شهرت داد که پادشاهی بارث و استحقاق متعلق

بحضرت شاهرخ است و او سوای از اطاعت و انقیاد تمکین آنحضرت بر مسند سلطنت منظور نیست شاهزاده

بسمت عراق توجه نمود [illegible] سلطنت را بجلوس همایون زینت بخشد منظور اینکه در لباس تلبیس خرابی

مشهد مقدس و انتقال عراق نموده قلوب اهالی خراسان را مایل بخود ساخته در ترتیب سلطنت خود باین حیله بدست آورد

خوانین اکراد و رؤسا و عموم اهالی خراسان بعد از ورود حسین بیک بخراسان جواب دادند که نهضت

آنحضرت بعراق نزد ابراهیم خان لزومی ندارد و در خراسان جلوس واقع خواهد شد و نیز از کلفت خود

حلاق [illegible] طریق موافقت بسپرد و بس [illegible] همداستان شده شاهزاده را از ارک برآورده و

شاهزاده از قبول سلطنت تحاشی کرده در مقام اباء و امتناع درآمد خوانین در روضه رضویه علیه الالاف السلام

و التحیه جمعیت نموده عهد و پیمان بقسم موکد ساخته همگی دست بیعت دادند شاهزاده نیز ناچار بقلاده امر پادشاهی

گشته در نهم شهر شوال سنه ۱۱۶۱ هجری در ارض اقدس بمیمنت مانوس بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده سلطان

اعظم تاریخ جلوسش آمد ابراهیم خان نیز بعد از استماع این خبر در هفدهم ماه ذیحجه الحرام فال بمخالفت برخواسته

بر سریر سلطنت نشست و با نقد قلب سکه پادشاهی بنام خود زده چون برادرش از مضمون صدق

مقرون و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا غافل بود تنبیه وار ریختن زر و سیم باد دستی کرد

بعطای الاف الوف هر سپر و پای تنگ مایه را پر مایه ساخته و این راکم نامیده بود و از ترتیب طوی دیگر گسترده
هر سفله را نواله خوار اسم خانی و صدرنشین پشت بام رعونت و حکمرانی ساخته صاحب منزلت و پایه کرد [illegible]
و اینها تالیف قلوب نام گذاشت [illegible] چون علم گنج اصولی صاحب [illegible] همچو سبزه هر جا [illegible] بود صاحب پایه [illegible]
از آذربایجان با جمعیت موفور بعزم معارضه عازم خراسان گشته بنده جزو قرا علیشاه کور که معتقد همراه
داشت بقم فرستاد بعد از ورود بمنزل سرخه سمنان لشکریانش که هر روز کاسه لیس ظرف زبان [illegible]
بودند هر یک فانی در کاسه اش که بعضی نزد شاهرخ شاه برخی با وطان خود شتافتند ابراهیم شاه باطل [illegible]
افغان که با وی موافقت ورزیده بودند ناچار روانه قم شدند مستحفظان قم در بروی بستند افاغنه سوی
بقصد شهر فرمان داده در کندن و کوب دروازه رفت روب ساحت و [illegible] تقصیر کنند قم را غنیمت شمرده خشید
پس ابراهیم شاه بر همان عواد علی بقلعه قلابور رفته اهل قلابور او را معتقد و چگونگی را بدربار شاهی
عرض داشتند حسب الفرمان شاهرخ در همانجا از هر دو چشم کور و در عرض راه خراسان با برادرش [illegible] هلاک
ساختند یا دیده نابینا روانه دیار عدم گردید علیشاه و بنه قم را نیز بارض اقدس بعد در روز ورود بقصاص
خون شاهزادگان با دیده کور سر در زیر باد دیده پی روان از عقب برادر رهسپار روان گردید چون بر بنا
احکام خود رحم نکرده قطع صله رحم نموده بود بمضمون آنچه نظم دید که خون ناحق پروانه شمع را
چندان امان نداد که شب را سحر کند [illegible] مکافات اعمال خود را دید غرض از تحریر کتاب جمله از مفصل صادرات
افعال و کیفیت احوال و مملکت گیری و کشورستانی خاقان جهانگیر مغفور بود هر چند از وقایع ایام و
کارهای آنحضرت بوجه اختتام از هزار یکی و از بسیار اندکی مرقوم قلم شکسته رقم گشته نهایت بر سبیل
اختصار معظمات امور آنخاقان سپهر اقتدار نگاشته خامه اظهار گردیده هرگاه صاحب دلی [illegible]
مقدمات بعد از رحلت آنسرور و کیفیت آشوب آن زمان که از حد و حصر افزون و تقریر آن از حوصله بیان

قلم بیرون است تحریر خواهد نمود و قد تم بحسن توفیقه

فی یوم الاربعاء غره شهر محرم الحرام

من شهور سنه ١٢٨٦





صورت معیر الممالک



صورت امین الملک



صورت عین الملک



صورت ظهیر الدوله



صورت وکیل الملک

